

## مقامات عرفانی نماز در قرآن

مؤلف: سیدرضا هاشمی نجف آبادی

ناشر: ستاد اقامه نماز

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۷۸

چاپ: مهر-قم

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

## مقدمه

نماز در سراپرده گفتگو با او مقام خاص است، هر چند که اوقات آن بار عام الهی است برای همه بندگان. برای ورود به سراپرده ی حق باید از مقام تکبیر تا مقام تهلیل را پیمود. توحید او به نوای نبوت و صلای ولایت نمازگزار را به وادی فلاح می‌کشانند تا با خیرالعمل عظمت و کبریایی حق را حمد گزارد. هر کسی را از نماز بهره‌ای است به اندازه معرفت و رهیابی او به مقامی از مقامات نماز. اما دخول به مقامی و صعود به مرتبه ای مستلزم رهسپاری است ولی:

دیدن روی ترا دیده ی جان بین باید  
وین کجا مرتبه ی چشم جهان بین من است

باید دیده و جان را شست تا بهتر دید و بهتر درک کرد.

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است  
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

و هیچ آبی برای شستشو برتر از آب معرفت نیست. چه بهتر که خود را در جویبار جاری معرفت نماز شستشوی دگر دهیم.

معاونت تحقیق و تألیف ستاد اقامه نماز

## به بهانه ی دیباچه: چرا نماز؟

مگر، خداوند تبارک و تعالی، یکی از مقدس ترین دستاوردهای حکومت صالحان را نماز ندانسته و بر آن بشارت نفرموده؟

مگر نه این است که تمام پیامبران و پیشوایان ادیان و مذاهب آسمانی به نماز مأمور شده بودند؟

مگر نه این است که مهم ترین نقطه ی اشتراک میان همه ی ادیان آسمانی نماز است؟

مگر این فریضه ی مقدس، بر آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد علیهم السلام و پیروانشان فرمان نبود؟

مگر خانه ی خدا «کعبه ی معظمه» به عنوان نخستین قبله، برای نمازگزاران و مؤمنین تاریخ، وضع نگردیده؟

[ صفحه ۸ ]

مگر نماز مابه الامتیاز مؤمن و کافر نیست؟

مگر کروبیان و فرشتگان و جنیان به آن مأمور نیستند؟

مگر نماز، هماهنگی با جهان آفرینش نیست؟

مگر انقلاب اسلامی مان، با نماز و مسجد آغاز نگردید؟

مگر جبهه حق در جنگ علیه باطل، با نماز رونق نیافت؟

مگر عناصر ضد انقلاب را با نماز و تکبیرمان، محو نکردیم؟

مگر امام راحل قدس سره، در پی هر نماز، فریاد انقلاب سر نداد؟

و مگر او، به دنبال هر نماز در نوفل لوشاتو، انقلاب را رهبری نکرد؟

و مگر هم او، آخرین نماز را با تن نحیف، در حصار قیود اتاق عمل، ایستاده نخواند؟

و مگر رهبری معظم انقلاب- که خدایش نگاهدار باد- با اتکال به خدا و اتکاء به نماز فریادهای دشمن شکن سر

نمی دهد؟

و مگر نوباوگان و فرزندانمان، صفوف نماز جماعت را به منزله ی صفوف مقدم جبهه نمی دانند و به یاد روزی که هم

قطارانیشان به نماز عشق در جبهه می ایستادند، سر از پا نشناخته، به مساجد رو نمی کنند؟

و مگر ملتمان که دوران امتحانات الهی را می گذرانند، با کارنامه ی نماز، از کوران آزمایش ها به در نمی آید؟

و مگر صدای اذان همسایگانمان، گوش دلمان را نمی نوازد؟

و مگر صدای تکبیر نمازمان، فرش را تا عرش به زیر پایمان نمی‌گستراند؟  
و خلاصه، مگر قداست، لطافت و ابهت نماز نیست که عواطف انسانی ما را در گردونه‌ی ارتباطات سازنده‌ی عاطفی  
قرار می‌دهد و جامعه‌ی نمازگزاران را از نشاط و شوق، امید و بزرگواری لبریز می‌سازد؟

[ صفحه ۹ ]

پس بیاییم شهرمان را به مسجد و مساجدمان را به محل عارفانه نماز بدل کنیم و جامعه‌ای نمونه، بدان‌گونه که  
مرضی خدا و رسول است، بسازیم.

رسیده ساعت فیض حضور و وقت نماز  
بیار جام تدلی به گاه راز و نیاز

بده می‌ناب از سبیل کوثر دوست  
که ناگه از سر زلف نگار گره شد باز

فراز مسند عشق است لحظه‌های نماز  
که پرده از رخ دلبر شود به ناگه باز

رساند از طرف مصر دلبرم نسیم وصال  
شمیم پیرهن آن عزیز بنده‌نواز

تبارک الله از آن چشم و خط و خال و نگاه  
از آن قیامت قامت، از آن کرشمه و ناز

منم غریب دیار و تویی غریب نواز

دمی به حال غریب دیار خود پرداز[۸].

خداوند در آیه ی ۵۶ سوره ی نور، اقامه ی نماز، پرداخت زکات و اطاعت از رهبری الهی را، بازیاب استخلاف و قدرت‌یابی بندگان مؤمن عنوان کرده و آن را تأمین کننده ی رحمت الهی بیان نموده است. در آیه ی ۴۱ سوره ی حج نیز، اقامه ی نماز، پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر را از آثار مهم و برکت‌خیز

[ صفحه ۱۰ ]

قدرت و تمکن و فرمانروایی مؤمنین دانسته و آن را منشأ عاقبت به خیری و نیک فرجامی قلمداد کرده است. بنابراین، حکومت صالحان را همین سزاوار است که به اقامه ی نماز و پرداخت زکات دعوت کرده، همگان را به تعهد و تقید به آن فرا بخواند تا هم مشمول رحمت الهی گردند و هم سرانجام به قرب حق و رضوان الهی نائل شوند. یعنی هم دنیایشان تأمین گردد و هم آخرتشان.

نکته ی مهم و لازم دیگری که در همین جا باید به آن پردازیم این است که در کتاب عزیز خدا، قرآن کریم، ۸۷ آیه درباره ی نماز نازل گردیده که در آن ها کلمه ی صلوة و اشتقاقات آن ذکر شده است، به استثنای آیاتی که کلمات ذکر، رکوع، سجده و قرآن و تسبیح آمده که در بعضی موارد به معنای نماز می‌باشد و تعداد آن ها نیز زیاد است. آیات نماز بعضی در مکه و برخی دیگر در مدینه نازل شده است و با مراجعه به این آیات، مطالب بس عزیز و مهم به دست می‌آید که به بعضی از آن ها در سلسله مقامات آتیه اشاره خواهد شد. ان شاءالله

اما آنچه فعلاً در این جا یادآوری می‌کنیم این است که بیش ترین آیات مربوط به نماز پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه نازل شد. اگرچه بعضی از آیات مذکور در سال های قبل از هجرت - از سال دوم تا دوازدهم بعثت - به طور پراکنده وارد شده است، اکثر آیات مربوط به نماز در سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، انعام و اعراف آمده که مربوط به بعد از هجرت می‌باشد. یعنی یازده آیه ی سوره بقره در سال‌های پنجم، هشتم و نهم هجری، یک آیه ی سوره ی آل عمران بین سال های دوم و سوم هجری، شش آیه ی سوره ی نساء در سال های ششم، هشتم و دهم هجری، دو آیه ی سوره ی انعام در سال ششم هجری و شش آیه ی

[ صفحه ۱۱ ]

سوره ی مائده بین سال های هفتم، نهم، دهم و یازدهم هجری نازل شده اند و بدین ترتیب نزول آیات مربوط به نماز به طور میانگین بین سال های هشتم، نهم و دهم بعد از هجرت صورت گرفته است.

بنابراین بیش ترین تذکر مربوط به اقامه ی نماز، در سال های هشتم و نهم هجری می باشد، همان گونه که بیش ترین آیات مربوط به دیگر احکام نیز در همین سال ها نازل شده است. در سال های اول بعثت، نماز یک رکعتی و یا دو رکعتی بوده، ولی در سال هایی که ذکر شد نمازهای یومیه به ترتیبی که موجود است تأیید گردید.

در سال های نهم و دهم هجرت یعنی حدود ۲۰ و ۲۱ سال بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احکام و از جمله سفارش های مؤکد مربوط به نماز نازل گردیده است. می دانیم که همه ی جنگ های رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه رخ داد و بسیاری از اماکن تخریب شد، عده ای به شهادت رسیدند، گروهی اسیر شدند و فشار اقتصادی و روانی در جامعه گسترش یافت. یعنی ضمن این که انقلاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله تثبیت شده بود ولی مشکلات روحی و اقتصادی کم و بیش خود را می نمایاند و در همان شرایط سفارش به نماز مورد تأکید قرار گرفت و امروز که همان کیفیت تکرار می شود، سفارش به نماز مورد تأکید است.

مطلب مهم قرآنی دیگر این است که از سیاق آیات قرآنی مربوط به نماز چنین استفاده می شود که مسائل نماز به سه شکل مطرح شده است:

یک دسته آیاتی است که به ظواهر موضوعات و مسائل مربوط به نماز اشاره دارد. مثلاً به اقسام طهارت، وضو، غسل و تیمم، یا نماز مسافر، نماز خوف، نماز جنگ و نماز مستحب و یا اوقات نمازهای پنجگانه، نماز انفرادی،

[ صفحه ۱۲ ]

نماز جماعت و اذان، که می توانید در این باره به آیات: بقره/ ۴۳، نساء/ ۱۰۲ و ۱۰۳، مائده/ ۶ و ۵۸ و ۹۱، توبه/ ۹۹، هود/ ۱۱۴، اسراء/ ۷۸، آل عمران/ ۳۹ و مائده/ ۵۸ مراجعه کنید.

دسته ی دیگر از آیات مربوط به نماز، آیاتی است که در مورد ارتباط متقابل نماز و مسائل اقتصادی، نماز و اخلاقیات، نماز و جهاد، نماز و علم، نماز و بعضی مسائل دیگر می باشد که در نشریات دیگر به آن ها پرداخته ایم.

دسته ی سوم از آیات نماز، آن هایی است که به تأثیر نماز در تقویت ملکات فاضله ی انسانی و ساختار روحی آدمی پرداخته است، همان تأثیراتی که نمازگزار را در رسیدن به مقامات بلند عرفانی و سیر و سلوک الی الله، کمک می‌کند. از جمله ی مقامات و منازل عرفانی مذکور در آیات مربوط به نماز، عبارت‌اند از: [۲].

[ صفحه ۱۳ ]

احسان، اخبات، اخلاص، اطمینان، انابه، تقوا، تزکیه، تفضل، توکل، رضایت، صبر، طمأنینه، طهارت، عبودیت، قنوت، کرامت، وجل، ولایت، هدایت، یقظه و...، که ان شاءالله در ادامه ی این بحث، در حد توانمان به توضیح آن ها خواهیم پرداخت. البته کتاب هایی که به تفسیر عرفانی نماز پرداخته‌اند کم نیستند و می‌توان از کتاب معروف سرالصلوة حضرت امام (ره) یا کتاب مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی که سرآمد دیگر کتب مربوط هستند، یاد کرد ولی آنچه ما می‌خواهیم مطرح کنیم، مقاماتی است که صریحا در آیات مربوط به نماز ذکر شده است و لا غیر. قابل توجه این است که عمده مطلب مشترک میان هر سه دسته از آیات ذکر شده، بیان محورها و اساس تشویق و تحریض به نماز است.

و به تعبیر دیگر این آیات از رهگذر پنج موضوع مؤمنین را به اقامه ی نماز ترغیب می‌نمایند:

۱- باور ساختن ایمان به غیب [۳].

۲- تقویت احساس بندگی نسبت به خداوند [۴].

۳- توجه هر چه بیشتر به وحدانیت حق تعالی [۵].

۴- وعده و مؤذنه دادن به جنات مکرمون، جنه‌الوراثه و جنات عدن و خلاصه بهره‌های اخروی که در اکثر آیات مربوط ذکر شده است.

۵- وعید و ترساندن از عقاب و درکات عذاب الهی، مانند: سقر، سعیر، ویل، غی و جهنم [۶].

به بیان دیگر، نتایج دنیوی و اخروی به عنوان انگیزه ای کارساز برای

[ صفحه ۱۴ ]

نمازگزاران به شمار می‌آید.

در این سلسله نوشتار، به بعضی از مقامات عرفانی نماز که در آیات قرآنی مذکور است، می‌پردازیم و تنها آیاتی موردنظر ماست که نماز و یکی از مقامات در آن آمده است.

البته این تمنا و آرزو برتر از فکر ناتوان و بیش از بضاعت مزجاء ماست، ولی امیدواریم با عنایات الهی و یاری انفاس پاک بزرگواران، اشاره‌ای داشته باشیم.  
(مقامات به ترتیب حروف تهجی مرتب شده اند)

[ صفحه ۱۵ ]

[۱] شعر از همین نویسنده.

[۲] زبان عرفان: ناگفته نماند که تفهیم و تدریس هر علم به زبانی خاص نیازمند است و هر یک از علوم تجربی یا علوم انسانی، زبان مخصوص به خود را دارا می‌باشد. عرفان نیز یکی از علوم اسلامی است که عمدتاً از زبان اشاره و کنایه و استعاره بهره می‌گیرد و چون مفاهیم آن دارای گستردگی ویژه‌ای است، از اصطلاحاتی که دارای قابلیت و غنای مفهومی است سود می‌جوید و به همین جهت، از گذشته‌های دور مورد پذیرش و قبول بعضی افراد واقع نمی‌شده است. از طرف دیگر چون با بعضی از اصطلاحات و عقائد متصوفه اشتباه می‌شده، مورد انتقاد قرار می‌گرفته است. به همین جهت حضرت امام خمینی (قدس سره) در کتاب «صلاة العارفين» می‌فرماید: «از امور مهمه‌ای که تنبیه به آن لازم است و اخوان مؤمنین و خصوصاً اهل علم «کثر الله امثالهم» باید در نظر داشته باشند، این است که وقتی کلامی را از بعض اهل معرفت شنیدند، بدون حجت شرعیه رمی به فساد و بطلان نکنند. خیال نکنند، هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیاء و عرفا برده، صوفی است یا مروج ادعاهای صوفیه است». سپس حضرت امام (ره) می‌فرماید: «به جان دوست قسم، کلمات نوع آن‌ها یعنی عرفای اسلامی، شرح بیانات قرآن و حدیث است». آن گاه با ذکر حدیث شریفی از امام صادق (ع)، یادآوری می‌کنند که «آیا این حدیث غیر از فنای ذاتی که در لسان عرفای اسلامی است به چیز دیگری قابل حمل است؟» و با نقل فرازی از مناجات شعبانیه، مطلب را روشن و تأیید می‌فرمایند. پس زبان عرفان، زبانی است برتر و وسیع‌تر و مقدس‌تر از هر زبانی.

[۳] سوره ی بقره، آیه ی ۳.

[۴] سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۱.

[۵] سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

[۶] ماعون، ۳ و ۴ / توبه، ۵۴ / مائده، ۹۱.



## مقام احسان

قوله تعالی:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» [۱].

یعنی؛ به پای دار نماز را در دو سوی روز و پاسی از شب، چرا که حسنات، پلیدی‌ها و بدی‌ها را می‌زداید، این یادی است مر یادآورندگان را، و خویشتن‌دار و بردبار باش که خداوند، پاداش محسنین و نیکوکاران را ضایع نخواهد ساخت.

و هم چنین در آیات اولیه ی سوره ی لقمان آمده است که محسنین و نیکوکاران کسانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به قیامت یقین دارند و هم اینان مشمول هدایت ربوبی بوده، رستگاران.

[ صفحه ۱۶ ]

خداوند متعال در این دو آیه ی کریمه، اقامه ی نماز را منشاء نیل به مقام احسان بیان فرموده است. «احسان» در لغت، به معنای انجام کار خوب به شکل نیکو می‌باشد. یعنی احسان دارای دو جنبه ی نیکی است؛ یکی نفس عمل، دوم اجرای عمل. کار خوب را با ابزار بد انجام دادن و یا کار بد را با ابزار خوب انجام دادن، هیچ یک مشمول احسان نخواهد بود. از این جهت در آیات قرآنی، «صبر»، «جهاد»، «معیشت حلال»، «ثروت حلال»، «خدمت به والدین» و هم چنین «نماز»، «کظم غیظ» و «عفو و گذشت» که همه فی نفسه نیک و خوب هستند، وقتی به شکل خوب انجام گیرند، مشمول احسان دانسته شده اند. در این مورد می‌توانید به آیات ۸۰ و ۱۲ نحل، ۱۳۴ آل عمران، ۲۲ یوسف، ۹۰ یوسف، ۶۹ عنکبوت، ۴۴ مرسلات، ۱۱۲ و ۸۳ بقره مراجعه کنید.

«احسان» در منازل السائرین، پنجاه و یکمین منزل سیر و سلوک است و در بیان خواجه عبدالله انصاری در کتاب صد میدان، پنجاه و چهارمین است. در کتاب صد میدان، خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

«از میدان «مراقبت»، میدان «احسان» زاید. احسان آن است که پیغمبر خاتم سید ولد آدم صلی الله علیه و آله و سلم، روح القدس را علیه‌السلام پرسید. او در جواب گفت: «وَ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»؛ خدای را آن چنان پرستش کنی که وی را می‌بینی و بدانی که او تو را می‌بیند.

در این میدان مردم سه دسته‌اند: یکی غرقه گشته در دریای توحید و از زندگانی نومید، یعنی همه جا با خدا بودن و نسبت به خود و زندگی خود نیندیشیدن. دومی واله گشته در هیبت و سرگردانی در غیبت، همانند پر کاهی در گردونه ی عظیم خلقت. سوم غرقه گشته در وجد، و به مقام حضور، بلکه به

[ صفحه ۱۷ ]

شهود حق نائل گشتن و به قول عرفا به نورانیت اشراق منور گردیدن. و به عبارتی دیگر، هوای نفس در عزم گم شود و اسباب در جمع گم شود و تفرق در وحدت گم شود و خلاصه هواهای نفسانی از رهگذر تصمیم به کمالات، مورد توجه نباشد و چون همه چیز را در ید قدرت خدا می‌داند همه ی اسباب را نفی کند که آیه ی قرآنی «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» به آن متوجه است و چون به وحدت در هستی رسیده است، هیچ چیزی را متفرق نپندارد.

که در این صورت از تن سمع پیدا و بس، و از زبان ذکر پیدا و بس و از دل درد پیدا و بس، به دل دیده و پندارد که به عیان دیده، از تلاشی انسانیت و خمود هوا و عنای علایق رها شده. و این است احسان و آثار آن.» توضیحی که خواجه در منازل السائرین بیان کرده، برگرفته از معنای لغوی و اصطلاحات قرآنی است که در یک کلام خلاصه شده است و آن عبارت است از: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»؛ یعنی خدا را عبادت کنی، بدان گونه که او را می‌بینی.

عبادت خدا یک عمل صددرصد مطلوب و نیکوست و برای آن که این عمل در حد کامل نیکویی انجام گیرد، باید ذهن و فکر از غیر او خالی گردد و قصد و نیت نماز، از ریا و عجب مهذب شود و انسان در حالتی قرار گیرد که خود و حالش را از دیگران پنهان سازد، در خود روحانیت و طمأنینه ایجاد کند، قلق و اضطراب و وحشت‌های کاذب و تفرق ذهن را از خود دور سازد و در دل سرور و فرح لقای خداوندی بیابد تا سرانجام به وقت برسد؛ وقت مشاهده و حضور، (وقت به تعبیر عرفا، عبارت است از خروج از غیب به شهود و تجلی جلوات خاصه) و خلاصه چنین کیفیت والای روحی، به مقام احسان تعبیر می‌شود. و وقتی انسان نمازگزار، در چنین وضعی قرار گیرد

[ صفحه ۱۸ ]

مشمول «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» خواهد بود. شیخ عبدالرزاق کاشی در رساله ی «اصطلاحات فی صحائف» نیز همین مطلب را یاد می‌کند:

«الْإِحْسَانُ هُوَ التَّحَقُّقُ بِالْعُبُودِيَّةِ عَلَى مُشَاهَدَةِ حَضْرَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ بِنُورِ الْبَصِيرَةِ»؛ یعنی احسان عبارت است از این که به کمک نورانیت بصیرت، دیدار کامل حضور ربوبی به منظور تحقق عبودیت، صورت گیرد. روایت معروفی در میزان الحکمه نقل شده است. در این روایت از پیغمبر درباره ی احسان سؤال شد و حضرتش فرمود:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ یعنی احسان آن است که عبادت کنی خدا را بدان گونه که او را می‌بینی، که اگر نبینی قطعاً توجه داشته باشی که او تو را می‌بیند.

فراز اول این بیان، احسان به معنای اتم و اکمل می‌باشد و فراز دوم ناظر به احسان در مرتبه ی نازل‌تر است؛ یعنی دیدار تو او را یا دیدار او تو را و همین بیان رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) خداست که سرمایه ی سخن عرفا و مایه ی بینش عرفان اسلامی در موضع احسان است.

در پایان این مقام، اشاره به چند نکته ضروری است:

- نکته ی اول این که برطبق آیه ی دوم از سوره ی ملک، خداوند فلسفه و علت عمر انسان و محدوده مرگ و زندگی او را، احسن عمل معرفی کرده و فرموده است:

«لِيَلْبِئَلُوكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، نه، اکثر عملاً

از این آیه چنین استنباط می‌شود که چون نماز، بهترین عمل است، پس فلسفه عمر انسان، اقامه ی نماز، یعنی احسان عبادی است. و این نتیجه‌ای است که از شکل منطقی حاصل می‌شود، یعنی خداوند مرگ و زندگی را برای احسن

[ صفحه ۱۹ ]

عمل آفریده است و نماز، احسن عمل است، پس خدا مرگ و زندگی را برای نماز آفریده است و به عبارت دیگر، فلسفه ی عمر، عبادات است و بالاترین و بهترین عبادت، نماز است.

- نکته ی دوم: گروه هایی که در قرآن محبوب درگاه الهی ذکر شده‌اند، مانند «توابین»، «مطهرین»، «متطهرین»، «متقین»، «صابرین»، «متوکلین»، «مقسطین» و «مقاتلین» و «محسنین» هستند. که در مورد «محسنین» ۵ بار

محبوبیتشان تکرار شده است. به آیات ۱۹۵ سوره ی بقره و ۱۳۴ و ۱۴۸ آل عمران، و ۱۳ و ۹۳ مائده مراجعه فرمایید. یعنی مقام احسان به مراتب بالاتر از تقوا، طهارت و توکل است. ناگفته پیداست که رابطه ی مستقیمی میان طهارت، تقوا، صبر، توکل، قسط و قتال با نماز وجود دارد. یعنی همه ی شایستگی های انسانی که محبوب خدایند، با نماز و در نماز خود را نشان می دهند.

- نکته ی سوم: به مناسبت احسان و ارزشیابی حسن، یادآوری می شود که حسن و قبح، عقلی و ذاتی است و ملاک تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا، فرآیند ذاتی موضوعات و سلامت فطرت و خردمندی است، نه آن که ملاک تشخیص شرعی باشد. پس تشخیص خوبی و بدی دارای مایه ی عقلانی و فطری است و انجام عمل زشت از خدا، از نظر عقلی محال است. [۲].

- نکته ی چهارم: با استفاده از آیه ی فوق الذکر و بعضی از آیات دیگر، مایه های اصلی رسیدن به مقام احسان، در چند چیز است، اول نماز و دوم

[ صفحه ۲۰ ]

صبر.

نیل به مقام احسان فقط از طریق عنایت الهی حاصل می شود و بس که در دعای ماه رجب می گوئیم:  
لا صُنْعَ لِي وَ لا لِغَيْرِي فِي احْسَانِ اِلَّا بِكَ؛ من و غیر من جز به وسیله ی تو دستی در احسان نداریم.  
- نکته ی پنجم: رسیدن به مقامات عرفانی و از جمله احسان، منحصر به مردان نیست، بلکه برای زنان نیز میسر است که فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» [۳].

[ صفحه ۲۱ ]

[۱] سوره ی هود/ ۱۱۴.

[۲] محال دو قسم است: اول محال عادی که معمولاً انجام نمی پذیرد مانند بارور شدن درخت خشک و دوم محال عقلی، مثال جمع میان دو نقیض است مانند این که یک چیز هم باشد و هم نباشد که محال عقلی است و انجام کار زشت از خدا نیز محال عقلی است. بحث از حسن و قبح به مناسبت طرح موضوع احسان است. به عبارت دیگر ادراک مصادیق احسان چون ذاتی است، در دسترس عقل هم هست.

[۳] احزاب/ ۲۹.

## مقام اخبات

قوله تعالى:

«وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» [۱].

و مژده و بشارت بده به محبتین، هم آنان که چون یاد خدا می‌شود، دل هایشان می‌لرزد و بر هر چه به ایشان می‌رسد، صابر و شکیبایند، همان‌ها که نمازگزارند و از آنچه به آن‌ها داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

«خبت» در لغت به معنی زمین بلندی است که دارای شیب مطمئنی باشد، و اخبات یعنی رفتن به سرازیری قابل اطمینان و عمیق.

بنابراین در حیثیت لغوی، دو مطلب مطرح است:

[ صفحه ۲۲ ]

یکی «اطمینان» و دیگری «شیب عمیق»، یعنی با اطمینان خاطر به عمق سراسیمی رفتن، اخبات است. پس وقتی انسان مؤمن، کمال آرامش روحی خود را به هر چه کوچک‌تر شدن در برابر خدا بداند و به نهایت کوچکی و ذلت در پیشگاه احدیت برسد، از آن به مقام اخبات تعبیر می‌شود که در آن جا کوچکی و ذلت همراه با اطمینان قلب است.

مقام اخبات، مقامی است که مؤمن به سکونت خاطر و سکینه ی روحی (در مورد سکینه ی روحی به بخش ۱۲ مراجعه کنید) نائل می‌شود، نه از غیر خدا می‌ترسد و نه از خطری می‌هراسد، عبودیت و فروتنی در برابر حق تعالی را بر هر چه عزتمندی ظاهری است، ترجیح می‌دهد.

اخبات پنجمین باب و پانزدهمین مقام و منزل در سیر آدمی است. در کتاب صد میدان، خواجه عبدالله انصاری، اخبات را میدان سی و نهم دانسته، چنین می‌گوید:

از میدان تذلل، میدان اخبات زاید و قوله تعالی «و بشر المخبتین» اشاره به آن است. اخبات نرم خوبی است، و تنگ دلی و ترس کاری مردی است که حقیقت اخلاص چشیده و عذر خلاق دیده و از خویشتن رسته.

نشان چشیدن اخلاص، سه چیز است:

از تیمار رزق و از کوشیدن و از ساختن جهان برآسودن و در مداومت خدمت و استغراق اوقات و تصفیه ی انفاس آویختن و جهان و جهانیان و آدمیان و جز ایشان را، از ادای دین خویش آزاد داشتن، که این سیره ی ابدال می‌باشد. [۲].

[ صفحه ۲۳ ]

وقتی مؤمن از حسیض ذلت و بی‌ارزشی لجن بودن به سوی خدا بالا برود (همان گونه که آدم از حسیض ذلت خاک و گل و لجن بودن با نفخه ی الهی به مقام دریافت علوم نائل و در پی «فَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا: اخبات برایش حاصل گردید) و وقتی آدمی به نقطه ی اوج برسد، سکون روحی پیدا می‌کند، که به آن اخبات می‌گویند. از این جهت، خواجه در منازل السائرین می‌گوید:

«الْأَخْبَاتُ هُوَ السُّكُونُ إِلَى مَنْ أَنْجَذَبَ إِلَيْهِ بِقُوَّةِ الشَّوْقِ»

پس در اخبات، سکونت و آرامش روحی وجود دارد که پس از جذب شدن به محبوب، ایجاد می‌شود.

و این که قرآن فرمود:

«وَ أَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ، به معنای آن است که سَكُنُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»؛ یعنی در ظل لطف خدا، آسوده‌اند، که همان معنای فوق‌الذکر، یعنی رسیدن به نقطه ی اطمینان و سکینه ی روحی است.

از توضیحی که داده شد به خوبی روشن می‌شود که اخبات اولین مقام طمأنینه و سکونت روحی است که لازم است نمازگزار در ابتداء، تحت تأثیر نورانیت الهی، تمایلات خود را سرکوب سازد (چون وجود تمایلات، نشانه ی تعلقات نفسانی است) و با کمال قدرت، رضایت الهی را اراده کند و با حق مأنوس باشد، تا آن جا که نه از مدح و تعریف خرسند شود و نه از نکوهش، ملامت و مذمت متأثر باشد. در آن صورت به مقام والای اخبات نائل می‌شود، مقامی که از خود کوچک بینی شروع و به خود نادیده گرفتن و سرانجام به طمأنینه و سکونت روحی می‌رسد و خلاصه اخبات آرامش پس از طوفان تکثر و تفرق، و ندیدن خویشتن است که دیگر خودی باقی نیست، بلکه مقام توحیدی را حاصل می‌سازد.

[ صفحه ۲۴ ]

که خداوند در قرآن فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبْتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» [۳].

یعنی آنان که ایمان آورده، عمل صالح انجام داده، خودی نمی‌بینند و به سوی پروردگارشان با فروتنی و ذلت رهسپارند، از بهشتیان هستند.

و خلاصه، اخبات نخستین مرحله ی طمأنینه است که آدمی را به سوی مأمّن و آسایشگاه روحی پیش می‌برد. رسیدن به چنین مقامی را شرایطی است، از جمله این که باید نورانیت حقیقت بر تمایلات نفسانی غلبه کند، امیال حیوانی سرکوب گردد، قلب انسان به سمت حقائق اراده یابد و پذیرش حق و شدت اشتیاق به آن، مانع سرنگونی انسان به حفره‌ها و دره‌های هولناک و عمیق نفسانی شود، هیچ چیزی اراده ی انسان را خلل پذیر نسازد و هر لحظه اراده ی آدمی در این راه تقویت گردد، نه از چیزی بترسد و نه از قدرتی بهراسد و خلاصه از خلق و ما خلق چشم ببوشد، که در این صورت به مقام اخبات رسیده است و از آثار اخبات این است که:

۱- با یاد خدا حالت لرزش دل پیدا می‌کند.

۲- خویشتردار و شکیباست، نه از آینده می‌ترسد و نه بر گذشته محزون است، نه قدرت او را می‌لرزاند و نه معصیت او را می‌لغزاند.

۳- به اقامه ی نماز همت دارد و حیثیت نماز را در شوون فردی و اجتماعی محکم می‌سازد.

۴- در راه خدا انفاق می‌کند و از آنچه بهترین است بدون منت و آزار

[ صفحه ۲۵ ]

می‌بخشد.

چنین کسی به مقام اخبات نائل گردیده است و از ادامه ی ذکر و نماز نه تنها خسته نمی‌شود، بلکه لذت هم می‌برد.

حرام دارم با دیگران سخن گفتن

که تا حدیث تو گویم سخن دراز کنم [۴].

چگونه ممکن است کسی به این مقام رسیده باشد، و در او حزن و خوف، درد و الم و خستگی و کسالت از عبادت باشد؟

[ صفحه ۲۷ ]

[۱] حج / ۳۵.

[۲] ابدال، صلحا و اخیار، طبقه ی پنجم از طبقات دهگانه ی کریمان و مردان راه هستند.

[۳] سوره هود آیه ۲۳.

[۴] شعر از سعدی.

### مقام اطمینان

قوله تعالی:

«وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [۱].

یعنی، خداوند هر کسی را که انابه کند هدایت می‌کند، هم آنان که از رهگذر ایمان و ذکر خدا به مقام اطمینان دل رسیده‌اند. آری، دل آرام گیرد به یاد خدا. در این آیه اطمینان قلبی در ارتباط با ذکر بیان شده و می‌دانیم که فرد اعلا ی ذکر، همانا نماز است.

البته ذکر دارای معنایی عام است که شامل انواع مختلف می‌شود: ذکر جلی، خفی، لسانی، قلبی، روحی، سری، علمی و عملی و دیگر انواع ذکر، ولی با توجه به بعضی از آیات کریمه ی قرآن، از جمله آیه ی ۱۱۴ سوره یهود، آیه ی ۱۰۳

[ صفحه ۲۸ ]

سوره ی نساء و آیه ی ۳۷ سوره ی نور، فرد اعلا ی ذکر، نماز است. نماز قوی‌ترین ذکر است، به طوری که خداوند در سوره ی طه، آیه ی ۱۴ فرموده است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [۲]. بنابراین مراد از یاد خدا، به معنای خاص و تام کلمه، نماز است که آرامش و اطمینان قلبی را تأمین می‌کند.



مقام اطمینان، مقام سکونت و آرامش، توأم با امنیت و مؤانست می‌باشد. به عبارت دیگر، در میدان احسان که قبلاً توضیح داده شد، مقام مشاهده، ملحوظ است و از مقام مشاهده، یقین به دست می‌آید و از یقین، امنیت علمی حاصل می‌گردد، و آدمی از امنیت علمی به سکونت روحی می‌رسد و وقتی که سکونت به عنوان یک صفت ماندگار و ثابت درآید و به مرحله باورهای قطعی بی‌دغدغه و امنیت کامل برسد، مقام والای اطمینان حاصل می‌شود. بنابراین، اطمینان عبارت از سکونت روحی است که با امنیت مطلق، توأم گردد و از هر خطر، اثر، اضطراب و قلق، فارغ و رها باشد.

در آیات کریمه ی قرآن، مراحل اطمینان در سه مرحله آمده است:

[ صفحه ۲۹ ]

یکی اطمینان عقلی و فکری، که آدمی به کمک هدایت عام الهی، از تردید و تحیر علمی خلاص می‌گردد، چنانچه در آیات ۹۴ و ۹۵ سوره ی اسراء مذکور است.

دیگری اطمینان قلبی که عبارت از رها شدن از خطر هجران است و با ذکر خدا حاصل آید؛ که ذکر مرتبه ی وصول است، چنانچه در آیه ی ۲۸ سوره ی رعد که در صدر بحث ذکر شده، آمده است.

و حضرت ابراهیم (ع) همان اطمینان را می‌طلبید، البته با زبان کنایه نه با آن بیان صریح که موسی (ع) خواسته بود؛ در «آیه ی ۲۶۰ سوره ی بقره» حضرت ابراهیم دیدار خدا و مقام وصول را از راه زنده کردن مردگان طلب می‌کند و می‌گوید: «رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»؛ خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خطاب می‌رسد: «اَوَلَمْ تَوْمِنْ» و او می‌گوید چرا ایمان دارم «وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي». یعنی با زبان کنایه اطمینان قلبی را می‌طلبید، ولی حضرت موسی می‌گوید: «رَبِّ اَرِنِي انظُرْ اليك»؛ خدایا به من نشان بده تا به تو بنگرم، یعنی موسی اطمینان قلبی را با صراحت از دیدار حق می‌طلبید، که در هر دو حال اطمینان قلبی مطرح است.

و سوم اطمینان نفسانی، که رها شدن از ناروایی به رضایت الهی است، همان گونه که در آیه ی ۲۷ سوره ی فجر آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجعي إلى ربِّكِ راضيةً مَرْضِيَّةً» که در این مقام نفس انسانی سزاوار ورود به بهشت قرب و جنت الذات خواهد بود.

به هر حال: نماز بیشترین و بالاترین درجه ی اطمینان را به دل و روح آدمی فرامی‌آورد که فرمودند: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ».

و «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و موجب جلب رضایت

[ صفحه ۳۰ ]

حق تعالی است، که بالاترین و بیشترین درجه قرب به خداوند است که فرمود: «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ یعنی ذکر اکبر که نماز است، بالاترین مقام را که رضوان خدا می‌باشد، نصیب انسان می‌گرداند. و در نتیجه عذاب دردناک الهی را که آن هم اکبر است، رفع می‌سازد که فرمود: «لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» و در نتیجه به اجر بزرگ تر اخروی نائل می‌شود که فرمود: «وَلَا جُرْ الْآخِرَةَ أَكْبَرُ» و این مقام بالاترین مقام و نماز بالاترین عبادت است که اطمینان کامل قلبی را فراهم می‌آورد؛ و رسیدن به این باور، عبارت است از اطمینان نفس. در این جا مناسب است سخن خواجه عبدالله انصاری را درباره ی میدان پنجاه و دوم یعنی مقام اطمینان، بیاوریم که می‌گوید:

از میدان سکینه، میدان طمأنینه زاید که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ...»

خلاصه این که اطمینان، آرامشی است توأم با انس، و آن سه قسم است: بر نقد، بر امید، بر مهر، که طمأنینه بر نقد، خواه نقد حال یا نقد مقال یا نقد مثال است.

طمأنینه بر امید، امید بر مواقف و منازل آتی است که در سیر و سلوک پیش آید و دیگر طمأنینه بر مهر، است که بی‌مهر معشوق همه چیز عبث است که گفته‌اند:

اگر از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

اول آن، بر سه است: از غافلان به ملک و تملک و جذبه، از عاقلان به

[ صفحه ۳۱ ]

تجربه، از عارفان به ضمان. (که جوانب طمأنینه بر تقد است)  
و دوم آن بر سه است: مزد مکتسب، مزد منتظر، مزد منقطع، که جوانب طمأنینه بر امید است.  
و سوم آن بر سه است: مشغول بودن به کار وی از کار خود، و به یاد وی از یاد خود و به مهر وی از مهر خود. یعنی آنچه از توانایی‌ها که داریم و بر کمالاتی که باید حاصل شود و مهم تر از همه با مهر و کشش خداوندی، و الهامات او، مرحله ی اطمینان حاصل می‌گردد.

رموز سر انا الحق چه داند آن غافل  
که منجذب نشد از جذبه‌های سبحانی

تو بودی آن دم صبح امید کز سر مهر  
برآمدی و سرآمد شبان ظلمانی

[ صفحه ۳۳ ]

[۱] رعد / ۲۸.

[۲] ابوالفضل حبیبش تفلیسی در کتاب وجوه قرآن، صفحه ی ۱۰۳ می‌گوید: ذکر در قرآن دارای ۱۷ مصداق و وجه می‌باشد که ذیلا ذکر می‌شود:

۱. وحی: سوره ی قمر / ۲۵.
۲. تورات: سوره ی نحل / ۴۳.
۳. قرآن: سوره ی انبیاء / ۲۴.
۴. لوح محفوظ: سوره ی انبیاء / ۱۰۵.
۵. طاعت: سوره ی بقره / ۱۵۲.
۶. نماز جمعه: سوره ی جمعه / ۹.
۷. نمازهای پنجگانه: سوره ی بقره / ۲۳۹ و سوره ی منافقون / ۹.
۸. آگاهی.
۹. یاد کردن به زبان.
۱۰. بزرگواری.
۱۱. یاد به دل.

۱۲. نگاه داشتن.

۱۳. پند دادن

۱۴. اندیشه کردن.

۱۵. پیدا کردن.

۱۶. توحید.

۱۷. پیغامبر.

## مقام اعتصام

قوله تعالی:

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ» [۱].

یکی دیگر از مقامات و منازل سیر و سلوک، مقام اعتصام است که پس از نماز ذکر شده است. محی الدین بن عربی می‌گوید:

«الاعتصام هو الانقطاع عما سواها تعالی وَ التَّمَسُّكُ بِهِ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ ای بَعْدِهِ فِي قَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

اعتصام: عبارت از جدا شدن و انقطاع از هر چه غیر اوست و تمسک و توسل و توکل به او، و منظور از این که فرموده به رشته الهی اعتصام کنید، یعنی به پیمانی که در عالم ذر و روز الست بسته‌اید پایدار باشید. در هر صورت اعتصام بالله، یعنی به حمایت خدا درآمدن. از آیات کریمه ی

[ صفحه ۳۴ ]

قرآن چنین استفاده می‌شود که بندگی و نیایش بر درگاه حضرت ربوبی، انسان را از هر چه غیر اوست بی‌نیاز می‌سازد. از این جهت در آیه ی مورد بحث بیان می‌فرماید: در راه خدا از هیچ کوششی فروگذار نکنید، چرا که او شما را برگزیده و هیچ رنج و سختی در دین شما قرار نداده است. این از قبل در ملت ابراهیمی آمده که شما را مسلمان نامیده تا پیغمبر بر دیگران گواه باشد. پس اقامه ی نماز و ایتای زکات کنید و به خدا اعتصام ورزید که او سرپرستی خوب و نیکو یآوری است.

مراتب اعتصام:

در آیات کریمه ی قرآن مراتبی برای اعتصام ذکر شده است.

۱- «اعْتَصِمُوا مِنَ اللَّهِ»

که فرمود: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا» [۲].

بگو چه کسی شما را به هنگام سختی و ناروایی‌ها، در مقابل خداوند حمایت می‌کند؟ اگر اعتصام از خدا نباشد، چه کس دیگری چنین خواهد کرد؟ و هم فرمود:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» [۳].

و خداوند تو را از مردم در پناه خود خواهد آورد.

این اعتصام به معنای حمایت و اعانت است، که خود در خور بحث مفصل می‌باشد. شامل شدن حمایت و اعانت خداوند برای هر انسان مقدمات و

[ صفحه ۳۵ ]

لیاقت‌هایی می‌خواهد که از همه مهم‌تر اخلاص و ذکر است.

۲- «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»

که فرمود: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» [۴] از جمله شرایط این مرحله پرهیز از حرام، شبهه و دروغ است تا اعتصام بر ریسمان الهی حاصل گردد.

یعنی همگی به رشته و ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید که بعضی گفته‌اند: ریسمان الهی عبارت است از قرآن یا اهل بیت اطهار علیهم السلام و یا رسول خدا یا اسماء الهی و عبادت و نماز را هم بیان داشته‌اند.

۳- اعتصام بالله تعالی

که فرمود: «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» [۵].

اعتصام به خدا کنید که در این جا به انقطاع از ماسوای خدا اشاره نموده و به معنای این است که اعتصام‌های دیگر، اعتباری است بلکه باید از همه ی ماسواء قطع امید کرد و به یکباره به او و برای او از همه چیز منقطع گردید.

اعتصام بالله، کمال الانقطاع است و در مناجات شعبانیه خوانده می‌شود. [۶] با استفاده از این آیات کریمه و ادعیه مأثوره، عارفان مسلمان گفته‌اند که اعتصام من الله کشش و توفیقات الهی است و اعتصام به حبل الله محافظت بر طاعت و مراقبت از اوامر حق است و اعتصام بالله، رها شدن از

[ صفحه ۳۶ ]

تمام قیود و اوهمات و تردیدهاست.

عارفان مسلمان مراتب اعتصام را بدین گونه بیان کرده‌اند:

۱- اعتصام به معنای انجام کارهای خوب است که براساس امر و نهی و اعتراف به وعده و وعیدهای خداوندی بیان شده، و این اعتصام عامه است.

۲- اعتصام خاصان است که به معنای انقطاع و اعراض و دور شدن از تعلقات نفسانی و یکباره به عشق و علاقه ی خداوندی توجه کردن و از خود سلب اختیار نمودن است.

از ابویزید بسطامی پرسیده شد چه می خواهی؟ او گفت: «فَقَالَ أُرِيدُ أَنْ لَا أُرِيدَ» [۷] می‌خواهم که چیزی نخواهم، که از این موقعیت به مقام «رضا» هم تعبیر شده است و مرتبه‌ای از اعتصام خاصان است. یکی از بزرگان گفته است که در سخن با یزید دوبار از خودیت سخن به میان آمده (با کلمه ی متکلم وحده) که با اعتصام خواص خاصان ناسازگار است. آری آن جا دیگر میدان اراده ی عبد نیست.

۳- اعتصام خاصان خاص، این است که آن چنان از همه چیز دور می‌شوند که به یکباره به مقام اتصال می‌رسند که عبارت از شهود و دیدار حقانیت حق است که در آن صورت به نهایت استکانت و خضوع و خشوع نائل می‌شوند.

نمازگزار از همه چیز بریده می‌شود و به درجات قرب می‌رسد، بدان گونه که چیزی جز خدا نمی‌بیند و به تعبیر عرفاء «لِلاتِّصَالِ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ الدَّرَجَةُ الْأُولَى اتِّصَالُ الْإِعْتِصَامِ ثُمَّ اتِّصَالُ الشُّهُودِ ثُمَّ اتِّصَالُ الْوُجُودِ». یعنی اتصال به مقام قاب قوسین که در معراج حضرت رسول به آن اشاره شده، دارای سه

[ صفحه ۳۷ ]

درجه است:

درجه ی اول، اتصال اعتصامی (دل بریدن از ماسوا و پیوستن به او) که او همه، و همه اوست.

درجه ی دوم، اتصال شهودی (ندیدن ماسوا و دیدن او) که او عین ظهور و شهود است، «بک عرفتك».

درجه سوم، اتصال وجودی (نبودن ماسوا و بودن مطلق او) که او وجود صرف و صرف الوجود است.

اتصال اعتصامی، عبارت است از «تَصْحِيحُ الْقَصْدِ ثُمَّ تَصْفِيَةُ الْإِرَادَةِ ثُمَّ تَحْقِيقُ الْحَالِ».

یعنی قصد و نیت به آن گونه اصلاح و تصحیح شود که جز ذات حق را نخواهد. سپس اراده ی خود را زلال و بی غش کند و بعد از آن موقعیتی را که دارد به سمت حقیقت یابی سوق دهد که در این موقع به مقام اتصال اعتصامی رسیده و به ولایت حضرت حق درآمده است که فرمود: «هو مولاکم».

یکی از آثار اعتصام، هدایت الهی است به صراط مستقیم و منظور، ایصال الی المطلوب است، که فرمود:

«وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [۸].

و ورود در بهشت برین و رحمت همه جانبه ی الهی است که فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ» [۹].

امام علی (ع) در مناجات می گوید: «إِلَهِي فِي هَذِهِ الدُّنْيَا هُمُومٌ وَأَحْزَانٌ وَغُمُومٌ وَبَلَاءٌ وَفِي الْآخِرَةِ حِسَابٌ وَكِتَابٌ وَعِقَابٌ فَأَيْنَ الرَّاحَةُ وَالْفَرَجُ»

[ صفحه ۳۸ ]

إِلَهِي خَلَقْتَنِي بِغَيْرِ أَمْرِي وَتُمَيَّنْتَنِي بِغَيْرِ إِذْنِي وَقُلْتَ لِي اسْتَمْسِكْ فَكَيْفَ اسْتَمْسِكُ إِنْ لَمْ تُمَسِّكْنِي» [۱۰].

یعنی خدایا دنیا پر است از اندوه و غم و غصه و گرفتاری و آخرت هم حساب است و کتاب و عقاب، پس کی راحتی است و کجا فرجی حاصل می شود؟ خدایا بدون نظر من، مرا آفریدی، بدون خواسته ی من هم می میرانی، پس همه ی کارها به دست توست. مرا تکلیف کردی که گرد گناه نگردم، حالا که همه چیز به دست توست، این را هم تو خود مواظب باش و مرا از گناه بازدار و به مرحله ی عصمت برسان.

و در مناجات دیگر می گوید:

«إِلَهِي لَا سَبِيلَ إِلَيَّ إِلَّا بِإِحْتِرَاسٍ مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ»

یعنی خدایا برای خویشتن داری از گناه راهی ندارم جز این که تو به من کمک کنی.

[ صفحه ۳۹ ]

[۱] آیه ۷۸ سوره حج.

[۲] سوره ی احزاب، آیه ی ۱۷۰.

[۳] مائده، آیه ی ۶۷.

[۴] آل عمران آیه ی ۱۰۳.

[۵] نساء آیه ۱۴۶ و حج آیه ۷۸.

[۶] الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْتِطَاعِ الْيَكِ وَأَزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ».

[۷] تفسیر یک جلدی خواجه انصاری، ذیل آیه ی ۳۳ سوره زمر.

[۸] سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۱.

[۹] سوره ی نساء، آیه ی ۱۷۵.

[۱۰] میزان الحکمه / عصمت.

### مقام انابه

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

پیش حق یک ناله از روی نیاز

به که عمری بی نیاز اندر نماز

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل ما را جانب زاری کند «مولوی»

رابطه ی میان مقام انابه و نماز چنین آمده است:

قوله تعالی:

[ صفحه ۴۰ ]

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [۱].

در اصطلاحات قرآنی، سه کلمه است که در معنا نزدیک به یکدیگر به کار برده می شوند، کلمات: توبه، انابه و اوبه،

که از توب، نوب و اوب اشتقاق یافته اند.



برای توجه به تفاوت های آن ها، ناگزیر به ذکر مثال هستیم.

وقتی که اتومبیلی برخلاف مقررات قانونی وارد خیابان ورود ممنوع می شود و پلیس راهنمایی به او می رسد، راننده ناگزیر توقف می کند، پشیمان می شود، زبان به عذرخواهی می گشاید و بلافاصله درصدد برمی آید که راه رفته را بازپس گردد و جبران مافات کند، و قول می دهد که دیگر تکرار نکند، ضمن آن که قبض جرمه را هم دریافت و وجه آن را پرداخت می کند.

خلاصه این که راننده به راه اصلی برمی گردد و راه را برای نیل به هدف تعقیب کرده، می پیماید، و در این طی طریق تمام توجه خود را به علائم راهنمایی معطوف داشته، مراقب است لحظه ای غفلت نکند تا به هدف برسد. در این جا سه مرحله اقدام شده است:

مرحله ی اول: توقف، پشیمانی، عذرخواهی و جبران مافات است، «عَزِمَ عَلٰی اَنْ لَا يَعُوْدَ»، که این مراتب را توبه گویند [۲]، و سومین مرتبه ی توبه را استغفار نامند که عبارت از عذرخواهی است.

[ صفحه ۴۱ ]

مرحله ی دوم، برگشت به راه اصلی و ورود عملی به صراط مستقیم است که آن را انابه خوانند و در موضوع مورد بحث همین بخش، مدنظر است.

مرحله ی سوم، مواظبت های دقیق پس از آن تا رسیدن به هدف که آن را، اوبت گفته اند. عبدالکریم هوازن قشیری به نقل از ابوعلی دقاق می گوید: رجوع بر سه قسمت بود: [۳].

اول وی توبه و اوسط آن انابت و آخرش اوبت است. توبه را بدایت کرد و اوبت را نهایت و انابت را واسطه. هر که توبه کند از بیم عقوبت، او صاحب توبه بود، که خود بر سه قسم است، توبه ی عام و توبه ی خاص و توبه ی اخص. توبه ی عام عبارت است از توبه ی از سیئات که «يُبدِلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» و توبه ی خاص آن است که در تجری به گناه «گناه را در برابر رحمت واسعه ی خداوند گناه بداند و ثواب را به هیچ نگیرد» [۴].

توبه ی اخص، توبه از توبه هاست، پس هم توبه از گناه و هم توبه از عبادت ها و هم توبه از توبه خواستن، در آن ملحوظ است. و هر کس که توبه کند، به طمع ثواب و نیل به هدف مطلوب، صاحب انابت بود و هر که توبه کند از روی مراعات امر، نه از بیم و نه از طمع، صاحب اوبت بود. [۵].

یحیی بن معاذ گفت: توبه صفت مؤمنان است جمیعاً که فرمود: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» [۶] و انابه صفت مقربان و خاصان و نمازگزاران است که فرمود: «خَرَّ رَاكِعاً وَ اَنَابَ» [۷] اوبت صفت انبیاء مرسل بود که فرمود: «نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوْابٌ» [۸] .

[ صفحه ۴۲ ]

ابونصر طوسی گفت: توبه آن است که گناه را فراموش کنی و انابت آن است که گناه را فراموش نکنی و همیشه در نظر آوری که در توبه جبران مافات است و در انابت اندیشه ی آثار گناه. در بعضی تفاسیر دیده شده که مطهرین توابین اند و متطهرین منیبین اند.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: از میدان مروت، میدان انابت زاید، همان گونه که مروت از میدان توبه زاید در انابت قوله تعالی است که فرمود:

«وَمَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا مَنْ يُنِيبُ» [۹] بنابراین، انابت بازگشتن است و دارای سه مرحله است: یکی «سیر الی الحق من الخلق» که گفته اند سیر الی الله من منازل النفس الی الوصول الی الأفق المبین و دیگر انابت توحیدی که دیگران را هم فراخواند «وَ اَنِيبُوا اِلَى رَبِّكُمْ» [۱۰] و سوم بازگشتن و در حال با وی شدن است که فرمود: «وَ اَنَابُوا اِلَى اللَّهِ» [۱۱] «که در مرحله ی اول خوف با حریت و آزادی و رهایی است و در دوم اقرار و اخلاص و فرمان وی را گردن نهادن است و در سیم حرمت داشتن و از معصیت دور بودن و در خلوت با خلق، انس داشتن است. [۱۲].

برطبق بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام، نماز قوی ترین نقطه ی شروع راه راست و صراط مستقیم است. یعنی آغازین مرحله ی انابت است که تا آخرین قدم های راه ادامه خواهد یافت. پس نماز شروع سیر الی الله است و همه ی خطاهای گذشته را جبران می کند، همانند کسی که ورود به راه مستقیم را آغاز کرده است و دیگر به خطا نمی رود.

[ صفحه ۴۳ ]

که فرمودند: «الصَّلَاةُ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهُ، وَ هِيَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» که در مثال مشخص شد.

بعضی بزرگان در تأویل ۷ تکبیر ابتدائیه ی نماز سخنی گفته‌اند که ماحصل آن چنین است: مراتب «قَذف» و «نزع» و «خلع» و «قلع» یعنی دور افکندن، دل کندن، رها ساختن، متلاشی کردن دل از همه ی تعلقات گذشته در چهار تکبیر اولیه مراد است که گفت:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه ی عشق  
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

که مربوط به گذشته می‌شود تا به مراتب عزم و اراده و اتصال به حضرت معبود می‌رسد و آن را در ۳ تکبیر بعدی متعین می‌سازد. پس تکبیره الاحرام، اولین لحظه شروع راه خواهد بود، و معنای انابه به خداوند تبارک و تعالی همین است. پس قذف و نزع و خلع و قلع و عزم و اراده و اتصال مراحل هفتگانه‌ای است که در ۷ تکبیر ابتدائیه ملحوظ است. البته تمام این مراحل هفتگانه از اصطلاحات قرآنی است و در قرآن به عنوان ابعاد هجرت ذکر گردیده است. خواجه ی بزرگ عبدالله انصاری، انابت را بنابر آنچه در کتاب منازل السائرین آمده چهارمین منزل دانسته و گفته است که انابت بعد از «یقظه» و «توبه» و «محاسبه» حاصل می‌شود. سپس می‌گوید: فرق میان توبه و انابت این است که، توبه رجوع از مخالفت به موافقت است و انابت رجوع به سوی خدای تبارک است.

[ صفحه ۴۴ ]

نمازگزار باید از آثار و تبعات گناهان گذشته خارج شود و آثار لغزش های گذشته را جبران کند و براساس وفاداری به حق تعالی، وارد نماز بشود. هیچ لذتی را بهتر از لذت معنوی نداند و هیچ چیزی را مانع و رادع نپندارد و عبادتش را ناچیز بداند و خود را بین یدی الله، بیخود دانسته و فراموش کند و به قول سعدی:

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی  
تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

نماز کردم و از بیخودی ندانستم

که در خیال تو عقد نماز چون بستم

خلاصه این که مقام انابت برتر از مقام توبت است. یعنی انابت بازگشت بنده است به خدای خویش با دل و همت. ولی توبت بازگشت بنده است از معصیت به اطاعت. انابت از وادی نفاق و تردید با قدم صدق به وادی آرامش آمدن است و از وادی بدعت و نوآوری‌های غلط با قدم تسلیم به وادی سنت شدن. و از وادی تفرقه با قدم انقطاع به وادی جمع آمدن است و از وادی دعوی با قدم افتقار به وادی تفرید رسیدن است و در نهایت به سوی حق آمدن است. در صورتی که توبه شفيعی است مطاع که با شفاعت او سیئات به حسنات تبدیل می‌شود و وکیلی است مشفق و نائبی است کریم. یعنی نقش گناه را محو می‌کند و حق به شفاعت توبه، بنده ی گناهکار را عفو می‌کند، و دیوان عمل بندگان را از عصیان و نافرمانی پاک می‌نماید و مرد توبه کار را با مرد بی گناه

[ صفحه ۴۵ ]

برابر کند که فرمود توبه ی از گناه چنان است که گناه نکرده باشد: «التَّائِبُ لِذَنْبٍ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ». توبه، تائب را به جنت النعیم می‌برد ولی انابه، انابه کننده را به جنت الذات می‌رساند و خطاب «وَادْخُلِي جَنَّتِي» به سویش و برایش گفته می‌شود، که یکی از آثار نماز همین است.

[ صفحه ۴۷ ]

[۱] سوره ی روم، آیه ی ۳۱.

[۲] در مناجات تائبین عرضه می‌شود.

قَدْ خَضَعْتُ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ وَ عَنَوْتُ بِالْإِسْتِكَانَةِ لَدَيْكَ فَإِنْ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فِيمَنْ أَلُوذُ وَإِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فِيمَنْ أَعُوذُ / مفاتيح الجنان.  
خدایا من با بازگشت به سوی تو فروتن شده‌ام و با خواری به درگاهت نشستهم، اگر از درگاهت مرا برانی به که امیدوار شوم و اگر از کنارت دورم سازی به که پناهنده شوم.

[۳] رساله ی قشیریه / باب توبه.

[۴] همان.

[۵] رساله ی قشیریه / باب توبه.

[۶] سوره ی نور، آیه ی ۳۱.

[۷] سوره ص، آیه ی ۲۴.

[۸] سوره ی ص، آیه ی ۳۰.

[۹] سوره ی غافر، آیه ی ۱۳.

[۱۰] سوره ی زمر، آیه ی ۵۴.

[۱۱] سوره ی زمر، آیه ی ۱۷.

[۱۲] صد میدان.

## مقام اخلاص

قوله تعالی:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» [۱].

یعنی فرمان داده نشدند، مگر آن که، بپرستند خدا را خالصانه و یکتا پرستانه و نماز را به پای دارند. در این آیه رابطه ی خلوص و نماز ذکر شده است.

اخلاص در لغت عبارت است از:

«تَصْفِيَةُ الشَّيْءِ عَنِ الشُّوبِ وَالْخَلْطِ»

یعنی چیزی را از اضافات و زوائد پاک و مصفا کردن.

و به گفته خواجه عبدالله انصاری: «تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شُوبٍ» یعنی: صاف کردن عبادت از هر ناخالصی و اضافه‌ای، اخلاص نامیده می‌شود. انتظار نتیجه از غیر خدا داشتن، امید به غیر خدا بستن، سپاس و شکرگزاری دیگران

[ صفحه ۴۸ ]

خواستن، عمل نیک را برای جلب رضایت دیگران انجام دادن، قدح و مدح دیگران را به حساب آوردن، ریا و سمعه در کار عبادت وارد کردن، همه ی این ها اضافاتی است که خلوص را از بین می برد، تا آن جا که طلب بهشت و رهایی از دوزخ نیز با اخلاص کامل در تنافی است، چون در همه ی این موارد آدمی برای خود، یک شخصیت وجودی قائل است و می خواهد آن شخصیت وجودی و اعتباری را راضی کند، و به اصطلاح می گوید: «من می خواهم»، «من انتظار بهشت دارم»، «من از دوزخ می ترسم». خلاصه این که نوعی انانیت برای خود قائل است که این ها با اخلاص سازگار نخواهد بود، چون اخلاص به معنای از بین بردن انانیت و اعتبار خودی است.

البته رسیدن به چنین مقامی به سادگی میسر نیست، به طوری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیث قدسی از خداوند نقل کرد: «اخلاص رازی است که من آن را در دل هر یک از بندگان که دوست داشتم، نهادم، گوهری از خزینه ی اسرار خود بیرون آوردم و در سویدای دل دوستان خویش به ودیعت نهادم» و گذشتن از هر دو عالم و پشت پا زدن به هر دو نشئه از آثار آن است که خواجه شیراز گفت:

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس  
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

و این حقیقت آن اخلاصی است که در روایت فرمود: هر کس چهل روز با اخلاص بگذراند، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری می‌شود. «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنْبَيعُ الْحِكْمَةِ عَلَى قَلْبِهِ وَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ».

[ صفحه ۴۹ ]

این چنین اخلاصی نتیجه ی دوستی و اثر بندگی است. هر که جامه ی اخلاص بپوشد، هر کاری کند از میان دل کند، چون که دوستی حق با آرزوهای پراکنده در یک دل جمع نشود، که فریضه ی تن، نماز و روزه است و فریضه ی دل، اخلاص است. خطاب آمد به رسول صلی الله علیه و آله و سلم که:

ای محمد، هر کجا نورانیت تو نیست، تاریکی شرک است، و هر جا انس شریعت تو نیست، همه سراسر، زحمت شک است و هر جا که دوستی تو نباشد اخلاصی نیست. پس تویی مایه ی خلوص و اخلاص و استخلاص: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»، ای محمد اکنون همه، ما را باش، سر خود با ما پرداز و از اغیار دل بدار و بندگی ما را خالص بساز. شیخ بزرگ و محقق، محیی الدین بن عربی گفته است: «أَلَا لِلَّهِ الْخَالِصُ، عَنْ شَوْبِ الْغَيْرِيَّةِ وَالْإِنَانِيَّةِ» پس اخلاص با هر شائبه غیریت و انانیت منافات دارد. (غیریت آن است که خود را از او ندانم و انانیت آن است که برای خود استقلال قائل شوم).

آیت الله علامه سید بحر العلوم، رسیدن به درجه ی والای خلوص را پس از عبور از مراحل سخت و عمیق و خاصی دانسته است که عبارتند از: اسلام ابتدایی، ایمان ابتدایی، اسلام اکبر، ایمان اکبر، هجرت بزرگ، جهاد اکبر، اسلام اعظم، ایمان اعظم، هجرت برتر و جهاد کامل، که پس از عبور از این مراحل ده‌گانه مقام خلوص حاصل می‌گردد. البته در مراحل قبلی هم خلوص نسبی موجود است.

خلوص کامل واقعی، یکی از مقامات بسیار والایی است که مقامات و منازل دیگر در آن جمع می‌باشد و در نهایت انسان را به مقام فنا و بقا نائل می‌سازد، یعنی به مصداق «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»، انسان به مقام فنا می‌رسد و می‌داند که خداوند عین وجود و هستی است و جز او همه فانی است و به

[ صفحه ۵۰ ]

مصداق «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»، به مقام بقا می‌رسد و خداوند را باقی می‌داند و بس. اگر میان آبگیر کوچک و دریای وسیع و ماندگار و مطلق، راه اتصالی باشد، مادام که دریا موجود است، آبگیر هم موجود و باقی است. آب کم آبگیر در ارتباط با دریا علی‌الدوام تازه می‌ماند. خلوص، راه زلال و خالص میان عبد و خداوند است و نماز خالصانه همین ارتباط مدام می‌باشد. ولی خلوص در مراحل و مراتب پایین‌تر، برای عامه مؤمنین و عموم عبادت‌کنندگان و نمازگزاران خواهد بود و لازم است که وجود داشته باشد. و آن این است که در موقع عبادت، خوف از ملامت لائم و شادمانی بر تعریف و چشمداشت به اجر دنیوی نداشته باشد و تنها رضایت پروردگار عالم را مدنظر قرار دهد. یعنی نه از ملامت نگران شود و نه از تعریف شادمان گردد و رضایت‌مندی خدا را بر رضای دیگران ترجیح دهد. البته این کیفیت نفسانی و روحانی که محتوای نیت را تشکیل می‌دهد، در تمام درجات خلوص، جاری و ساری است و نسبت به باورها، اعتقادات و موقعیت روحی مؤمنین، دارای درجات است و تنها خداوند به مقدار آن آگاه است. خلوص در درجات بالاتر وقتی حاصل می‌شود که بنده ی خدا هیچ چشمداشتی از خدا هم نداشته باشد جز قرب او، نه بهشت را آرزو کند و نه دوزخ را دور خواهد و مهر و قهر او و ناز و نیاز او را یکسان بداند و وقتی به این درجه رسید جزء مخلصین می‌شود، یعنی خداوند او را خالص می‌گرداند و دستش را می‌گیرد. از این روی فرمود: خلوص از اسرار الهی و دقیق و عمیق و لطیف و پوشیده است و ظهور و تعین و نمودی خاص ندارد. از مجموع روایات اهل بیت اطهار چنین استفاده می‌شود، که اخلاص، غایت دین، منتهای یقین، ملاک عبادت، اشرف نهایت، جلب یاری خدا،

[ صفحه ۵۱ ]

بی‌نیازی از ماسوا، جبران قلت عمل، ملاک قبولی عمل، عبادت مقربین، مکانت مؤمنین، طهارت دل، تسلیم نفس، رضایت روح، اصلاح نیت، محو ریا، هویت حقیقی نماز، اهمیت راز و نیاز، حق حقیقت و رهایی از معصیت و گشاینده ی درهای بهشت می‌باشد. این ها مجموع اوصافی است که در روایات برای خلوص ذکر شده است.

امام صادق (ع) فرمود:

«الْإِخْلَاصُ يُجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ»

یعنی اخلاص اعمال با فضیلت را جمع می‌کند، یعنی آثار اعمال نیک یکجا در اخلاص جمع می‌باشد.

امام علی (ع) در نهج البلاغه فرمود: همه ی کارکنان زیانکارند جز عبادت کنندگان، و همه ی عابدان زیان کارند جز آگاهان و همه ی آنان زیان خواهند دید جز کسانی که از روی صدق و حقیقت عمل می‌کنند و آنان نیز زیان خواهند دید جز کسانی که از روی خلوص نیت عمل می‌کنند و آنان هم ضرر می‌کنند جز کسانی که اهل تقوایند و آنها نیز اهل ضرر و خسرانند مگر افرادی که به مرحله ی یقین رسیده‌اند و این است که فرمود:

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.» [۲].

بنابراین بیان، اعمالی مورد قبول حضرت احدیت است که با آگاهی، صداقت، خلوص، تقوا و یقین همراه باشد، آن هم در بالاترین درجه ی آنها.

حضرت امام علی (ع)، به خاطر خلوصی که در بخشش انگشتی بی‌مقدارش به مستمند در هنگام نماز داشت، به مقام ولایت نائل شد و

[ صفحه ۵۲ ]

خلوص او و همسر اطهرش در افطار سه روز روزه ی نذری، که قرص نان جو به مستمند و یتیم و اسیر دادند، آنان را به اخذ مدال طهارت و ولایت و برتری رسانید که آیاتی از قرآن کریم در شأن و منزلتشان نازل گردید. ناگفته نماند که در آیات کریمه ی قرآن، مراتب متعددی برای اخلاص ذکر شده است. یکی مرتبه ی خلوص که در آن انسان به جز خدا به هیچ چیز دیگر نیندیشد و همه ی برنامه‌های دینی را فقط برای او انجام دهد که در آیه ی ۱۴۶ سوره ی نساء فرمود: «وَإِخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَإِنَّكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ». مرتبه ی دیگر مخلص (به کسر لام) بودن، به یکباره از غیر خدا چشم بستن و همه ی اسباب را دور ساختن است، بدان گونه که ابراهیم در آتش نمرودیان کرد و در آیه ی ۶۵ سوره ی عنکبوت ذکر شده است که: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». و نیز در آیه ی ۳۲ سوره ی لقمان به آن اشاره گردیده است. اما مرحله ی سوم، مخلص (به فتح لام) شدن است که خداوند انسان را خالص گردانیده، دست او را می‌گیرد که درباره ی ابراهیم و اسحاق و یعقوب فرمود: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ» در این صورت آدمی مخلص می‌شود که خداوند در آیه ی ۲۴ سوره ی یوسف فرمود: «أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» و در این مرحله است که برطبق آیه ی ۴۰ سوره ی حجر، شیطان را به مخلصین راهی نیست و برطبق



آیه ی ۴۰ سوره ی صافات بیشتر از آنچه عمل کرده‌اند در قیامت پاداش خواهند داشت و به علاوه محاسبه ی اعمال ندارند. و برطبق آیه ی ۱۶۰ سوره ی صافات فقط این گروه خدا را به همان گونه که شایسته است، توصیف می‌کنند.

یعنی مخلصین دارای چهار ویژگی مهم اند که دیگران ندارند:

۱- شیطان نمی‌تواند آن‌ها را بفریبد.

۲- بیش از آنچه عبادت کرده‌اند پاداش می‌بینند، هم تفضلاً و هم

[ صفحه ۵۳ ]

استحقاقاً. ۳- محاسبه ی عمل ندارند، بلکه خود میزان اعمال دیگرانند و مستقیماً به بهشت می‌روند.

۴- فقط این گروه توصیف کنندگان واقعی خداوندند.

نکته: وقتی سخن از خلوص به میان می‌آید ناگزیر به نقطه ی مقابل آن، ریا هم اشاره می‌شود. ولی چون توضیح درباره ی ریا که صفت ناپسندی است با سیاق مطالب این نوشته موافق نیست، علاقه‌مندان را به کتب مربوط ارجاع می‌دهیم.

[ صفحه ۵۵ ]

[۱] آیه ۵ سوره بینه.

[۲] آیه ی ۹۹ سوره حجر.

## مقام توکل

قوله تعالی:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» [۱].

مؤمنون کسانی هستند که هرگاه یاد خدا شود، دل هایشان می‌هراسد و هر وقت آیت های الهی بر ایشان خوانده شود، ایمانشان افزون می‌گردد و بر پروردگارشان توکل کنند و هم آنان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه خدا به آنان داده، می‌بخشند.

در این آیه توکل و اقامه ی نماز، از صفات بارز ایمان به خدا ذکر شده

[ صفحه ۵۶ ]

است.

«توکل» واگذاری همه ی امور به مالک حقیقی است. دیگران هر چه دارند اعتباری است و حق تعالی مالک حقیقی است. مالک همه ی امور خلقی، جعلی، تکوینی، تشریحی، ابتدایی و وضعی خداست. یعنی خداوند مالک حقیقی اصل وجود و آثار و توابع و خواص همه ی موجودات مادی و معنوی است. خداوند هم هستی آنان را آفریده و مالک است و هم خواص و آثار آن ها را مالک. یعنی خداوند هم مالک وجود، بلکه مالک ایجاد و ابقاء است و هم مالک آثار و خواص. وقتی آدمی به این مرحله برسد که این ها همه را از خداوند بداند و آن ها را به او بسپارد، از خود خلع ید کند، و به دیگران در این امر اصالت و استقلال نبخشد، یعنی بداند دیگران نیز مملوک و محتاج خداوندند و دارای هیچ ذره‌ای از ذرات استقلالی نیستند، در این جا به مرحله ی توکل رسیده است. البته ناگفته نماند که حق تعالی مالک شرور و بدی ها و خواص نازیبا و آثار زشت اشیاء نخواهد بود، همان گونه که در بسیاری از آیات به این مطلب اشاره شده است. به علاوه به تعبیر شهید مطهری (ره) شرور و بدی ها از مقوله ی عدم هستند و از نبودن ها پیدا می‌شوند، نه این که خود امری وجودی باشند و مالکیت عدم مساوی با عدم مالکیت است. مهم تر این که چون حق تعالی خیر محض است، جز خیر چیزی نمی‌بخشد، مثلا، نور هر چه می‌دهد نورانیت است، اگر در جایی سایه باشد، به علت نرسیدن نور و وجود حاجب و مانع است. به هر حال، حضرت حق تعالی، منشاء وجود است و وجود، هویت خیرمندی دارد. پس خداوند مالک حقیقی خیر و خوبی هاست که از اشیاء ظاهر می‌گردد. پس هر چه خوبی است از اوست و هر چه بدی است از جانب مخلوق است و بنابراین، تفویض امور به مالک حقیقی را توکل

[ صفحه ۵۷ ]

نامند.

توکل، یکی از سخت‌ترین منازل در سیر و سلوک است و به تعبیر بزرگان: «هُوَ حَدَّ الْيَقِينِ أَنْ لَا يَخَافُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً وَ هُوَ طَرْحُ الْبَدَنِ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَ تَعَلُّقِ الْقَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ». یعنی توکل سرحد یقین است که موجب عبودیت در قالب و ربوبیت در قلب است.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «التَّوَكُّلُ كَأَسْمُ مَخْتَوْمٍ بِخِتَامِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَشْرَبُ بِهَا وَلَا يَفُضُّ خِتَامُهَا إِلَّا الْمُتَوَكِّلُونَ» [۲].

یعنی توکل مانند کاسه‌ای است که به مهر الهی مهور است، که این مهر را نمی‌گشایند و از آن نمی‌نوشند، مگر آنان که در توکل اند. و باز گفته شده است: پایین‌ترین درجه ی توکل آن است که بیش از مقدرات خود نطلبی و از قسمت فراتر نخواهی و به آنچه واقع نخواهد شد، دل نبندی.

حضرت رضا (ع) فرمود:

ایمان بر چهار پایه استوار است: «توکل»، «رضایتمندی»، «تسلیم» و «تفویض امور به خدا» که چون توکل آید، آن مراتب سه گانه، خود حاصل گردد. از پیغمبر سؤال شد که توکل چیست؟ فرمود: آن که بدانی مخلوق، زیان و نفع مستقلاً ندارد و به یکباره از هر چه غیر اوست نومید باشی [۳] به عبارت ساده‌تر این که، انجام هر کاری به عوامل مادی و معنوی نیازمند است، این عوامل یا شناخته شده و محسوس و مورد بهره‌گیری‌اند، یا ناشناخته و پنهان.

در هر کاری باید شرایط و عوامل شناخته شده را با توکل به خدا مورد استفاده قرار داد و آنچه را که ناشناخته است یکباره به خداوند تبارک و تعالی

[ صفحه ۵۸ ]

موکول کرد. مریض را باید با امید به خدا به طیب رسانید و فقیر را باید به کار کردن و فعالیت و بهره‌گیری از استعدادها فراخواند، ولی در مسائلی که نمی‌دانیم و شرایطی که نمی‌شناسیم، باید توکل به خداوند داشته باشیم و این پایین‌ترین مرتبه ی توکل است که مورد قبول عامه است، ولی یک مرحله ی بالاتر آن است که معتقد باشیم تأثیر و فعل و انفعال در عوامل شناخته شده و محسوس و مادی هم با اراده ی پروردگار عالم و بر مدار خلق و جعل و وضع اوست، [۴] که این آثار ظاهری را هم او قرار داده است و در این عوامل ظاهری هم از توکل به خداوند دور نمایم. مرحله ی بالاتر آن است که، بدانیم او خود صاحب اختیار و مالک این تأثیرات بوده و هست و هر زمان

اراده کند، اثری غیر از آنچه می‌بینیم و می‌شناسیم، قرار خواهد داد، همان طوری که در بارداری حضرت مریم، باروری درخت خشکیده ی خرما و سخن گفتن حضرت عیسی (ع) انجام یافت و توکل در مرحله ی بالاتر از این‌ها آن است که، اصولاً از چنین تصویرها و باورهای خودی هم دور باشیم؛ مگر ما کی هستیم که ادعا کنیم عوامل شناخته شده‌ای هم داریم، مگر ما قدرت ادعا کردن داریم و آیا در این صورت توکل را در ظرفیت انانیت خود تصویر نکرده و برای خودمان اعتباری قائل نشده‌ایم؟! عاشق در بلندای عشق به هیچ واسطه‌ای نمی‌اندیشد جز به معشوق، و در راه او اسباب و وسایل را به سخریه می‌گیرد که این توکل برای خاصان حاصل است که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** و بس.

از این جهت است که امام صادق (ع) می‌فرماید:

[ صفحه ۵۹ ]

توکل را کسی جز توکل داران نخواهند چشید، و نیز به ابوبصیر فرمود: حد توکل، یقین است. از امامان (ع) بیانات زیادی در این مورد رسیده است، از جمله فرموده اند: توکل موجب قوت قلب، پیروزی قطعی، قدرت‌مندی انسان، روشن‌کننده ی شبهات و کفایت امور می‌باشد [۵].

رسول خدا فرمود: «**اعْقَلْهَا وَتَوَكَّلْ**»

یعنی با توکل زانوی اشتر ببند، یعنی هم پاهای او را ببند و هم اسرار پشت پرده را به خدا واگذار کن، که اگر در حد یقین حاصل گردید، قطعاً تباہ نمی‌شود.

ابوالقاسم قشیری گوید:

محل توکل قلب است. اگر کاری دشوار شود به تقدیر اوست و اگر آسان گردد هم به تیسیر اوست. یعنی توکل عبارت از یک امر صددرصد قلبی است که آثارش در بیرون وجود، پیدا خواهد شد [۶].

ذوالنون مصری گوید: توکل دست‌داشتن است از تدبیر نفس و از اطاعت اغیار بیرون آمدن و به طاعت خدا پیوستن و خویشتن به صفت بندگی داشتن است. یعنی نفس‌تدبیری ندارد و غیر خدا تأثیری ندارد و جز او سزاوار عبودیت نیست، هر چه هست اوست و از او و برای او و به سوی اوست [۷].

ابوسعید خرار گفت: توکل اضطراب است و سکونی است بی اضطراب که در نزد تو، اندک و بسیار یکسان باشد و این که گردن تسلیم به پیش مجاری حکم و قضا بگذاری. توکل آفتابی است که از برج سعادت تابد، و یادی است

که از سرای قرب وزد، بویی است که بشارت وصل آرد، و منزلی است شریف و مقامی است بزرگوار [۸].

بزرگ مردی گفت: وانهادن امور به خداوند، چهار مرتبه را داراست:

اول آن توکل مطلق، دوم تسلیم، سوم تفویض، چهارم توکل اخص.

اول صفت عامه، دوم صفت پیمبران، سوم صفت خاص ابراهیم نبی در هنگامی که او را به آتش افکندند، چهارم صفت خاص مصطفی است که با توکل به قاب قوسین رسید.

متوکل گوش بر وعده ی حق دارد، صاحب تسلیم با علم حق آرام گیرد و صاحب تفویض به حکم خدا رضا دهد و بالاتر آن که خودی نمی داند و بقا می طلبد و در توکل اخص متوکل خود را در خدا محو و نابود می داند و به آستانه ی فنا راه می یابد [۹].

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

تواناترین مردم، کسی است که به خدا توکل کند، سعادت مندتر آن کس که تقوا پیشه سازد و غنی ترین کس، آن که روزی خدایی را استوارتر از دارایی خود بداند. پس توکل، نفی خود و خودی و همه چیز به او سپردن است که در برابر توکل به او، استقلال خودی محو و نابود می گردد. خواجه عبدالله انصاری می گوید: «التَّوَكُّلُ كِلَةُ الْأَمْرِ كُلُّهُ إِلَىٰ مَالِكِهِ وَالتَّعْوِيلُ عَلَىٰ وَكَالَتِهِ وَهُوَ مِنْ أَصْعَابِ مَنَازِلِ الْعَامَّةِ عَلَيْهِمْ وَأَوْهَنُ السُّبُلِ عِنْدَ الْخَاصَّةِ» [۱۰].

یعنی: توکل، واگذار کردن تمام امور به مالک حقیقی و باور داشت وکالت اوست که یکی از سخت ترین منازل سلوک برای عامه و ساده ترین آنها برای

خاصان است.

خلاصه: خواجه در تفسیر قرآنی اش می گوید: توکل، شرط ایمان و عماد توحید و محل اخلاص و دخیل محبت است.

توکل از بنده آن‌گاه درست بود که یقین داند به دست هیچ کس چیزی نیست و از حیلت و کار خود سودی نباشد و خدای روزی‌بخش و قسام‌مهربان است و از کار بندگان خود غافل نیست.

معصوم علیه السلام فرمود: «الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ» [۱۱].

یعنی پایه‌های ایمان چهار چیز است: توکل نمودن به خدا، واگذاری امور به خدا، راضی بودن به قضای الهی و تسلیم بودن در برابر دستورهای خدا.

### [ صفحه ۶۳ ]

[۱] سوره ی انفال، آیه ی ۳.

[۲] مصباح الشریعه.

[۳] میزان الحکمه، باب توکل.

[۴] خلق، مسبوق به عدم است و جعل، شرایط و آثار قراردادی است و وضع، قراردادهای متکی به شرایط و لوازم است.

[۵] میزان الحکمه، باب توکل.

[۶] رساله ی قشیریه، ص ۱۰۵.

[۷] همان.

[۸] همان باب توکل.

[۹] منازل السائرین.

[۱۰] منازل السائرین.

[۱۱] خصال صدوق، باب رباعیات.

### مقام تقوا

قوله تعالی:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ...» [۱] یعنی باتقویان که ایمان به غیب دارند و نمازگزارند و... مشمول هدایت قرآن‌اند.

همچنین در آیه ی ۷۷ سوره ی نساء ضمن انتقاد از بهانه جویان در امر جهاد، به رابطه ی میان نماز و انفاق و جهاد، با تقوا تذکر فرموده و در پایان می‌فرماید: «وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى». در آیات ۲۱ سوره ی بقره، ۶۵ سوره یاعراف و ۲۳ سوره ی مؤمنون نیز رابطه ی عبادت و تقوا بیان گردیده است.

«تقوا» از وقایه یعنی حفظ کردن و خویشتن داری گرفته شده است که وقتی به صورت اسمی ذکر شود، به معنای پرهیزکاری است و وقتی به صورت

[ صفحه ۶۴ ]

فعلی بیاید، به معنای ترس از خدا می‌باشد.

تقوا ظرفیت و شایستگی روحی است و مانند «بر» و «عبودیت» یکی از میدان‌های وسیع و عمومی در سیر و سلوک است. یعنی تقوا عبارت است از هویت عامی که در تمام منازل و میدان‌ها و مقامات سیر و سلوک، جاری و در تمام مواقف و فضائل انسانی ساری است. امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه‌ی معروف به همام صحابی معروف که صفات متقین را برشمرده است، می‌فرماید:

«فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ». سپس آن‌قدر صفات آن‌ها را برشمرد که همام فریادی زد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، چرا که تصویر و تصدیق آن را نتوانست کرد و در جای دیگر می‌فرماید: «التَّقْوَا رُئِيسُ الْأَخْلَاقِ» [۲] بنابراین تقوا در تمام شایستگی‌ها و فضائل انسانی نسبت به درجات مربوط موجود است و به عبارت دیگر، در رأس تمام «سجایا»، «محاسن»، «فضائل» و «ملکات اخلاقی»، تقوا قرار دارد (خواه سجایا که صفات نیک ارثی هستند و خواه محاسن که سجایای رشد یافته‌اند و خواه فضائل که محاسن معقول‌اند و خواه ملکات، که شایستگی‌های ماندگار و پایدار روحی انسان می‌باشند [۳] و در رأس همه‌ی این‌ها تقوا قرار دارد. امام صادق (ع) فرمود: تقوا دارای سه وجه است. اول، تقوای به خدا و در خدا، که عبارت است از ترک حلال، چه رسد به ترک امور شبهه‌ناک. درجه‌ی دوم

[ صفحه ۶۵ ]

تقوای من الله است، که عبارت است از ترک چیزهایی که شبهه‌ناک است. چه رسد به محرّمات و درجه‌ی سوم تقوای خوف که عبارت است از ترک حرام و ناپسند. وجه اول برای خواص و وجه دوم برای اوساط و وجه سوم برای عوام است. [۴] به هر حال، تقوا دارای مراتبی است که از ایمان به غیب شروع و به اطاعت کامل در اوامر و نواهی الهی تا مرز رضایت و خشنودی و قرب و فنا می‌رسد، به همین جهت در قرآن کریم، در یک جا آمده است:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». یعنی تا جایی که توان و استطاعت دارید، تقوا داشته باشید و در جای دیگر ذکر شده است: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» یعنی آن گونه که شایسته است تقوا پیدا کنید و حق تقوا را ادا کنید. این دو آیه دو سوی تقوا را بیان می‌کنند و بقیه ی درجات تقوا در میان این دو قرار دارد، از نازل ترین درجه که در آیه ی اول است تا کامل ترین آن که در آیه ی دوم است.

اهل بیت عصمت و طهارت «اعلام التقی» هستند، همان گونه که در زیارت جامعه ی کبیره می‌خوانیم.

و امام علی (ع) نیز فرمود:

«نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى» [۵] و این همان جمله‌ای است که در کتاب اکمال دین از امام رضا (ع) نقل شده است و ما نیز در زیارت نامه‌ها می‌خوانیم که «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةَ الْمُتَّقُونَ». پس معلوم می‌شود که مدارج بلند تقوا، متعلق به این عزیزان است و در درجات پایین تر برای عموم مؤمنین نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر آن‌ها معیار و میزان تقوایند و تقوای متقین به وسیله ی آن‌ها سنجیده می‌شود.

[ صفحه ۶۶ ]

برطبق صراحت آیات قرآنی، عبادات و اموری که انسان را در رسیدن به مرحله ی تقوا آماده و مساعدت می‌کنند، عبارت‌اند از: بندگی خدا، ذکر خدا، قصاص، روزه، صبر، جهاد، نماز، اطاعت از خدا و رسول، سخن محکم و به حق، ایمان، دوری از کافران، دوری از منافقان، مراعات اخلاقیات اجتماعی، و هر عمل شایسته ی عبادی و یا اخلاقی دیگر، که همه ی این‌ها، مقدمه ی کسب مقام تقوا می‌باشند و از مراجعه به آیات قرآنی معلوم می‌گردد که عمل به آن‌ها زمینه را برای نیل به تقوا فراهم می‌سازد. (برای جلوگیری از اطناب، آیات را ذکر نکرده‌ایم.)

در بیانات پیشوایان دینی، سفارش‌ها و تأکیدات فراوانی در این مورد شده است که می‌توانید به خطبه‌های، ۱، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۵۳، ۱۹۵، و دیگر نوشته‌ها، رسائل و کلمات کوتاه که امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه و غررالحکم ذکر کرده‌اند، مراجعه کنید که درباره ی هویت تقوا، مقدمات، ابعاد و نتایج آن مطالبی ذکر گردیده است که خود در خور بحثی مفصل و طولانی و تفسیر گویایی است که مجلدات متعدد را تشکیل خواهد داد.

بزرگی گفته است: تقوا سه چیز است. ترسی که تو را از گناه بازدارد، امیدی که تو را به پرستش وادارد، و رضایتی که تو را بر دوستی بدارد. شرایط تقوا آن است که پاسبان دل خود باشی، از هر ناپسند بپرهیزی، یک لحظه از حق غافل نباشی، از سلطه ی نفس برهی، دل به مولا ببندی، و سر و درون به اطلاع حقیقت بیارایی.



مفسری گفته است: تقوا در قرآن در پنج مورد به کار رفته است:

[ صفحه ۶۷ ]

۱- دوری از شرک و عقیده به توحید، که فرمود:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» [۶].

۲- اخلاص و دوری از نفاق، که فرمود:

«فَأَنَّهَا مِنَ تَقْوَى الْقُلُوبِ» [۷].

۳- خشیت و ترس از خدا، که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ» [۸].

۴- عبودیت و پرستش خداوند، که فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» [۹].

۵- دوری از نافرمانی، که فرمود:

«وَأَتُوا بُيُوتَ مَنْ أَبَوْهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ» [۱۰] [۱۱].

از صراحت آیات قرآنی نیز استفاده می‌شود، که تقوا، سفارش خدا، گشایش برکات، آسان کننده ی مشکلات، پوشاننده ی گناهان، اساس هدایت، پایه ی عفو و عدالت، منشأ تفوق و کرامت، مقام بهشتیان، جزای عابدان، عاقبت متقین، مایه ی سپاس، موجب رحمت، لباس نیکو، رمز مقربان و منشأ صداقت است و به مصداق این‌که «در آیه ی ۲۶ سوره ی اعراف» فرمود لباس تقوا بهترین لباس است: «و لِبَاسِ التَّقْوَى ذَالِكَ خَيْرٌ»، باید توجه کرد همان‌گونه که مرحوم شهید مطهری (ره) گفته است: همان طوری که لباس شما را حفظ می‌کند، شما هم باید پیایی مواظب لباس باشید و او را حفظ کنید.

آری، فَصُونُوهَا وَ تَصُونُوا بِهَا: تقوا شما را حراست می‌کند و شما هم باید

[ صفحه ۶۸ ]

علی الدوام از آن مواظبت کنید خدای ناکرده، از دایره تقوا خارج نگردید. [۱۲].

حکیم متأله، فیض کاشانی در کتاب کلمات مکنونه چنین می‌گوید:

اهل معرفت گویند، متقی آن است که جمیع محامد حق را وقایه ی خود سازد و همه فضائل و کمالات را به او اضافه کند که «الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ» یعنی خدایا هر چه خوبی است به دست توست و خود را به حق متصل سازد که «الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ» یعنی خدایا بدی‌ها برای تو نیست و به سمت تو نخواهد بود و به عبارت دیگر، متقی کسی است که حق را وقایه ی خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال او و در افعال حق فانی شده باشد و صفات او در صفات حق مستهلک باشد.

و خلاصه همان طوری که حق تعالی فرمود: «إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» «سوره ی هود، آیه ی ۴۹»، سرانجام، عاقبت به خیری فقط از آن متقین است.

در قرآن آمده است:

- ۱- همه ی نیکی‌ها در تقوا خلاصه می‌شود. (آیه ی ۱۸۹ سوره ی بقره)
- ۲- متقین از ترس و غم بدورند. (آیه ی ۳۵ سوره ی اعراف)
- ۳- اهل تقوا به دنیا دل نمی‌بندند. (آیه ی ۷۷ سوره ی نساء)
- ۴- جایگاهشان بهشت برین است. (آیه ی ۱۵ سوره ی آل عمران)
- ۵- تقوا سیئات را پاک می‌سازد. (آیه ی ۶۵ سوره ی مائده)
- ۶- متقین به آخرت دل خوش کرده‌اند. (آیه ی ۱۰۹ سوره ی یوسف)
- ۷- خدا با آنهاست. (آیه ۱۲۸ سوره ی نحل)
- ۸- به جنت خلد داخل می‌شوند. (آیه ی ۱۵ سوره ی فرقان)

[ صفحه ۶۹ ]

۹- محبوب خدایند. (آیه ی ۷۶ سوره ی آل عمران)

۱۰- سرانجام حکومت روی زمین هم به دست آنها اداره می‌شود. (آیه ی ۱۲۸ سوره ی اعراف)

و بسیاری امتیازات دیگر که به همین اندازه اکتفا می‌شود.

امام علی (ع) فرمود: «ان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افتدکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و ظهور دنس انفسکم و جلاء غشاء ابصارکم» [۱۳].

یعنی درمان بیماری‌های قلبی و روانی و روشنی دیدگان دل‌ها و شفای بیماری پیکرها و صلاح سینه‌های فاسد و پاکی کثافت روحيات و شفافی پرده‌ی دیده‌های شما فقط یک چیز است و آن هم تقواست.

[ صفحه ۷۱ ]

[۱] سوره ی بقره آیات ۳ و ۴.

[۲] غررالحکم.

[۳] در بحث مربوط به اخلاق اسلامی تفاوت‌های فاحشی میان سجایای اخلاقی، محاسن اخلاقی، فضائل اخلاقی و ملکات اخلاقی ذکر شده که در این مختصر نمی‌گنجد و ما در نشریه ی کوچکی به نام مبانی اخلاق آن‌ها را ذکر کرده‌ایم.

[۴] مصباح الشریعه.

[۵] میزان الحکمه.

[۶] سوره ی حجرات، آیه ی ۳.

[۷] سوره ی حج، آیه ی ۳۲.

[۸] سوره ی نساء، آیه ی ۱.

[۹] سوره ی نحل، آیه ی ۲.

[۱۰] سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

[۱۱] وجوه قرآن.

[۱۲] ده گفتار شهید مطهری.

[۱۳] نهج البلاغه.

## مقام خشوع

در قرآن کریم سه خصوصیت برای نماز ذکر شده است: اول خشوع، دوم دوام، سوم محافظت.

در آیه ی دوم سوره ی مؤمنون چنین بیان شده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» یعنی خداوند ملاک رستگاری و فلاح دنیا و آخرت را برای مؤمنین، خشوع در نماز بیان فرموده است.

خشوع عبارت است از شایستگی والای روحی که در آن ترس، با حرمت و ادب آمیخته باشد. یعنی عناصر خشوع سه چیز است:

۱- ترس

۲- حرمت مولا

بعضی افراد خشوع را به تواضع تفسیر کرده‌اند، در صورتی که، تواضع و فروتنی ثمره‌ی فقر ذاتی است ولی خشوع ثمره‌ی اشفاق و بیم دائم است و البته به فقر نیز تکیه دارد. از این روی خواجه عبدالله می‌گوید: از میدان اشفاق میدان خشوع زاید. خشوع بیمی است [همراه] با هوشیاری و استکانت، که در معامله

[ صفحه ۷۲ ]

با خدا و با خلق خدا موجب تسلیم است و ایثار که نسبت به مولا باید تعظیم و حرمت نگه داشته شود. و در جای دیگر می‌گوید:

«خشوع» که چهاردهمین منزل در سیر و سلوک است عبارت است از خمود نفس و همود طبع که از تواضع و خضوع بالاتر است، و موجب انکسار نفس و تذلل امور و استسلام حکم می‌باشد که بنده در هیچ امری، حکم نراند که هر چه هست فقط اوست نه تنها تسلیم و اسلام بلکه استسلام و ایجاد کردن تسلیم همه جانبه در قلب و نفس و روح.

یکی از علمای سالک و راهیان کوی یار می‌گوید: خشوع با پانزده فضیلت همراه است که این فضائل از لوازم مقارن یا متأخر از خشوع می‌باشند.

و آن‌ها عبارتند از:

«استکانت»، «انقیاد»، «انکسار»، «تأثر»، «تسلیم»، «تواضع»، «قلع»، «اخذ»، «خوف»، «رغبت»، «رهبت»، «خفض»، «طاعت»، «قبول» و «لینت» که این پانزده صفت برای خاشعان حاصل است و خشوع در نماز قطعاً و جزماً به این پانزده صفت پدید آید که در آیات و روایات ذکر شده است. شرح هر یک از این پانزده فضیلت از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. [۸].

تعبیر مختلفی از بزرگان دین رسیده است، از جمله این که، ایمان به عمل و عمل به یقین و یقین به خشوع بستگی دارد.

و گفته‌اند که نشانه‌ی خاشع چهار چیز است:

مراقبت در همه‌ی احوال، نیکوکاری در همه‌ی اعمال، اندیشه‌ی قیامت در همه‌ی افعال و مناجات با خدا در همه‌ی اوقات.

باری آن کس که قلبش خاشع باشد، اعضای او نیز خاشعند.

پیغمبر اکرم، درباره ی کسی که در حال نماز با سر و ریش خود بازی می‌کرد، فرمود: «مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ» آن کس که دلش خاشع باشد، اعضای او هم خاشع است و نیز پیغمبر فرمود: «بپرهیزید از خشوع منافقانه، و آن، این است که جسد و پیکر در حال خشوع باشد ولی قلب خاشع نباشد (در نماز چشم به پایین دوخته و اطراف و اجنحه را کوچک کرده، ولی به افکار شیطانی سرگرم می‌باشد که خشوع منافقانه است).

خشوع در آیات قرآنی به دو مفهوم آمده است. یکی به معنای فروتنی از روی ترس و تواضع کامل در پیشگاه خداوند است که در سوره بنی اسرائیل، آیه ی ۱۰۹ آمده است:

«وَأَيُّدُهُمْ خُشُوعًا» و دیگری به معنای خشوع اعضا و جوارح است که در آیه ی ۱۰۸ سوره ی طه فرمود: «وَأَخَذُوا بِأُذُنِ الْوَيْلِيِّ خُشَعًا وَالصَّوْتُ لِلرَّحْمَانِ»

بعضی افراد به ظاهر حالت خشوع می‌گیرند و در نماز قیافه ی خاشعانه دارند ولی دل، در ترس و تسلیم و خشوع نیست. اینان خشوع را بر خود تحمیل می‌کنند تا دیگران را بفریبند و این است معنای خشوع منافقانه که پیغمبر، همه را از آن نهی فرموده است و متأسفانه زیاد دیده می‌شود.

«فضیل بن عیاض» گفت: خشوع، خاموشی سر بود (نه سکوت در علن) به شرط ادب اندر مشاهدت حق. [۲].

و «ابراهیم ادهم» گفت: خشوع از مقدمات غلبات هیبت بود، که هر کس هیبت حق را برتر و غالب بداند ناگزیر از خشوع است. [۳].

به هر حال همان گونه که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال شد: «مَا الْخُشُوعُ» و ایشان فرمود: «التَّوَّاضُعُ فِي الصَّلَاةِ» [۴] ، از خداوند بخواهیم که در نماز اعضای خاشعانه داشته باشیم که ثمره ی آن، نیل به رضوان الهی و درجات بهشت است. آری هر کس که به خشیت الهی واصل شود، به خداوند قریب است و به جهان

غریب که «مَنْ ارَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ غِنًى بِلَا مَالٍ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ بِخُشُوعِ قَلْبِهِ إِلَى بَابِ اللَّهِ». در تعقیبات نماز می خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَوةٍ لَا تَرْفَعُ». بار خدایا از درونی که سیر نشود و از دلی که نهراسد و از دانشی که بهره ندهد و از نمازی که فراز نگیرد و به فراز نرسد و نرساند، به تو پناه می برم.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی  
این ره که تو می روی به ترکستان است

[ صفحه ۷۵ ]

[۱] به رساله ی سیل الی الله از مرحوم والد ما مراجعه شود.

[۲] رساله ی قشیریه.

[۳] رساله ی قشیریه.

[۴] میزان الحکمه.

## مقام خشیت

قوله تعالی:

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» [۱].

«وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» [۲].

این آیات، خشیت از خدا را متذکر شده و نماز و خشیت را به همراه هم آورده است. بنابراین توضیح مختصری درباره ی خشیت لازم است. در قرآن کریم، کلماتی مانند: «خوف»، «وجل»، «انذار»، «حذر»، «یأس»، «خشوع»، «تقوا»، «هلوع»، «شفقت»، «رهبت» و «خشیت» آمده است که بیانگر ابعاد مختلف ترس هستند و ما نیز در فارسی، کلماتی مانند: ترس، دهشت، هراس، بیم، نگرانی، فرار، دلهره و وحشت را به کار می بریم.

کلمه ی خشیت که مورد نظر ماست و در ارتباط با نماز به کار رفته است به

معنای مراقبت و مواظبت همراه با خوف است. یعنی نگرانی همه جانبه و عمیق نسبت به نماز، که موجب مواظبت همه جانبه از آن می‌شود.

«خشیت» از خدای رحمان، خشیت از قیامت و خشیت از مردم، که در قرآن ذکر شده، به همین معنا آمده است، با این تفاوت که خشیت از مردم یک امر اعتباری است و مورد انتقاد الهی قرار دارد. در جبهات قتال، شاید می‌خواستند ترس و نگرانی را به مؤمنین القاء کنند که خداوند می‌فرماید:

«فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي» نگران آن‌ها نباشید، آن‌ها نمی‌توانند کاری بکنند، بلکه نگران من باشید و مواظبت کنید که فرمان‌های مرا عمل کنید.

خشیت از قیامت هم به معنای آن است که آدم مؤمن، علی‌الدوام به یاد قیامت بوده، مراقب اعمال و رفتار خود باشد که احیانا خلاف دستورهای خداوندی عمل نکند. در عین حال از حالات قیامت در خوف دائم است و مراحل قیامت از «بعث» و «حشر» تا «میزان» و «صراط» را علی‌الدوام به یاد می‌آورد.

خشیت از خداوند نیز همین است، یعنی مواظبت و مراقبت بر اعمال در انجام اوامر و ترک نواهی الهی از روی خوف. بنابراین چنین فردی همه‌ی امور را دقیقا زیر نظر گرفته، ضمن علم و آگاهی نسبت به آن‌ها، از آن‌ها مواظبت می‌کند و این همه را براساس ترس از مقام عدالت گستره‌ی خداوند انجام می‌دهد. پس خشیت، دایره مدار علم و آگاهی است و این که در قرآن ذکر شده است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی تنها دانشمندان و علما در اندیشه‌ی خدا بوده، دارای خشیت الهی‌اند، به همین نکته اشاره فرموده است؛ یعنی خشیت همراه علم و دانایی است. آن‌ها که به خداوند معرفت دارند و بندگی او را می‌شناسند، از خداوند در خشیت‌اند. کلمه‌ی «أَنَّمَا» مشعر به

حصر

است و خشیت نیز بر الوهیت مقدم است. یعنی فقط علما ترس از خداوند دارند و بس. گویا اعتقاد به الوهیت خدا پس از خشیت حاصل می‌شود و طبیعی است که این افراد سزاوار بندگی خدایند و بنده حقیقی همین‌ها هستند. یعنی فقط انسان‌هایی که خدا را از روی علم و آگاهی بندگی می‌کنند و از خدا می‌ترسند.

آیه ی دیگری که تبلیغ و ابلاغ دستورها و رسالات خداوندی را به خشیت منوط نموده است، آیه ی ۳۹ احزاب است که این مقام را مخصوص مبلغین دین و عالمان متقی دانسته است، آن جا که فرموده است: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» یعنی آن هائی که پیام‌های خدایی را تبلیغ می‌کنند و می‌رسانند، از او می‌ترسند و از هیچ کس جز او نمی‌هراسند، که خداوند در حساب رسی کافی است. [۳]. البته این چنین خشیت مقدمه ای است برای اشفاق که آن عبارت از ترس دائم است. اشفاق نیز مقامی بزرگ در سیر و سلوک است که فعلا به آن نمی‌پردازیم.

و از این روی خواجه عبدالله در جایی می‌گوید: از رهبت (که ترس توأم با لرزش دل است) اشفاق زاید که خدای فرموده است:

«الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» و اشفاق ترس دایم است و از خشیت اشفاق پدید آید. بنابراین خشیت امری است واسطه میان خوف و مراقبت و نمازگزاران دارای خشیت، کسانی هستند که ضمن نماز، مراقبند

[ صفحه ۷۸ ]

وقت و اذکار و مقدمات و مقارنات آن را به نیکی و کامل انجام دهند و لحظه‌ای و آنی از خوف و ترس الهی در این امر غافل نمانده، کوتاهی نکنند.

بزرگی را از خشیت پرسیدند، گفت: خشیت آرمیدن میان خوف و رجاء است. دیگری را از سالکان گفتند که خشیت چیست؟ گفت: مواظبت همراه با امید، مراقبت با وعید، مراودت همگام با نوید. در مواظبت ناامیدی نسزد و در مراقبت وعده نزیید و در مراودت مأیوسی نباشد.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «الْخَشْيَةُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شِيْمَةُ الْمُتَّقِينَ» [۴] و هم فرمود: «خَشْيَةُ اللَّهِ جَمَاعُ الْإِيمَانِ» [۵] و امام علی (ع) در وصیتش به امام حسن (ع) فرمود: «أَوْصِيكَ بِخَشْيَةِ اللَّهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلَانِيَتِكَ» [۶] بنابراین خشیت راه و روش متقین و جامع درجات ایمان دانسته شده که باید در پنهان و آشکار به آن توجه داشت. چرا که، به طور کلی خشیت انسان را از تجری به گناه بازمی‌دارد و اندیشه ی معصیت را از او دور می‌سازد.



در قرآن کریم، مراتب مختلف و متعددی برای خشیت ذکر شده است، از آن جمله خشیت‌های اعتباری و ترس از دست دادن مال و اولاد و یا خشم مردم، تا خشیت از خداوند تبارک و تعالی که خداوند آن را موجب رعشه و لرزش اندام آدمی دانسته و فرموده است: «تَقشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» [۷] و سرانجام مقام والای شفاعت را برای چنین افرادی محقق دانسته و فرموده است: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مَشْفِقُونَ» [۸] بله در قیامت اولین شفیع خداوند است، سپس پیغمبران و ملائکه و کروبیان،

[ صفحه ۷۹ ]

آن گاه زمان و مکان، آن گاه شهدا، سپس علما و دانشمندان و پس از آن هر مؤمنی که دارای مقام خشیت باشد.

[ صفحه ۸۱ ]

[۱] سوره ی فاطر، آیه ی ۱۸.

[۲] سوره ی توبه، آیه ی ۱۸.

[۳] یکی از شایستگی‌های مبلغین دین حق، خشیت از خداوند است. یعنی تبلیغ آن‌ها ملازم با خشیت است، و چون دائمی است به اشفاق می‌رسند. و مبلغ دین خدا اگر به مرحله ی اشفاق برسد، خشیت را به نتیجه رسانده و در تبلیغش اثر به سزایی نهفته است.

[۴] غررالحکم.

[۵] همان.

[۶] نهج البلاغه.

[۷] سوره ی زمر، آیه ی ۲۳.

[۸] سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

## مقام ذکر

قوله تعالی:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [۱].

ما در نوشتاری جداگانه تحت عنوان «جایگاه فرهنگی ارتباطات نماز در قرآن» به این مطلب اشاره کرده‌ایم که تعبیر مختلف قرآن از نماز، که گاه به «صلوة» و گاه به «ذکر» و گاهی به «دعا» و گاهی به «عبادت» و گاهی به «تسبیح» یا «رکوع» و «سجده» و «قرآن» آمده است، هر یک ناظر به جنبه‌هایی از این عبادت و نیایش به درگاه

ربوبی است و هر کدام بعدی از ابعاد فرهنگی نماز را بیان می‌کند و گویای جنبه‌های اجتماعی، فردی و روحی نماز می‌باشد و یا به جایگاه، خاستگاه و پایگاه نماز اشاره دارد، که فعلا این مطلب مورد بحث ما نیست.

[ صفحه ۸۲ ]

در این جا به مقوله ی «ذکر» از دیدگاه عرفان اشاره ی مختصری خواهیم داشت و زاویه ی ارتباطی آن را به نوشتار فوق‌الذکر وامی‌گذاریم.[۲].

«ذکر» ششمین منزل از بدایات است که در مسیر سلوک الی الله مطرح می‌باشد و پس از انابه و تفکر حاصل می‌آید. یعنی ذکر نتیجه ی تفکر است که گفته‌اند: تفکر، جستن است و تذکر، یافتن و انابه، جستن.

اما ذکر یا از روی ترس است یا به امید و رجا و یا براساس میل و نیاز. پس ذکر را سه مرتبه است: ذکر اگر از روی ترس باشد، باید سنت ها و عادات را بشکند و بپوشاند و سرانجام آن را نادیده بگیرد و ذاکر بر اوقات شوریده خود تأسف پیدا کند.

اگر ذکر به امید باشد، باید آدمی را به توبه بیاورد و شفاعت شافعان بخواهد و رحمت حق را طلب کند. و اگر ذکر به نیاز باشد، باید با مناجات پیوسته گردد، خود را لایق حضور سازد و به این آشنایی شاکر و شاد بماند و با دل گشاده به مولا بنگرد. از این جهت است که ذاکران، ذکرهای مختلف و زمزمه‌های گوناگون دارند. مثلا تکرار صفات و اسامی حضرت حق را در حساب ابجد گفته‌اند - مانند قدوس که ۱۷۰ بار تکرار می‌شود، یا الله که ۶۶ مرتبه و رحمن که ۲۹۸ بار و به تدریج به حساب ابجد کبیر محاسبه و تکرار می‌شود. مرحوم شهید آیت‌الله زاده حاج آقا مصطفی خمینی در تفسیر قرآنش به بعضی از آن ها اشاره کرده است.

ذکر از مرحله ی ترس شروع می‌شود و به مراحل برتر می‌رسد، تا جایی که خداوند تبارک و تعالی به ذکر تو می‌آید و بسیار فرق است که تو ذاکر حق

[ صفحه ۸۳ ]

باشی با موقعی که او ذاکر تو باشد.

که خداوند فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»

حضرت امام خمینی (ره) فرمود: «در راه ذکر و یاد محبوب هر چه تحمل مشقت کنی، کم کرده‌ای، دل را عادت بده به یاد محبوب، تا بلکه به خواست خدا صورت قلب، صورت ذکر حق شود. بعد اضافه می‌فرماید: شیخ عارف کامل ما، شاه آبادی، می‌فرمود: شخص ذاکر مانند طفلی است که زبان باز نکرده، آن قدر تکرار می‌کند تا معلم از طفل تبعیت می‌کند و خستگی آن تکرار برطرف می‌شود، و گویی از طفل به او مدد می‌رسد. آدمی باید با تکرار ذکر، زبان قلب را بگشاید، تا قلب از زبان تبعیت کند، و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر است و قلب از او تبعیت می‌کند، پس از آن قلب ذاکر و زبان از او تبعیت می‌کند، تا در پی هر دو، روح و قلب و سر و سراسر، به ذکر آیند و خداوند تبارک و تعالی به ذکر آن‌ها درآید و او جل و علا، ذاکر گردد. امام صادق علیه السلام فرمود: «و اجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ تَعَالَى إِيَّاكَ فَانْهَ ذِكْرَكَ وَ هُوَ غَنَى عَنْكَ فَذَكَرْهُ لَكَ أَجَلَ وَ اشْهَى وَ اثْنَى» یعنی ذکرت را تا آن جا برسان که به خاطر این که تو را یاد می‌کند، تو ذاکر او گردی. او با این که از تو بی نیاز است تو را یاد می‌کند، پس ذکر او از تو مهم‌تر، بالاتر و روشن‌تر است.» [۳].

در اصطلاح عرفا، ذکر غیر از ورد است. چون که ورد عبارت است از گفتار و ذکر لفظی که به زبان جاری شود ولی ذکر عبارت است از توجه به معنا با مرور به قلب.

[ صفحه ۸۴ ]

و گفته‌اند: ذکر دارای اقسامی است (خیالی و نفسی و سری و ذاتی). یکی از بزرگان گفته است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوَلِّيَ عَبْدًا فَتَحَ عَلَيْهِ بَابَ الذِّكْرِ ثُمَّ فَتَحَ بَابَ الْقُرْبِ» یعنی وقتی خداوند بخواهد بنده‌ای را سرپرستی کند در ذکر به روی او می‌گشاید و سپس او را به خود نزدیک می‌سازد. یعنی ذکر مقدمه تقرب الی الله است.

امام باقر (ع) فرمود: کار سه دسته از همه مشکل‌تر است:

اول، منصفانه با خود رفتار کردن و آنچه را که برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نیز نخواهد و به عکس آن، که «أَحِبِّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ» به آن اشارت است.

دوم، مواسات با مردم ولو به ضرر خود باشد، که فرمود: «تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِمُؤَاسَاتِ إِخْوَانِكُمْ»

سوم، یاد خدا در همه حال داشتن و سپس اضافه فرمود: «الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ، وَ الذِّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَرَامِمْ اللِّسَانِ وَ مَنَاسِمِ الْفِكْرِ وَلَكِنَّهُ أَوْلَا مِنَ الْمَذْكَورِ وَ ثَانِيًا مِنَ الذَّاكِرِ». شبیه این بیان از امام علی (ع) نیز نقل شده است. [۴].

در بیانی از حضرت صادق (ع) نقل شده است که ذکر دارای مراتبی است. یعنی ذکر زبان، حمد و ثنای خداست، ذکر نفس و جان، کوشش و رنج بردن است، ذکر روح، خوف و رجاء است، ذکر قلب، صدق و وفا می‌باشد و ذکر سر، رؤیت و لقاء است که در این مرتبه به مصداق فرموده: خداوند: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» اوست که ذکر ذاکر بلکه ذاکر را رفیع می‌سازد و این خود عروج ذکری است برای ذاکر.

[ صفحه ۸۵ ]

از آیات کریمه ی قرآن نکته های بسیار عزیز و ارزشمند در مورد ذکر حق استفاده می‌شود، از جمله این که ذکر خدا کردن از راه ذکر نعمت ها، ذکر ایام‌الله، ذکر تمکن‌های مادی، ذکر آلاء الله، ذکر اسمای الهی، ذکر قرآنی و قرائت آن یا نماز و قرائت آن، ذکر آیات الهی، ذکر قیامت و یا ذکر رحمت های خداوند بیان شده است و این که از همه ی این راه ها انسان جزو ذاکرین است و از این راه‌ها ذکر خدا عملی می‌شود. هم چنین در آیات بسیار، ذکر خدا را برای اولوا الالباب و خردمندان محقق فرموده است و یا این که در آیات متعدد، نماز را ذکر خدا دانسته و بلکه ذکر خدا را منحصر در نماز بیان داشته است؛ مانند آیه ی ۱۵ سوره ی اعلیٰ، آیه ی ۳۴ سوره ی طه، آیات ۴۱ و ۱۹۱ سوره ی آل عمران، آیات ۱۰۳ و ۱۴۲ سوره ی نسا، آیه ی ۴۵ سوره ی عنکبوت، آیه ی ۳۷ سوره ی نور، آیه ی ۹ سوره ی جمعه و آیات و مطالب دیگری که باید به آنها توجه داشت. از جمله مطالبی که در آیات قرآن بیان شده چیزهایی است که مانع ذکر و یاد خداست. این موانع عبارتند از: بی‌خردی، وسوسه های شیطانی، وسوسه های خلقی و خلقی و قساوت دل.

با تفصیلی که در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام آمده این چهار چیز مانع ذکر هستند. تمام این موارد در قرآن آمده و شرح آن نیازمند بحث طولانی است.

و در برابر، آنچه موجب می‌شود که ذکر کثیر گردد، عبارت از خشوع و خردمندی و برتر از همه توفیق الهی است. یعنی عرفان و آگاهی و تواضع نفسانی زمینه را برای ذکر و یاد خدا کردن، لایق می‌سازد. از این جهت گفته‌اند که تفکر در آلاء الهی و اعاده به رب الناس و خدمت به خلق خدا توفیق ذکر را برای ذاکر به همراه خواهد داشت.

[ صفحه ۸۶ ]

و نیز در آیات قرآنی به ثمرات مثبت ذکر خدا و آثار منفی ترک آن اشاره شده است. از جمله ثمرات مثبت آن است که، ذکر و یاد خدا، ظرفیت روحی را بالا می‌برد و آدمی را به مقام صابران می‌رساند و نیز به او آرامش می‌بخشد که فرمود:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یعنی دل آرام گیرد به یاد خدا و یا در جامعه‌ی مؤمنین آثار مثبت و نیکویی در برخوردارهای اجتماعی ایجاد می‌کند.

در روایات پیشوایان دینی علیهم‌السلام تعابیر و بیانات لطیفی در مورد ذکر بیان شده است، از جمله فرموده اند: ذکر، مایه‌ی زندگی و روشنایی دل و کلید انس و توانایی جان و جلوه‌ی قلب و دورکننده‌ی شیطان، و شفای قلب و بازدارنده از نفاق و ثمره‌ی پاکی و موجب شرح صدر و نفی خواطر و خروج از غفلت و ورود به صحرای مشاهدت و منشور ولایت و مجالست با بهشتیان، می‌باشد و انسان ذاکر این آثار و خیرات را جزما و قطعا احساس می‌کند.

حضرت موسی (ع)، به هنگام مناجات عرض کرد: پروردگارا! تو کجایی؟ آیا دوری که صدایت کنم و یا نزدیکی که با تو زمزمه کنم؟ وحی رسید که من همنشین کسی هستم که ذکر مرا گوید. عرض نمود: چه کسی در پناه تو است در روزی که جز تو پناهی نیست؟ خطاب آمد، آن‌هایی که مرا یاد کنند من نیز آنان را یاد کنم، آن‌ها را دوست می‌دارم و آنان در پناه من اند، و به خاطر آنان عذاب را از اهل زمین برمی‌دارم.

در دعای کمیل می‌گوییم: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ..... أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً» خداوندا به حق و تقدس تو می‌خواهم که شب و روز، مرا ذاکر خود قرار دهی و دلم را به ذکرت آباد سازی. امام صادق (ع) فرمود: حلاوت و شیرینی در سه چیز است: در ذکر و در نماز و در قرائت

[ صفحه ۸۷ ]

قرآن. ذکر با خدا گفتن است، نماز به خدا گفتن و قرآن خواندن، خدا با خلق گفتن است.

رابعه‌ی عدویه در مورد ذکر حق می‌گوید:

أُحِبُّكَ حُبِّينَ حُبِّ الْهُوَى  
وَ حُبًّا لِأَنَّكَ أَهْلٌ لِذَاكَ

فَأَمَّا الَّذِي هُوَ حُبُّ الْهُوَى  
فَذِكْرُكَ فِي السَّرِّ حَتَّىٰ أَرَاكَ

وَأَمَّا الَّذِي أَنْتَ أَهْلٌ لَهُ  
فَشُغْلِي بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ

فَلَا الْحَمْدُ فِي ذَا وَ ذَاكَ لِي  
وَلَكِنَّ الْحَمْدُ فِي ذَا وَ ذَاكَ [٥].

یعنی خدایا تو را به دو گونه دوست می‌دارم: یکی دلم برای تو تنگ است و دل هوای تو می‌کند، و دیگری، چون تو دوست داشتنی هستی. آن‌جا که دل هوای تو می‌کند، در حال سر و خفا و درون، آن‌قدر ذکر تو می‌گویم و از تو یاد می‌کنم تا تو را ببینم و آن‌جا که تو دوست داشتنی هستی، آن‌چنان غرق تو و یاد تو می‌شوم که از غیر تو دور می‌مانم. و خلاصه تعیین محبت به تو و نشانه ی عشق به تو، یاد کردن از توست.

من در عین حال به این دو نوع دوستی رضا نمی‌دهم، چون هر دو از انانیت سرچشمه می‌گیرد. و باز هم می‌گویم «من» با این حال سپاس تو را می‌گویم که توفیق هر دو قسم از یاد خود را تو داده‌ای. آری، «ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ».

[ صفحه ۸۸ ]

بیان لطیفی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمودند: ذاکران خدا، ثواب مجاهدان راه او را خواهند داشت و هر کسی تشنه می‌میرد، جز آن که در ذکر خدا و یاد او باشد [٦] بعضی از عرفا گفته‌اند که ذکر سه قسم است: ذکر عادت، ذکر حسبت و ذکر محبت. ذکر عادت بی ارزش است چون از سر غفلت است. ذکر حسبت بی‌زیور است چون برای درخواست مزد است، ولی در ذکر محبت، هدیه و ودیعت است. ذاکر نیز سه نوع است: ذاکر خائف که ترسان از کیفر است و دوم ذاکر راجی که به امید پاداش است و سوم ذاکر محب که با سوز و گداز است.

کسی که گفت: «تَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» از دو کس خبر داد، یکی مرید و دیگری مراد و مرید را خطاب آمد: «أَذْكُرُونِي» و مراد را گفتند «أَذْكُرْكُمْ» و در این نمودند که مرید طالب ذکر است و مراد مطلوب ذکر:

کارت زنیاز می‌گشاید نه نماز

بازیچه بود نماز بی ذکر و نیاز

برای آشنایی به آداب ذکر و اذکار مجرب می‌توانید به کتاب سیر و سلوک علامه بحرالعلوم مراجعه کنید. اما در آیه ی ۴۵ سوره ی عنکبوت ضمن بیان تأثیر نماز در جلوگیری از فحشا و منکر، از نماز به ذکر تعبیر شده است و بعضی گفته‌اند این آیه خبر می‌دهد که نماز انسان را از زشتی بازمی‌دارد، حال آن که بسیاری از افراد نمازگزارند که هم چنان به کارهای زشت دست می‌زنند. پس گفته‌اند که صلوة در آیه به معنای نماز نیست بلکه به معنای دعاست و بعضی گفته‌اند صلوة در آیه نکره

[ صفحه ۸۹ ]

است و معنایش این است که بعضی نمازها دارای چنین تأثیری است. ولی حق این است که اصولاً نماز ذکر است. یعنی نماز عبادتی است که نمازگزار را به صفت ذاکر حق بودن، موصوف می‌سازد و آن ذکر و یاد خداست که انسان را از گناه بازمی‌دارد. مقصود از نماز، رسیدن به صفت ذاکر است که اثر طبیعی نماز می‌باشد. ولیکن به شکل اقتضاء، نه به نحو علیت. بنابراین بازداری از گناه، اثر طبیعی نماز است. اگر شما حال نمازگزاران را با تارکین نماز مقایسه کنید، ملاحظه خواهید کرد که تارکین نماز، چون از ذکر غافلند، در روزه و حج و طهارت و اخلاقیات هم بی توجه و سهل انگارند. ولی نمازگزاران، از گناهان پروا دارند و از فحشاء و منکرات خوددارترند که به راستی «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». اگر نماز را ذکر نامیده‌اند، برای آن است که نماز مشتمل بر ذکر زبانی، یعنی تهلیل و تحمید و تسبیح است و ذکر معاد و رسالت و توحید و مؤمنین در آن است که همه از مصادیق ذکر است، چون عبودیت خداوند را مجسم می‌سازد. به علاوه ترتب غایت بر صاحب غایت است، یعنی نتیجه ی نماز، ذکر است که فرمود:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

آری هویت اقامه نماز، هویت جامع ذکری است که نماز بی ذکر همانند جاری آب بدون جوی و دریای بدون موج و تنفس بدون هوا و فضا است.

امام علی (ع) فرمود: «مَنْ اشْتَغَلَ بِذِكْرِ النَّاسِ قَطَعَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنِ ذِكْرِهِ» [۷].

[ صفحه ۹۰ ]

آن کس که به یاد مردم مشغول باشد خداوند یاد خودش را از او می‌گیرد. یعنی کسانی که غیبت و بدگویی از دیگران می‌کنند یا به تملق و تعریف دیگران توجه دارند و خلاصه دیگران را پیایی در نظر دارند، توفیق ذکر خدا را ندارند. به عنوان حسن ختام این مبحث به آیه‌ای از کتاب خدا؛ قرآن کریم، اشاره می‌شود که خداوند تعالی فرمود:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» [۸].

هر آن کس که از یاد من روی گرداند، زندگی سختی در پیش دارد و در قیامت با کوری محشورش می‌کنیم. بزرگان از این آیه چنین استفاده کرده‌اند: کسی که تارک نماز باشد زندگی سختی خواهد داشت و در قیامت چشم دیدار حق را ندارد و به لقای خدا نمی‌رسد.

ابعاد دیگر نماز و ذکر در آیات ۱۹۱ آل عمران، ۱۴۲ نساء، ۴۱ آل عمران، ۲۰۵ اعراف، ۲۵ انسان، ۱۰۳ نساء و آیات دیگر ذکر شده است که فعلا مجال بررسی آن‌ها نیست.

صمت و جوع و سهر، عزلت و ذکری به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

[ صفحه ۹۱ ]

[۱] سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

[۲] علاقه مندان می‌توانند به کتابی که با عنوان مذکور منتشر شده است، مراجعه فرمایند.

[۳] اربعین امام خمینی (قدس سره).

[۴] میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۲۶.



[۵] مشارق الدراری / مقدمه / ص ۹۵.

[۶] شهاب الاخبار / نبوی / ص ۱۰۲.

[۷] قصار نهج البلاغه و غررالحکم.

[۸] «طه آیه ۱۲۴».

## مقام سکونت

قوله تعالی:

«وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [۱].

بر آنان نماز بخوان که نماز تو خود آرامش است مر آنان را و خدا شنوای داناست. در این آیه به رابطه میان نماز و سکینه که یکی از مقامات سیر و سلوک است، اشاره شده است. سکینه به تعبیر خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین پنجاه و هشتمین مقام است. سکینه و سکونت از ماده ی سکون به معنای آرامش گرفته شده و در مقابل حرکت است و در آن استقرار بوده، رفع اضطراب و تشویش و تحیر و تردید ملحوظ است. سکینه در درجه عالی به طمأنینه تعبیر می شود و طمأنینه از وادی سکینه حاصل می گردد. در سکینه، استحکام، استقرار، وقار، نورانیت و عدالت نهفته است که هر

[ صفحه ۹۲ ]

یک به تنهایی ابعاد سکینه را بیان می کند.

اعمال و عباداتی که براساس فطرت انجام گیرد توأم با استقرار و آرامش است و چون با ممارست و تکرار انجام پذیرد با سکونت همراه است و فضیلت است و چون در وجود آدمی به استحکام آید، مقام است، مقامی گسترده و فراگیر. ولی اگر برخلاف فطرت و در ارتباط با امور دنیوی و توأم با وهم و خیال و اعتباریات انجام گیرد، موجب انحراف از صراط مستقیم می شود و بدون استقرار و سکینت است. همان طوری که در سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۲ می فرماید: «او من کان میتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا». آیا مرده ای که زنده اش ساختیم و برایش نوری قرار دادیم که در میان مردم بدان مشی کند همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن بیرون شدنی نیست؟ یعنی کافران به علت گرفتار بودن در ظلمت ها، دچار اشتباه می شوند، چون از فطرت جدا افتاده اند.

از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود که در سکینت و سکونت، نورانیت کامل است، نظیر آیه ی ۲۸ سوره ی حدید: «يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا يَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»، آیه ی ۲۲ سوره ی مجادله: «اولئك كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»، آیه ی ۴ سوره ی فتح: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَ اللَّهُ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»، آیه ی ۲۶ سوره ی فتح: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا» و نیز آیه ی ۴۱ سوره ی توبه: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا»

پس سکینه از نورانیت حاصل آید که عبارت است از ایمان و ایمان مایه ی اصلی تقواست و در نتیجه ی آن، خائف به امنیت می‌رسد و وحشت و حزن و

[ صفحه ۹۳ ]

خوف به تسلا ی روح و صفای باطن می‌انجامد.

خلاصه این که سکینت و سکونت حالت قلبی است که موجب آرامش نفس و ثبات قلب می‌شود.

برطبق آیات قرآنی، سکینت ملازم با ازدیاد ایمان و ملازم با تقوای قلبی است. به بیان استاد مرحوم علامه ی طباطبایی در تفسیر المیزان، عدالت، انسان را از ارتکاب گناه کبیره بازمی‌دارد ولی سکینت ملکه‌ای است که انسان را از کبائر و صغائر حفظ می‌کند، یعنی تالی تلو مقام عصمت است و بنابراین در عرفان اسلامی از مقام عصمت به مقام سکینت تعبیر می‌شود و در قرآن خداوند روح انسانی را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «روحی». در مورد سکینت هم می‌فرماید «انزل الله سکینته» یعنی خدا سکینه ی خود را بر پیغمبر و مؤمنین نازل کرده است و چون از خداست فقط او باید این مقام را افاضه کند و بدون اعانت او حاصل نمی‌گردد.

در بعضی آیات قرآن سکینه با کلمه ی جنود (یعنی لشکریان حق) با هم ذکر شده است به این معنا که سکینت نیز از جنود الهی است. به عبارت دیگر سکینت الهی توأم با یاری ملائکه مخصوص پیغمبر و مؤمنین است و وقتی انسان نماز را با خشوع و خضوع به جای آورد می‌رسد به مقام آرامش روحی می‌رسد و در این مقام همه ی فرشتگان نیز در خدمت او و برای اویند.

خواجه در صد میدان سکینه را میدان پنجاه و یکم دانسته، می‌گوید: از میدان رعایت، میدان سکینه زاید. «قوله

تعالی: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»

سکینه و آرامش دل در سه مرحله و سه جای است:

۱- در توحید

۲- در خدمت

۳- در یقین

[ صفحه ۹۴ ]

اما سکینه ی توحیدی در قلب و روح انسان سه تأثیر دارد: اول ترس است از روز ناآزموده و دوم شناخت خداوند نا اندریافت (در مورد خداوندی که به تصور و دریافت نمی‌گنجد) و سوم نورانیت دل به دوری از وسوسه، تردید و تحیر که محب خدا می‌شود.

اما دوم سکینه ی مربوط به خدمت نیز دارای سه اثر است:

۱- در دل داد به سنت کردن.

۲- اعتماد به اهل کرده تا از هر وسواس آزاد شود. (اعتماد به اهل دین داشته باشد و هر کسی را که اهلیت سیر و سلوک دارد، به او اعتماد کند تا هیچ وسواسی نداشته باشد تا راهبر و رهروان را برگزیند).

۳- و خلق را فراموش کند تا از ریا آزاد گردد. (که منظور از ریا، رثاء الناس است و آن کس که خلق را برای پاداش نداند و به یکباره فراموش کند، عمل ریائی ندارد و آزاد می‌ماند.

و اما سوم سکینه در یقین، موجب می‌شود که به تقسیم قسام راضی باشد. که خداوند فرمود: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» [۲] ما تقسیم کننده‌ایم... مؤمن وقتی به سکینه رسید به هر چه او تقسیم کند، راضی است.

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

که رضایت از علائم سکینه است. و دیگر این که زیان و نفع از یک جای بیند تا از خود فارغ گردد. و یکی دیگر به اسم وکیل بیسندد و به خدا توکل کند تا از علایق رها شود. توکل به خدا کرده، به هیچ چیز دل نمی بندد.

پس ایمان به غیب «قیامت و خدا» و محب خدا بودن و عدالت داشتن و اعتماد به اهل و فراموشی خلق و رضایت به رضای خدا داشتن و تسلیم و توکل همه نشانه های سکونت و سکینت است که از مقام رعایت حاصل می شود و مقدمه است بر طمأنینه. [۳].

در پایان به ذکر نمونه ای از انسان به سکونت رسیده، اشاره می شود:

پیغمبر، جوان لاغر و نحیفی را در مسجد دید که چهره اش زرد و چشم هایش به حدقه نشسته بود. وی را فرمود: ای جوان چگونه صبح کرده ای؟ گفت: در حال یقین، فرمود: موقنین علامتی دارند، علامت تو چیست؟ گفت: علامت من، شب تا صبح بیدار بودن است، آن چنانم که مردم را در صحرای محشر برای حساب می بینم. پیغمبر به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خداوند قلبش را به نور ایمان منور کرده و به او مقام سکونت داده است.

[۱] سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۳.

[۲] زخرف، آیه ی ۳۲.

[۳] گرچه خواجه، سکینت را مترتب بر «رعایت» دانسته اما مقام سکینت همانند عصمت، عمده اش بر افاضه ی فیض الهی مترتب است و «رعایت» مقدمات لیاقت آن را فراهم می آورد.

### مقام صبر

قوله تعالی:

«و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» [۱].

در قرآن به طور دقیق ۱۰۳ بار موضوع صبر تکرار شده است که در ۴ آیه ی آن خداوند وعده ی همراهی با صابرين را داده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» و در آیه ای دیگر نیز به آن ها بشارت داده است. در بسیاری از آیات، صبر و نماز با یکدیگر پیوند خورده‌اند، گاهی به طور مستقیم و گاهی غیرمستقیم، مثل آیات ۱۵۱ و ۴۴ سوره ی بقره، آیه ی ۱۶ سوره ی لقمان، آیه ی ۳۵ سوره ی حج، آیه ی ۱۹ سوره ی رعد، آیه ۱۳۱ سوره ی طه و آیه ی ۱۱۴ سوره ی هود.

صبر، عبارت است از: ظرفیت روحی در تمام شرایط و حالات، بدان گونه که در ثروت، مغرور و سرمست نشود و در فقر، ناامید نگردد. در نعمت نلغزد

[ صفحه ۹۸ ]

و خود را نیازد. نه در بلاها مأیوس شود و نه در امکانات مغرور گردد. عاقبت اندیشی و انجام خواهی، او را از نومیدی و شتابزدگی دور سازد. شاکر به درگاه خداوند و مهربان با خلق و آشنای با خود باشد. در آیات کریمه قرآن، فرمان صبر و شکیبایی بر همه ی آدمیان رسیده است لیکن هر کس بنابر ظرفیت های اعتقادی و روحی، دارای درجه‌ای از صبر خواهد بود.

«عامیان»، «عالمان»، «عارفان»، «عابدان» و «پیغمبران» هر یک بنا به ظرفیت های وجودی و مسؤولیت های مختلف، باید از صبر بهره‌ای داشته باشند، از این روی در تقسیم بندی صبر گفته‌اند: «الصَّبْرُ خُرُوجُ الْجَزَعِ عِنْدَ الْفَاقَةِ وَ نَشَاطُ الْقَلْبِ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ اِثَارُ الْبَلَاءِ عَلَي الرَّاحَةِ» [۲].

یعنی شکیبایی عبارت است از: بی تابي نکردن در بدی‌های سخت و ناگواری‌ها و نشاط مندی به هنگام فرارسیدن گرفتاری و پذیرش بلا در برابر آسایش که در افراد مختلف، دارای هویت‌های گوناگون است. بعضی از بزرگان، با استناد به روایات اهل بیت عصمت و طهارت و تعبیر مختلفی که درباره ی صبر رسیده است، گفته‌اند: صبر دارای مراتب و درجاتی است، از جمله صبر «لله»، صبر «فی‌الله»، صبر «مع الله»، صبر «بالله»، صبر «عن الله». صبر برای خدا که از لوازم ایمان و نصف آن است (نصف دیگر آن شکر می‌باشد) عبارت است از خودداری از جزع و بی‌تابی. صبر «فی‌الله» عبارت است از: ثبات در سلوک طریق حق و ترک کردن عادات و لذات، تحمل بلیات و تصمیم توانمندانه در توجه به منبع کمالات که این

مرحله یکی از مقامات سالکین است. صبر «مع الله» که مخصوص و مربوط به اهل حضور است که در این مقام سالک از اعتبارات افعال و صفات پاک و مجرد می‌شود و از کمترین درجه ی غفلت و غیبت، در انس با خداوند دور خواهد بود. صبر «بالله» برای اهل تمکین است که در مقام استقامت حاصل می‌شود، زمانی که به مقام فنا رسیده‌اند، یعنی دیگر خودی نمی‌بینند و خودی ندارند که بخواهند صبر را به خود منتسب کنند، «وَ يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَ يَسْمَعُونَ بِأُذُنِ اللَّهِ» و مصداق کامل «وَ أَنْتُمْ صَبَّعَهُ اللَّهُ» هستند و مظهر صفت صباریت حق اند، که خداوند خود صبور است، و انسان کامل مظهر صفات باری تعالی است. البته صبر «عن الله» عبارت است از خلق ناپسند اهل جفا که گرفتار حجاب ظلمانی اند، و صبر آنان، صبری نیست که به حق نزدیکشان کند، بلکه از روی لجبازی و عناد و یا کراهت و بلاهت است که شکیبایی را به خود تحمیل می‌کنند و آن از جمله خلیقات سوء است که باید از آن دور بود. صبری موجب قرب به خداوند است که با طیب خاطر همراه باشد.

در قرآن کریم، خداوند متعال، پیغمبر را به صبر دعوت می‌کند. خداوند در آیات کریمه ی ۱۲۷ نحل، ۲۴ انسان، ۱۰ مزمل، ۱۳۰ طه، ۵۵ غافر، ۷۷ غافر، ۳۵ احقاف و ۱۷ ص به مراحل چهارگانه ی صبر اشاره نموده و پیغمبر را به داشتن این خلق نیکو فرمان داده است، تا این که سرانجام او را به داشتن صبری همانند و بلکه برتر از صبر، «نوح»، «لوط»، «هود»، «صالح»، «شعیب»، «موسی»، «ابراهیم»، «اسماعیل»، «یعقوب»، «یوسف»، «ایوب» و «یونس» فرامی‌خواند و این پیامبران بزرگ و صاحب اراده را که در امتحانات و آزمایش های مختلف، صبور و سرفراز بیرون آمدند، می‌ستاید و می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ».

کسی را پرسیدند، صبر چیست؟ گفت: جام تلخ «لا» چشیدن و از دعوی دم در کشیدن و رنج و محنت به پنهان بردن و شادی و شکر را عیان کردن.

آنان که به درجات والای انسانی رسیدند، به برکت صبر و شکیبایی بود، همان گونه که در داستان حضرت «ایوب»، «یونس» و «یوسف»، با صراحت و تأکید ذکر شده است و کسانی هم که به ذلت، رسوایی و بیچارگی رسیدند، در نتیجه بی صبری و شتابزدگی بوده است، مانند نمرود، قارون، فرعون و هامان.

آری چه خوش گفت لسان الغیب:

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیایی کام را

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، مطلبی فرموده‌اند که مانند آن را حضرت امام علی (ع) نیز بیان کرده‌اند و آن این است که، صبر بر چهار پایه استوار است: [۳].

الصبر علی اربع دعائم علی الشوق و الشفقه و الزهاده و الترقب

۱- اشتیاق و علاقه: «الشوق»

۲- ترس و هراس: «الشفقة»

۳- زهد و پارسائی: «الزهاده»

۴- مراقبت و مواظبت: «الترقب»

سپس فرمود: آن کس که مشتاق بهشت است، از شهوات و امیال دور می‌ماند و آن کس که از آتش دوزخ بهراسد، از محرّمات پرهیز خواهد کرد، و

[ صفحه ۱۰۱ ]

آن کس که نسبت به دنیا پارسا باشد، مصائب بر او آسان گردد و آن کس که مراقب زندگی و مرگ است، به سوی خیرات سرعت می‌گیرد. و این است حقیقت صبر.

شما داستان ایوب نبی را که در سوره‌های ص و انبیاء آمده است، ملاحظه کنید که چگونه در برابر از دست رفتن فرزندان، خدم و حشم و سلامت بدن و هر چه که داشت، شکیبایی کرد تا سرانجام از وسواس شیطانی به خدا پناه برد و گفت: «إِنِّي مَسْنِي الضُّرُّ» یعنی «مَسْنِي الشَّيْطَان» و در آب چشمه‌ی شفابخش، تن را شست و شو داد و بدن سالم شد و جوانی و زنان و املاک و خدم و حشم بازگشتند تا خداوند فرمود:

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» و جامه‌ی «نِعَمَ الْعَبْدُ» بر او پوشانید. آری بنده‌ی خوب بودن در گرو صبر داشتن است.

مرحوم شهید مطهری در بحث صبر، به پایان داستان حضرت یوسف اشاره کرده است که به برادرانش گفت: «أَنْتَ مِنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» [۴] آن کس که صبر و تقوا پیشه سازد، عاقبت به خیر خواهد شد و بی پاداش نخواهد ماند. البته همان طور که امام صادق (ع) در مصباح الشریعة فرمود: «الصَّبْرُ أَوْلَهُ مُرٌّ وَ آخِرُهُ حُلْوٌ» صبر در اول، مشکل و تلخ ولی سرانجام شیرین خواهد بود، همان گونه که گفته‌اند: «صبر تلخ است ولیکن میوه ی شیرین دارد.»

یک نکته ی دیگر هم باید یادآوری شود و آن سخن امام صادق (ع) است که فرمود: «إِنَّا صَبْرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ» یعنی ما خیلی صبر داریم ولی شیعیان ما [از

[ صفحه ۱۰۲ ]

جهتی] از ما صبورترند.

«لِأَنَّ نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ هُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ»

چون ما به آنچه می‌دانیم شکیبایی می‌کنیم، ولی شیعیان ما در برابر آنچه نمی‌دانند صبر می‌کنند.

هاتف آن روز به من مژده ی این دولت داد

که بدان جور و جفا، صبر و ثباتم دادند.

۱۰۳ موردی که موضوع صبر در قرآن ذکر شده است، عموماً با «تقوا»، «احسان»، «نماز»، «اراده»، «عفو»، «توکل»، «جهاد» و «عفاف» همراه و مربوط است و در سوره ی عصر، درباره ی چهار اصل رستگاری، پیروزی، رفع زیان‌کاری و خسران چنین مذکور است که همه ی انسان‌ها زیان‌کارند، مگر آنان که به چهار اصل توجه داشته باشند:

۱- ایمان و عقیده (باورهای صحیح و عمیق)

۲- عمل صالح (کردار نیکو)

۳- سفارش به حق (هم به خود و هم به دیگران)

۴- سفارش به صبر (هم به خود و هم به دیگران)



روندگان طریقت ره بلا سپرند  
رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

در بیانات پیشوایان دینی علیهم السلام تعابیر لطیفی آمده است، از جمله

[ صفحه ۱۰۳ ]

صبر را مایه گشایش، زیباترین آرایش، نمود شجاعت، کلید نجات، مقدمه ی پیروزی، رأس امور، نیمی از ایمان و منشأ رضایتمندی دانسته اند.

صبر در شهوت، عفاف است، در غضب، شجاعت نام دارد و در معصیت، ورع خوانده می شود.  
نشانه ی افراد صابر آن است که از مشکلات خسته نشوند و گرنه حق را ضایع می کنند، دیگر این که دلتنگ نشوند و الا شکرگزار نخواهند بود، و سوم اینکه شکایت نکنند و گرنه معصیت کارند.  
مهم ترین موارد صبر، صبر در بلا، صبر در عبادت و صبر در معصیت است.

«الصَّبْرُ يَجْمَلُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا  
إِلَّا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْمَلُ»

یعنی شکیبایی در همه ی مواقع پسندیده است، مگر وقتی که به ضرر حیثیت و هویت وجود مادی و معنوی خودت باشد. برای مثال اگر صبر موجب ذلت تو گردد و افراد ناباب را، بدون هیچ حقی، بر تو مسلط سازد، مذموم است.  
به طوری که گفته اند:

اظهار صبر پیش توانگر زابلهی است  
اشک کباب باعث طغیان آتش است

«صائب تبریزی»

ناگفته نماند: چنان که حضرت امام (قدس سره) در کتاب اربعین حدیث به

نقل از عبدالرزاق کاشانی آورده است، صبر به معنای خودداری از شکایت به مخلوق است و الا شکایت به حق تعالی با صبر منافات ندارد. چنان که حضرت ایوب، عرض شکایت به حق نمود. که این مرحله، صبر در مکروهات جسمانی است و الا صبر در فراق محبوب هیچ کس را سزاوار نیست، مگر آن که به معشوق و محبوب بگوید. در دعای شریف کمیل امام علی (ع) فرمود:

«فَهَبْنِي يَا اَلِهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ، صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكُ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ» از شبلی پرسیدند کدام درجه ی صبر سخت تر است؟

فقال: «الصَّبْرُ لِلَّهِ. بَلِ الصَّبْرُ بِاللَّهِ» [۵].

[۱] سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

[۲] مصباح الشریعه.

[۳] میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۴۷.

[۴] سوره یوسف، آیه ۹۰.

[۵] به کتاب اربعین حدیث مرحوم حضرت امام خمینی (ره) ص ۲۲۹، حدیث شانزدهم مراجعه فرمایید.

## مقام صدق

قوله تعالی:

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» [۱].

ارتباط نماز و صدق در آیات متعددی از کلام الله مجید آمده است، که از آن جمله آیات ۳۱ قیامت، ۱۷ آل عمران، ۳۵/ احزاب، ۱۰۳ توبه و ۶۹ نساء را می توان یاد کرد.

«صدق» یکی از اخلاقیات نیکو و سی و پنجمین منزل در سیر الی الله است و به معنای مطابقت امری با حقیقت است.

یعنی چون حضرت حق تعالی نورانیت محض است و در آن ظلمت و نقطه ی ضعیفی نیست، انسان صادق نیز کسی است که در عقیده اش نسبت به خدا

[ صفحه ۱۰۶ ]

هیچ گونه بطلان و ضلالت و ظلمتی نیست و دارای نورانیت، درستی و حقیقت می باشد؛ که جز صدق نمی اندیشد، نمی بیند و نمی کند. به تعبیری، صادق، ظل الله مرتبه ای از حقیقت و بلکه تو گویی از حق است. صدیق کسی است که ما جائت به الرسل را تصدیق کند که چنین کسی دارای مرتبه ای بعد از مرتبه ی نبیین است و مشمول انعام الهی می باشد که فرمود: «اولئك الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ».

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْصَّادِقُ نُورٌ مُتَشَعِّعٌ فِي عَالَمِهِ»، صدق نوری است درخشان در عالم معنا، همانند خورشید در عالم مادی، که خود فی نفسه دارای نورانیت است و چیزهای دیگر را هم او نور می بخشد و متجلی می سازد.

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل  
به راستی طلب آزادگی زسرو چمن

صدق از صفات پسندیده ای است که در اثر تمرین و ممارست و تهذیب نفس و تزکیه ی آن حاصل می گردد و در قیامت چیز دیگری جز آن به کار نمی آید.

که فرمود: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»، یعنی این روز قیامت، راستان را از راستی بهره هاست و تنها راستان، منفعت خواهند برد. پس صدق به معنای واقعی کلمه عبارت است از مطابقت کامل عقیده با حقیقت هستی و حق مطلق.

پایین ترین درجه ی صدق این است که میان زبان و عمل اختلافی نباشد و مرتبه ی بعد آن است که در دین صلابت حاصل شود و در خدمت به خلق سنت

[ صفحه ۱۰۷ ]

به کار آید و در معامله با خدا، حسن و نیکی انجام گیرد و سرانجام، آنچه نماییم داشته باشیم و آنچه بخوانیم همان را ببینیم و در پیشگاه خداوند، هر چه بشماریم، همان هم باشیم.

پیغمبران، صلحا و متقین به صفت صدق افتخار دارند و دیگران نیز در قیامت بر مدار صدق، از بهشت برین بهره دارند و یا بالعکس، دروغگویان و دروغ پنداران به دوزخ ورود دارند، که فرمود:

«لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» [۲].

مقام صدق، آن چنان آدمی را توانمند می‌سازد که مؤمن نه تنها از مرگ نمی‌هراسد بلکه در انتظار مرگ هم خواهد بود تا خود را از این میان بردارد، که گفت:

«تو خود حجاب خودی، حافظ، از میان برخیز». یعنی نه تنها برایش پایان نیست، بلکه مرگ نشانه ی صدق اوست. که در قرآن فرمود: «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [۳].

در روایات و بیانات پیشوایان دینی مطالب ارزشمندی درباره ی صدق آمده است، از جمله این که امام علی (ع) فرمود:

«الْصِّدْقُ مُطَابِقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ وَالْكَذِبُ زَوَالُ الْمَنْطِقِ الْإِلَهِيِّ» [۴].

یعنی صدق آن شایستگی است که با وضع حقیقت الهی مطابق باشد و کذب عکس آن است. پس صادق در همه ی شؤون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی در جهت انطباق با نورانیت حقیقت و تطبیق با واقعیت سیر می‌کند.

[ صفحه ۱۰۸ ]

و باز امام صادق علیه السلام فرمود: به نماز و روزه ی دیگران فریب نخورید بلکه دیگران را از روی صداقتشان بشناسید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سَجُودِهِ بَلْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ» [۵].  
در دعای قرآنی آمده است:

«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» یعنی صادق بودن آرزوی بزرگان دین است. «صدقه» را صدقه گویند چون با عمل حقیقی، کمبودها را تصدیق و جبران می‌کند و دوست را صدیق گفته‌اند، زیرا دوستان واقعی راست می‌اندیشند و اعتماد دارند و به حق جبران می‌کنند.

به هر حال، در صداقت سه چیز مدنظر است: اول خلوص در بندگی خداوند که جز حق را نبیند، دوم اخلاص نفس که بر تمایلات نفسانی واقعی نهد و سوم اخلاص در عقیده ی توحیدی، یعنی از شائبه ی حدوث دور بماند که منشأ طمأنینه ی روحی و کرامت انسانی خواهد بود. در حدیث آمده است:

«إِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبُرِّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَأَنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقَ حَتَّى يَكْتُبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا» [۶] یعنی صدق به نیکی فرامی خواند و نیکی به بهشت می رساند و آدمی سرانجام در نزد خداوند، به عنوان صدیق مورد انعام است. در روایات اهل بیت آمده است: «الصَّدْقُ صَلاَحُ كُلِّ شَيْءٍ وَ الكَذِبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ»

و امام صادق (ع) فرمود: «لَا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ وَ لَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ»

[ صفحه ۱۰۹ ]

فریب نماز و روزه ی دیگران را نخورید، بلکه آنان را از روی صدق گفتارشان بیازمایید.

گر طالب فیض حق به صدقی حافظ  
سرچشمه ی آن زساقی کوثر پرس

[ صفحه ۱۱۱ ]

[۱] سوره ی آل عمران آیه ی ۱۷.

[۲] سوره ی احزاب، آیه ی ۸.

[۳] سوره ی بقره، آیه ی ۹۴۰.

[۴] میزان الحکمه.

[۵] خصال شیخ صدوق.

[۶] میزان الحکمه.

مقام طهارت

قوله تعالی:

«فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»

در این [قبیل مساجد] مردانی هستند که تطهیر را دوست می‌دارند و خداوند نیز پاکان را دوست می‌دارد. [۱].

«وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ» [۲].

«وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ» [۳].

در این دو آیه به حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل فرمان می‌رسد که بیت خدا را برای طواف کنندگان، معتکفین و نمازگزاران تطهیر کنند. یعنی «طواف»، «اعتکاف» و «صلوة» آن چنان عزیز و ارزشمند و گران‌قدرند که باید دو پیامبر معصوم و عزیز، خانه‌ی خدا را که به افتخار «بیتی» مفتخر است برای

[ صفحه ۱۱۲ ]

این سه دسته تطهیر کنند، آن هم نه طهارت ظاهر، بلکه تطهیر کامل نمایند، هم از رجس، هم از قذارت، هم از نجاست، چه در ظاهر و چه در باطن. آری نماز از مقام والایی برخوردار است که طهارت در مقدمه‌ی آن، مقارن با آن، و پس از آن مدنظر است.

طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق

به قول مفتی عشقش، درست نیست نماز

در آغاز سخن درباره‌ی طهارت به بیانات حضرت امام در کتاب سر الصلوة که تحت عنوان مقامات نماز آورده‌اند، اشاره می‌کنیم.

ایشان فرموده‌اند: همان طوری که نماز دارای مراتبی است، حسب مراتب و مقامات نمازگزاران، طهارت در نماز نیز، دارای مراتب و درجاتی است.

و «طهارت اهل ایمان»، تطهیر ظاهر است از ارجاس معاصی و اطلاق شهوت و غضب.

و «طهارت اهل باطن» تنزیه از قذارت معنویه و تطهیر از کثافات اخلاق ذمیمه است.

و «طهارت اصحاب حقیقت»، تنزیه از خواطر و وساوس شیطانیه و تطهیر از ارجاس افکار و آراء ضاله‌ی مضله است.

و «تطهیر ارباب قلوب» نیز، تنزیه از تلوینات و طهارت از تقلبات و تطهیر از احتجاب به علوم رسمیه و اصطلاحات است.

و «طهارت اصحاب سر» تنزیه از احتجاب از مشاهدات است.

«طهارت اهل ولایت» تنزیه از تعینات و تجلیات اسمائیه و صفاتیه است.

[ صفحه ۱۱۳ ]

و «طهارت ارباب صحو بعد المحو و تمکین» تنزیه و پاکی از تلوین بعد از تمکین است.

پس اولیای کامل دارای همه ی انواع طهارت اند، چنان که ظاهر آن‌ها پاک است از جمیع قذارات و حواس آن‌ها از اطلاق ارجاس و... تا آخرین مراتب طهارت را داراست.

خداوند تبارک و تعالی در آیه ی تطهیر، رسول خدا، امام علی علیه السلام، فاطمه ی زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را به داشتن عصمت که بالاترین مقام طهارت است ستوده است. تطهیر حقیقی همان عصمت است و فرمود: «أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [۴].

یعنی خداوند اراده کرده است که پلیدی‌ها را از شما خاندان پیامبر دور سازد و شما را به پاکی سزاواری، پاک گرداند. از کلمه ی «پرید» استفاده می‌شود که عصمت در هر دو جهت اختیاری و غیر اختیاری مورد عنایت است. چون عدم فراموشی و نسیان غیراختیاری است ولی وجود ملکه ی دوری از گناه اختیاری است، پس عصمت شامل هر دو جهت است.

باید دانست که برای هر یک از نمازهای سالکین، طهارتی شرط است خاص به آن که بدون آن، طهارت ممکن نیست. چنان که فرمود:

«لَا يُمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» [۵].

[ صفحه ۱۱۴ ]

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد

به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

در آیات کریمه ی قرآن به تمام انواع طهارت اشاره شده است: طهارت جسمی (بقره/ آیه ی ۲۲۲)، طهارت از شرک و بت پرستی (توبه/ آیه ی ۲۶)، طهارت از اخلاق سوء، (بقره/ ۲۲۲)، طهارت مال (توبه/ ۱۰۳)، طهارت در اخلاق اجتماعی (مدثر/ ۴)، طهارت معنوی (توبه/ ۱۰۸)، طهارت ظاهری (مائده/ ۶)، طهارت قلبی (احزاب/ ۱۵۳)، طهارت در گزینش اجتماعی (آل عمران/ ۴۲).

و سرانجام ده صفت شایسته را در قرآن ذکر فرموده است که عبارتند از: اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، صدقه، صوم، عفاف و ذکر که زمینه را برای طهارت آماده می سازند و یا از آثار و ابعاد طهارت اند.

امام صادق (ع) فرمود:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْمُخْلِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ وَلِتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ» [۶].

یعنی مثل مؤمن، مانند آب است که تو هم باید با خدای خود در مقام عبادت و بندگی مانند آب صاف و خالص و روشن باشی و همان گونه که خدا فرمود: آب را طهور و پاک قرار دادیم و فرمود: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» [۷] وقتی سالک به مراتب کامل طهارت رسید، خود مطهر خواهد شد.

[ صفحه ۱۱۵ ]

این نجاست ظاهر از آبی رود

آن نجاست باطن افزون می شود

این نجاست بویش آید هفت گام

آن نجاست بویش از ری تا به شام



از مراجعه به کتاب الهی و اخبار و آثار اهل بیت (ع) معلوم می‌شود که اهمیت دادن به تطهیر دل، از تطهیر ظواهر جسمی و مالی برتر و بیشتر است، بلکه جمیع اعمال و افعال ظاهری مقدمه‌ی تطهیر قلوب است و طهارت قلوب خود به خود، طهارت دیگر را به همراه خواهد داشت.

بالجمله تطهیر قلوب از قذارات معنویه یکی از مهمات است، که انسان باید با هر عده و عده‌ای که شده و به هر ریاضت و مجاهده‌ای که هست، نسبت به آن قیام کند.

آخرین سفارش حضرت امام در باب طهارت با این سطر خاتمه می‌یابد: «و تطهیر کن پای تردد، در شوون کثرت را، تا محرم محفل انس شوی، و قدم به فرق خود نه، تا لایق بساط عظمت گردی.

تطهیر پای تردد و تردید، نیل به یقین در وحدت و نفی کثرات در اتصال و مقام توحیدی میسر است. از آیات کریمه‌ی قرآنی، نکات بس قابل تعمق و دقت به دست می‌آید، از جمله این که عواملی که انسان را قدم به قدم به درجات والای طهارت نزدیک می‌سازد و انسان به این شایستگی بزرگ، یعنی مقام طهارت می‌رسد و مخصوصاً در نماز حائز این رتبه‌ی بالا و والا می‌گردد، عبارتند از:

۱- ایثار و گذشت از مال (توبه / ۱۰۳) و (مجادله / ۱۲)

۲- اهمیت به طهارت ظاهری (انفال / ۱۱)

[ صفحه ۱۱۶ ]

۳- کاستن از روحیه‌ی کبریایی، (مدثر / ۴)

۴- هجرت از رجز و رجس و نجس (مدثر / ۵)

۵- بیوند با تاریخ دینی (حج / ۲۶) و (بقره / ۱۲۵)

۶- طهارت روحی (توبه / ۱۰۸)

۷- هجرت در رحلت (اعراف / ۸۲)

۸- طهارت در حدث (مائده / ۶)

۹- تزکیه‌ی نفسانی (بقره / ۲۳۲)

۱۰- خروج از تمنیات و تعلقات اجتماعی (آل عمران / ۵۵)

۱۱- قرائت قرآن (عبس / ۱۴) و (واقعه / ۷۹)

۱۲- رفت و آمد به مسجد (توبه / ۱۰۸)

این امور دوازده گانه و دیگر اموری که مورد تذکر قرآن و توجه اهل بیت عصمت و طهارت است آدمی را به مرتبه ی والای طهارت نزدیک می‌سازد و مهم‌تر از همه امداد الهی و عنایات خداوندگاری است که دستگیر انسان‌های مستعد است.

[ صفحه ۱۱۷ ]

[۱] سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۸.

[۲] سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵.

[۳] سوره ی حج، آیه ی ۲۶.

[۴] سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

[۵] ضمیر در عبارت به قرآن و به هر چیز مقدس برمی‌گردد.

[۶] مصباح الشریعة.

[۷] سوره ی فرقان، آیه ی ۴۸.

### مقام عبودیت

قوله تعالی:

«فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ» [۱].

در بسیاری از آیات کریمه «عبادت و صلوة» با هم ذکر شده که در بعضی از آنها، نماز تعیین و تشخص عبادت است و در مواردی به عکس، عبادت متأخر ذکر شده است. در آن جا که عبادت قبل از نماز ذکر شده است، مانند آیه ی فوق الذکر، نماز نشانه ی اعلاى عبودیت است و آن جا که نماز مقدم شده، نماز کار مایه ی عبادت می‌باشد. در معنای «عبادت»؛ ذلت، خدمت، خضوع، اطاعت، تسلیم، استحکام و مملوکیت ملحوظ است، بندگی و عبودیت ملازم با تعیین این هفت صفت است.

[ صفحه ۱۱۸ ]

معمولاً لغت «عباد» جمع عبد به معنای مطیع خداست و لغت «عبید» جمع عبد به معنای مطیع غیرخدا آمده است. ملاک در بندگی مملوکیت است و معلوم است که مملوک از مالک جدا نیست. البته در مورد بندگان خدا نیز کلمه عبید به جای کلمه ی عباد آمده است که ناظر به وضع خاصی است.

عرفا، در تعریف «عبادت» گفته‌اند: نهایت تذلل به درگاه الهی داشتن است و درجه ی بالاتر از آن «عبودیت» است که برای خواص حاصل می‌گردد و حق با تمام اسماء بر آنان تجلی دارد، و درجه ی بالاتر «عبودت» است که برای برگزیدگان از خواص است و مرحله ی شهود جان و روح آنان در مقام بندگی حضرت حق است و عباد، ارباب و صاحبان تجلیات اسماء الهی اند.

در آیات کریمه، به مراتب متعالی عبادت اشاره شده است:

آن جا که عبادت موردنظر است، «فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ» بر آن اشعار دارد و آن جا که «عبودیت» است، فرمود: «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادَةِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ» [۲] و در آیه ی ۵۲ سوره ی حج که برای خواص از خاصان مرتبه ی والای عبادت آمده، فرمود: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و نیز آیه ی ۹۶ سوره ی اسراء و ۱۲۸ اعراف به آن ناظر است.

به همین جهت، عرفا گفته‌اند: عباد و بندگان خدا آن هایی هستند که:

«هُمُ أَرْبَابُ التَّجَلِّيَاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ إِذَا تَحَقَّقُوا بِحَقِيقَةِ اسْمِ مَا مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى» [۳].

و به عبارت دیگر از میان همه ی مخلوقات ذی حیات یعنی حیوان، ملائکه و انسان، تنها انسان است که مظهر حق است. حیوان دارای مایه ی ظلمانی است و

[ صفحه ۱۱۹ ]

ملائکه دارای نورانیت و روشنی‌اند، ولی انسان مانند آئینه، از یک طرف دارای جیوه ی ظلمانی حیوانیت و از طرفی دارای شیشه ی نورانی ملکوتی است، که گفته‌اند:

آدمی زاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و زحیوان

گر کند میل این شود به از این  
ور رود سوی آن شود کم از آن

پس مانند آینه (ترکیبی از جیوه ی حیوانیت و شیشه ی نورانی ملکوتی) منعکس کننده ی صفات حضرت حق می باشد. پس انسان مظهر صفات الهی است. یعنی محل ظاهر ساختن صفات خدا، وقتی که خدا را به صفاتی مانند کریم، ودود، رحیم و غفور یاد می کنیم. باید بدانیم که انسان نیز مظهر همین صفات است و دارای کرم، رحمت، غفران و دوستی است و این تنها انسان است که به این درجه می رسد و باید برسد. روی این جهت عرفا گفته اند: «عَبْدُ اللَّهِ هُوَ الْعَبْدُ الَّذِي تَجَلَّى لَهُ الْحَقُّ بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ»، است. بنده ی خدا آن است که حق تعالی با تمام اسماء بر او تجلی یافته است. «و كَذَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ عَبْدُ الرَّحِيمِ وَ عَبْدُ الْغَفُورِ» که مظهر رحمانیت و رحیمیت و غفران حق تعالی هستند. به همین جهت هر یک از پیشوایان دینی، یا دانشمندان مربوط و سالکان الی الله در مورد «عباد» تعبیری دارند که مراتب و درجات «عبادت»، «عبودیت» و «عبودت» را بیان می کند.

[ صفحه ۱۲۰ ]

از کسی پرسیدند: عبادت چیست؟ گفت: از اعتراض، اعراض کردن و قضا را به رضا پیش آمدن و تلخی قضا را به دندان تسلیم خائیدن است.

که هر چه جز یار نام او بشکن  
هر چه جز عشق نام او غم کن

دقاق گفت: «عبادت» اصحاب مجاهدت را و «عبودیت» ارباب مکابدت، و «عبودت» صفت اهل مشاهدت بود.  
دیگری گفت:

«عبادت» به جای آوردن است آنچه تو را فرموده اند و عبودیت ترک اختیار بود در آنچه پیدا شود از قدرت، چنانچه تواند و «عبودت» قیام شاهدانه و به حق طاعات است، چنانچه باید بود. بزرگی گفت: «عبادت» حاصل

نشود مگر، با «رضا» که سرای اوست، و «صبر» که ردای اوست و «تفویض» که جان اوست و چنین «بندگی» سزاوار نازیدن است و آن چنان مولایی در خور لطف و عنایت است که گفته‌اند:

«فَإِنْ سَأَلُونِي قُلْتُ هَا أَنَا عَبْدُهُ»

و إن سألوه قال ها ذاك مولائي [۴].

استاد ما گفت: عبادت میسر نگردد مگر آن که در او جمع باشد مراحل هشتگانه که عبارتند از: «تزکیه»، «تصفیه»، «تطهیر»، «تنحیه»، «تحلیه»، «تخلیه»،

[ صفحه ۱۲۱ ]

«تمیبه» و «تریه» که در آیاتی از قرآن به اشارت آمده است، علاقه‌مندان به آیات ۹۳ بقره، ۱۰۳ توبه، ۱۷۱ اعراف، ۶ مائده، ۱۰۳ توبه، ۴۹ نساء، ۱۲۱ احقاف، ۷۵ حج، ۲۱ اسراء، ۱۶۴ انعام، ۱۸ زخرف و دیگر آیات مراجعه کنند.

حضرت امام صادق (ع) فرمود:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ، فَمَا قُفِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وُجِدَ فِي الرَّبُوبِيَّةِ وَ مَا خُفِيَ عَنِ الرَّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ» [۵].

شاید معنایش چنین باشد که بندگی واقعی حضرت حق، گوهر گرانبهایی است که هویت کونی آن، ربوبیت و خداوندگاری است. یعنی وقتی انسان به درجه ی والای عبودیت الهی رسید و به نهایت عبودیت نائل آمد، قدرت و توانایی کار ربوبی دارد و ربوبیت یعنی مقام و توانایی قدرتمندی و پرورش دادن، چون در ربوبیت به پنهانی رسد و محو گردد، در بندگی تجلی می‌یابد. توجه دارید که مقام ربوبیت خداوند همان عنایت پرورشی اوست و آن کس که به بندگی درآید، مقام پرورش در هستی خواهد یافت. نه خالقیت و نه الوهیت «نعوذ بالله» که آن‌ها مقام اخص ذات خداوندگاری اوست.

زغال را دیده‌اید، پس از این که در کنار آتش ماند و تماس با آتش گردید به تدریج کار آتش را انجام می‌دهد، حرارت می‌دهد، می‌سوزاند و چون به اوج آتش گونگی رسید به مایه ی زغالی برگشت می‌کند، هر چند که این مثال برای تقریب به ذهن است و باید انسان را والاتر از این مقام تلقی کرد. آری «انسان هم به مقام صبغة اللهي می‌رسد».

همان طوری که فرمودند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَ

أَحَبُّهَا بَقْلَبِهِ» [۶].

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: برترین انسان ها کسی است که عاشق عبادت باشد به طوری که او را سخت به آغوش کشیده، و با قلبش دوست داشته باشد.

امام علی (ع) فرمودند: عده‌ای خدا را عبادت می‌کنند براساس رغبت به بهشت که عبادت تجار و مزدخواهان است. عده‌ای نیز خدا را می‌پرستند براساس ترس از دوزخ که این عبادت بردگان و ترسناکان است، ولی بعضی عبادتشان از روی حب و عشق است و براساس شکر، که این عبادت آزادگان است.

در جایی دیگر فرمود: «أَعْبُدُ النَّاسَ مِنْ أَقَامِ الْفَرَائِضِ». به پادارنده ی واجبات، عابدترین مردم است و نیز فرمود: عبادت با حرام‌خوری همانند بنا نمودن ساختمان است روی شن‌های ساحل.

و نیز فرموده ی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است که:

«أُعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» که قبلاً در مقام احسان نیز گفته شد.

یعنی بدان گونه که خدای را می‌بینی، عبادتش کن که اگر نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.

در میزان الحکمة از امام صادق (ع) نقل شده است که خدای تعالی فرمود: «يَا ابْنَ آدَمَ. أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ. أَطِئْنِي فِيمَا

أَمَرْتُكَ حَتَّى أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ أَنَا أَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ، أَطِئْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ».

یعنی ای بنی آدم من زنده ی بی مرگم، اطاعتم نما در آنچه تو را مأمور

ساخته‌ام تا تو را زنده ی بی مرگ قرار دهم و نیز من در آفرینش اشیاء می‌گویم باش، پس می‌باشد. تو هم اطاعتم

کن تا وقتی مثل من بگویی «کن»، «فیکون» شود.

بله عبادتم کن، تا وقتی مثل من بگویی «کن»، «فیکون» شود. [۷].

اعجاز پیغمبران و کرامت ائمه و اولیاء را بعضی از اهل تحقیق از همین مقوله دانسته‌اند.

و چه نیکو فرموده‌اند:

«كَفَى بِي عِزًّا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»

وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ أكونَ لَكَ عَبْدًا»

در حدیث قدسی و حدیث معراج به رسول خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب شد: آیا می‌دانی بنده ی واقعی و عابد راستین کیست؟ گفت نه! گفت بنده ی راستین خدا کسی است که در او هفت صفت باشد: «عبادت کامل»، «ورع دورسازنده از حرام»، «سکوت در برابر بیهودگی»، «ترس در روز» و «گریه شب از خوف حق»، «حیاء در تنهایی»، «حلال خوردن»، «بغض دنیاخواهی»، «دوستی با نیکان».

در قرآن کریم، پیغمبران متعددی مدال افتخار بندگی و عبودیت دریافت نموده اند که به تعبیر علامه ی طباطبایی در جلد دوم تفسیرش، داستان پیغمبران یک سیر عبودی بنده به سوی خداست که مشتمل بر دقایق سیر، طلب،

[ صفحه ۱۲۴ ]

حضور، محبت و اخلاص می‌باشد، «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، که بندگی رسول خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) مطرح است. در میزان الحکمة، جلد ۶ بیانی از حضرت امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: در تورات ذکر شده است. ای فرزند آدم فارغ شو از برای عبادت من تا پر کنم قلب تو را از بی نیازی و تو را به سوی طلب خویش و به خودت واگذار نکنم و بر من است که راه فقر را بر تو ببندم و دلت را از خویش پر کنم که اگر برای عبادت فراغت نیابی، دلت را به دنیا مشغول می‌سازم و درماندگی‌ات را برطرف نمی‌کنم و تو را به خودت وامی‌گذارم. همین حدیث را حضرت امام خمینی (ره) در کتاب اربعین، حدیث بیست و هفتم ذکر فرموده، آن گاه به طور مشروح درباره ی فراغت قلبی در عبادات و مخصوصا در مورد نماز توضیح داده‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند برای تفصیل این مطلب به کتاب اربعین (چهل حدیث) امام (ره) مراجعه نمایند.

بوعلی سینا در تعریف عبادت در نمط نهم اشارات می‌گوید: «وَالْعِبَادَةُ عِنْدَ الْعَارِفِ رِيَاضَةٌ لِهَمَمِهِ...»

یعنی: عبادت از نظر اهل معرفت ورزش همت‌ها و قوای وهمیه و خیالیه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق، همواره آن‌ها را از توجه به مسائل مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصورات ملکوتی بکشاند و در نتیجه همه ی قوا تسلیم او شوند به حدی که هر وقت اراده کند که در پی طلب جلوه ی حق برآید، این قوا در جهت خلاف فعالیت نکنند، و کشمکش درونی میان دو میل علوی و سفلی ایجاد نشود و سرانجام بر هستی، ولایت یابد.

آری:

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند  
فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی  
دیوانه ی تو هر دو جهان را چه کند

بعضی گفته‌اند: عبد از سه حرف ع-ب-د- تشکیل شده است:

«ع» یعنی: علم و معرفت به خدا

«ب» یعنی: بعد و دوری از غیر خدا

«د» یعنی: دنو و نزدیکی به خدا

که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هم فرمود: «أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الْمَعْرِفَةُ» - نخستین گام در عبادت، علم و معرفت به خداوند است.

و باز فرمود: «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»

بندگی کن خدا را بدان گونه که گویا می‌بینی او را و به او شرک نوز.

و امام صادق (ع) فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ، الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ» [۸].

از روایات اهل بیت اطهار نکات لطیفی در مورد عبادت استنباط می‌شود از جمله این‌که:

عابدترین مردم، کسی است که واجبات را انجام دهد.

تفکر در جهان هستی، آرامش در گفتار، افشای سلام، نگاه به دانشمند و به



پیشوای عادل و به پدر و مادر و به برادر، و نیز طلب مال حلال و حسن ظن به خداوند و پوشاندن گناه، اخلاص در عبادت، تفقه و دین آموزی، چشم پوشی از محرّمات همه و همه از بالاترین درجات عبادات است و فرمودند:

«الْعِبَادَةُ أَنْ لَا يَرْجُو الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ» [۹].

عبادت خالص آن است که انسان، جز به خدا به چیز دیگری امیدوار نباشد و از هیچ چیزی جز گناه نترسد. از آیات کریمه ی قرآن نکاتی بس ارجمند به دست می آید که به شمه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- عبادت منحصر برای خداست. «فاتحه / ۵»

۲- نماز سکوی عروج به عبودیت است. «هود / ۸۷»

۳- عبادت فلسفه ی خلقت جن و انس است. «ذاریات / ۵۶»

۴- تمام پیامبران انسان‌ها را به بندگی حق دعوت نموده‌اند. «۵۹ تا ۸۵ / اعراف و ۵۰ تا ۸۴ / هود»

۵- بندگان واقعی خدا، در جنت الذات جای دارند. «۲۹ فجر»

ناگفته نماند که عبادت بیش از آنچه مربوط به کیفیت عملی و فعلی باشد، به بعد تفکر و علم و معرفت بستگی دارد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ التَّوَاضُّعُ لَهُ»

و در جایی فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»

و امام علی (ع) فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِكْرُ وَ الْفِقْهُ» یعنی بالاترین درجه ی عبادت، آگاهی و باور داشتن خدای

تعالی و اندیشیدن در راه خداوند و درباره ی

[ صفحه ۱۲۷ ]

قدرت اوست.

البته انجام واجبات و فرائض، نشانه ی عبودیت است که به فرموده ی امام صادق (ع): «أَعْبُدُ النَّاسَ مِنْ أَقَامِ الْفَرَائِضِ» در غیر این صورت بردگی و اسارت است نه بندگی و عبادت که امام علی (ع) فرمود: «العبيدُ ثلاثةٌ، عبْدُ رِقِّ وَ عبْدُ شَهْوَةٍ وَ عبْدُ طَمَعٍ» [۱۰].

یعنی بردگان سه کس‌اند، برده ی زرخرید و برده ی شهوت و تمایلات و برده ی آز و طمع، «أَعَاذَنَا اللَّهُ».

- [۱] سوره ی طه، آیه ی ۱۴.
- [۲] نمل، ۴۸ روم، ۶۱ مریم و ۲۸ فاطر.
- [۳] حاشیه ی منازل السائرین.
- [۴] رساله قشیریّه.
- [۵] میزان الحکمه، باب عبادت.
- [۶] میزان الحکمه.
- [۷] میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳.
- [۸] اصول کافی.
- [۹] نهج البلاغه باب قصار و غررالحکم.
- [۱۰] تمام احادیث از میزان الحکمه، ج ۶، باب عبادت نقل شده است.

## مقام قنوت

قوله تعالی:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» [۱].

و قوله تعالی:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»

یعنی: زمان نمازها مخصوصاً نماز میانی را نگاه دارید و قانتانه برای خدا قیام کنید.

در معنای «قنوت»، اطاعت، ذلت، انقیاد، اطاله، ادامه، دعا، امساک از کلام اضافی، طوع، رغبت، فرمان برداری، میل کامل و سکوت، ملاحظه می‌شود و نماز در حال قنوت یعنی دارا بودن تمام این مراحل و مراتب که در مرتبه ی دانی

و عامی، وجود این حالت در محدوده ی ظاهری است، تا مراتب عالی که برای خاصان است و تجسم این حالات به حدی است که بنده ی واقعی خدا، وجودش منبع فیاض این حالات و اوصاف می‌گردد. یعنی در ابتدا نمازگزار

این حالات را باید در خود ایجاد کند تا در مرحله ی بعد این حالات خود به خود در او ایجاد شود و تا در مرحله ی سوم انسان نمازگزار، وجودش منبع فیض این حالات شود و از قالب و قلب و روحش، اطاعت، تداوم، امساک، رغبت و سکوت تراوش کند.

زید بن ارقم گوید: گاهی در نماز با یکدیگر سخن می‌گفتیم، که این آیه نازل گردید، از آن پس از سخن گفتن ابا کردیم. [۲].

«قنات» را از این جهت قنات نامند که آب به طور دائم و ملائم و طولانی در پایین و زیر زمین جریان دارد. قنوت در نماز هم، زمانی محقق است که دوام و طوع و اطاله در آن ملحوظ بوده، آدمی را جسما و روحا از سر حد تواضع و فروتنی به درگاه الهی پایین تر بیاورد و به خاکساری بکشاند. خواجه در ذیل آیه ی مورد بحث در معنای قنوت گوید:

«قنوت یعنی به نماز درآمدن با هیبت و بیرون شدن با تعظیم. تا در نماز است، به صفت ادب بود، تن بر ظاهر خدمت داشتن و دل در باطن حقیقت وصلت بخشیدن و با روح مناجات، سر را به آرامی بردن است و سر فرود آوردن است».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نماز نور چشم من است که قنوتش دل را آرام و

[ صفحه ۱۳۱ ]

حفظش نفس را رام می‌کند.

از معصوم (ع) رسیده است: قنوت آن است که تن در مقام خدمت، و دل در مقام حرمت باشد، با دست اشارت و با زبان عبارت و با دل نیت داشتن است و عبادت و نماز به قنوت است.

به حضرت مریم (س) خطاب آمد: به شکرانه ی این که خداوند تو را از میان زنان جهان برگزید، به درگاه خدا قانتانه سر فرود آور. «یا مَرِیْمُ اقْنُتِ لِرَبِّکِ و اسْجُدی و...» چرا که نماز قانتانه شکر نعمت های الهی است.

خواجه ذیل آیه ی ۲۳۸ سوره ی بقره که سخن از قنوت به میان آمده است، نماز با روح قنوت را شکرگزاری از نعمت های الهی دانسته و در یک سخن مبسوط، مطلبی ذکر کرده است که شرحش چنین است. (این مطلب را مرحوم والد ما در رساله ی «سبیل الی الله» آورده است.)

نماز بامداد را حضرت آدم به جای آورد [زمانی] که سحرگاهان از کتم عدم به وجود آمد، یک رکعت به شکر خروج از عدم و یک رکعت به شکر ورود به عالم انسانی، چون وجود کمال اول است و استعدادها کمال دوم اند. پس یک رکعت به شکر ایجاد و یک رکعت به شکر استعدادهای خود. پس دو رکعت در صبح شد و نماز صبحگاهان دو رکعت آمد و نماز ظهر را حضرت ابراهیم (ع) با حال قنوت ادا کرد، یک رکعت شکر توفیق قربانی دادن و رکعت دوم شکر تصدیق رؤیا و رکعت سوم شکر فدا و رکعت چهارم شکر خدا، چرا که فرمان ذبح فرزند را در نزدیک ظهر اجرا کرد و قربانی دیگری بهر فدا آمد و دستور رسید که حال، چهار رکعت بدین سان که گفتیم انجام ده. از این روی نماز ظهر چهار رکعت مقرر شد.

و نماز عصر را حضرت یونس (ع) با حال قنوت انجام داد، به شکرانه ی آن که

[صفحه ۱۳۲]

خداوند او را از چهار زندان رهانید، «زندان لغزش خشم»، «زندان عصرگاهان»، «زندان آب»، «زندان شکم ماهی». او نیز چهار رکعت شاکرانه و قانتانه خواند و نماز عصر چهار رکعت معین گردید. و نماز مغرب را حضرت عیسی (ع) به جای آورد که آن هم شکر از نعمت‌های سه‌گانه ی خداوندی بود که او را بدون پدر آورده و در شکم مادر انجیل خواند و در گهواره سخن گفت. رکعت اول نفی خدایی از خود کرد چون نماز کرد تا بدانند برای خدا کرده نه برای خود که اگر عیسی (ع) خدا بود، دیگر احتیاج به خواندن نماز نداشت. پس از خود، خدایی را نفی کرد، در [رکعت] دوم اثبات خداوندگاری برای خداوند یکتا کرد و در رکعت سوم اقرار به یگانگی خداوند داشت. پس نماز مغرب سه رکعت شد.

و نماز عشاء و شام را حضرت موسی (ع) آورد که چهار رکعت به شکرانه ی «رفع غم»، غم «عیال» و «فرزند» و «برادر» و «دشمن» انجام داد و گفته‌اند کسی که چهار رکعت شام را قانتانه و با فرومایگی در درگاه الهی انجام دهد، خداوند مشکلات خانواده‌اش را برطرف سازد و اخوت و برادری با مردم برایش بیاورد و دشمن را از او دفع سازد و نماز سحر و تهجد را مخصوص محمد خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) سفارش کرد که در ۹ آیه بر آن تأکید کرد. [۳] البته همه ی پیامبران مأمور به نمازها بوده‌اند ولی نمازهای ذکر شده، نمازهای خاص آنان است، و در روایات دینی به جای کلمه ی «صلاة» از آن‌ها با کلمه ی «قنوت» و «نفل» (نافله) انبیاء یاد شده است. ناگفته نماند که نماز پیامبران و ادیان به گونه ی خاص خود بوده، نه به این گونه که فعلا برای ماست.

خلاصه ی سخن این که، هویت «قنوت» در نماز، کارمایه ی شکر الهی است که نماز بی قنوت ورود در مسلمانی است و نماز قانتانه نیل به ایمان و ورود در جرگه ی مؤمنین است.

بزرگی گفته است: قنوت نماز، صفت قومی است که پیوسته بر درگاه حق، در مقام خدمت باشند و هنگام نماز نهاد ایشان، به کلی عین تعظیم گردد و از خجلت گناه همواره در سوز و حسرت باشد.

امامان علیهم السلام گفته‌اند: فرمان خدای به کار بستن از دو راه است، یکی از راه عبودیت و دیگری از راه محبت. البته حکم محبت برتر از حکم عبودیت است، چون این ادای وظیفه است ولی آن قنوت عاشقانه می‌باشد. این مقام عابدان است و عامه ی مؤمنین چنین اند و آن صفت قانتان است و صدیقان چنین اند، این به نعمت قانع شود و از راز ولایت باز ماند و آن به حضرت رسیده، در مشاهده ی دوست بیاساید.

حضرت ابراهیم (ع)، امت قانت بود و به خطاب: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا» مفتخر شده و به دربار حضور حق، از باب قنوت راه یافته بود. همه موجودات جهان هستی از باب طوع، قانت درگاه حق اند که فرمود:

«لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، كُلِّ لَه قَانِتُونَ». (آیات، ۱۱۶ بقره و ۲۶ روم)

جز نام و خیال و عشقت ای جان جهان  
بر لفظ و دل و دیده ی من، نیست عیان

- [۱] سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۳.
- [۲] مجمع البیان، ذیل آیه ی ۲۳۸ بقره.
- [۳] در کتاب راز شبانه ی «نماز شب» مشروحا ذکر کرده‌ایم.

## مقام ولایت

قوله تعالی:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و هم راکعون»  
یعنی همانا سرپرست و کارساز شما خدا و رسول او است و کسانی که ایمان آورده، نماز می گزارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

یکی از موضوعات مفصل و گسترده ی قرآنی، موضوع ولایت است که در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل به کار رفته است و برای آن ۲۷ معنا ذکر کرده اند که همه به یک معنای اصلی که عبارت از نزدیکی و قرابت است برمی گردد، گرچه بعضی گفته اند که ولادت (با کسر واو) به معنی نصرت و امارت و سلطنت است و ولایت (با فتح واو) به معنای صاحب اختیاری و محبت و قرابت می شود. ارتباط عمیق و پشت سر هم بودن دو امر را توالی گویند. توالی در طول را ولایت (به فتح واو) گویند و توالی در عرض

[ صفحه ۱۳۶ ]

را ولایت (به کسر واو) نامند.

قرآن کریم، ولایت را به معنای کامل و اخص در ابتدا و بالاصالة و به طور مطلق فقط برای حضرت باری تعالی محقق می داند، به طوری که می فرماید: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» و نیز می فرماید: «الله ولی المؤمنین» و در مرحله ی بعد است که مقام ولایت، به پیغمبر تفویض گردیده، آن جا که می فرماید: «النبی ولی بالمؤمنین». و پس از آن ائمه ی اطهار سلام الله علیهم اجمعین که در آیه ی ۵۵ سوره ی مائده می فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و هم راکعون» و نماز به عنوان رابطه ی خلق و خالق و زکات به عنوان رابطه خلاق با یکدیگر و هر دو با هم نشان ولایت را نصیب امیرمؤمنان علی (ع) کرده است، البته نه به معنای اکتسابی، زیرا ولایت او، لیاقت اوست و پس از آن ولایت مؤمنین و صالحین و متقین بر بقیه ی افراد مطرح گردیده و فرموده است: «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض».

بسیاری از شعرا و علاقه مندان به ولایت در این باب سروده هایی دارند، از جمله علی بن حماد عدوی با الهام از آیه ی ولایت که در مطلع آوردیم که در مورد غدیرخم که عید ولایت است می گوید:

قرن الاله ولاته بولائه  
مما تزكى و هو حان یركع

و یا حسان بن ثابت، شاعر معروف عصر پیامبر چنین سروده است:

[ صفحه ۱۳۷ ]

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا  
زکاتا فدتک النفس یا خیر راکع

فانزل فیک الله خیر ولایة  
بینها فی محکمات الشرایع

البته در مورد این تفسیر از هشت آیه ی فوق الذکر هشت ایراد از طرف وهابیان در کتاب هایشان مطرح شده بود که به همه ی آن ها پاسخ داده شده است. در بیانات پیشوایان مذهبی ما، «امامان شیعه علیهم السلام» ما در مورد اعتقاد به ولی و توجه به ولایت تا آن جا تأکید شده است که فرموده اند: محور کلیه ی عبادات و شرط اصلی قبول طاعات و مایه ی رشد انسان و ارتقای مسلمین، امر ولایت است که فرموده اند:

«و ما نودی بشیی کما نودی بالولایة»

در آیات کریمه ی قرآن ابعاد مختلف ولایت به گونه های متفاوت ذکر شده است. گاهی ولایت تکوینی به معنای «اولی به تصرف» آمده است و ولی کسی است که بتواند در تأثیر و تأثرات جهان هستی مؤثر باشد. (به آیات ۳۸-۴۰ سوره ی نمل و ۵۵ مائده و دیگر آیاتی که به موضوع معجزات پیامبران و یا انسان های والا مانند «آصف بن برخیا» وزیر سلیمان نبی و دیگران اشاره شده است، مراجعه شود).

و گاهی به ولایت تشریحی اشاره شده است، به این معنا که ولی کسی است که هر چه می گوید از وحی الهی گرفته شده و قوانین شریعت به دست اوست. البته کسان دیگری هم بوده و هستند که در ادامه راه اولیای خدا، مرتبه ای از ولایت را دارا هستند و به عبارت دیگر، ولایت چه در تکوین و چه در تشریح

[ صفحه ۱۳۸ ]

منحصر به ذات پاک خداوند است و هیچ کس را در این حاکمیت و ولایت، شریک و انبازی نمی باشد. البته براساس آیات و روایات، ذات خداوندی مرتبه ای از این ولایت را در مقام تشریح به پیامبران واگذار کرده است. از همین روی اطاعت از دستورهای آنان، همانند اطاعت از دستورهای الهی است.

در برخی از آیات قرآن، مقام ولایت به بعضی پیامبران داده شده است؛ از جمله در سوره ی بقره، آیه ی ۲ که خداوند حضرت ابراهیم (ع) را به مقام امامت منصوب نموده است یا در سوره ی ص، آیه ی ۲۶ که خداوند مقام حکومت و ولایت امری را به داوود پیامبر (ع) تفویض کرده است یا در سوره ی احزاب، آیه ی ۶ که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) را دارای ولایت معرفی کرده است، یا در سوره ی مائده، آیه ی ۵۵ که مقام ولایت را به حضرت امام علی (ع) افاضه نموده است و سرانجام در سوره ی نساء، آیه ی ۵۹ که از ولات امور یاد شده است. درباره ی ولایت فقیه نیز می توانید به گفتار صاحب جواهر در مجلدات ۱۴ و ۱۶ و ۲۲ کتاب جواهر و یا به گفتار شیخ انصاری در کتاب مکاسب و سخنان حضرت امام خمینی «ره» در کتاب ولایت فقیه مراجعه فرمایید. در این جا ضروری است که به مسأله ی ولایت از دیدگاه عرفان اشاره ای داشته باشیم.

ملاصدرا در «مفاتیح الغیب» می گوید:

ولایت از ولی گرفته شده که به معنای قرب است و در نزد ما عبارت است از قرب حق سبحانه و آن دارای مراتبی است برای عام که برای مؤمنین حاصل است و در آیه ی ۲۵۷ سوره ی بقره آمده و [مرتبه ی] خاص آن عبارت است از فناء در خداوند از جهت حیثیت ذاتی و صفاتی و افعالی. پس ولی، فانی در خدا و قائم به او و متخلق به اسماء و صفات اوست و این مقام گاهی از راه عطا و بخشش

[ صفحه ۱۳۹ ]



است و گاهی کسبی است. در آن جا که عطا و بخشش است، پیش از هر مجاهده ای از راه جذبیه حاصل می گردد، که در این صورت «ولی محب» گویند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بنده ی خدا از راه انجام مستحبات و نوافل به خدا نزدیک می گردد و لیاقت انجذاب پیدا می کند. یعنی بندگان عموماً در آغاز ولی محب هستند.

خواجه عبدالله انصاری گوید: از میدان حقیقت، میدان ولایت زاید. ایشان که اهل این طبقه اند، اولیائند، و اوتاد در میان ایشان است.

ولی دارای سه نشان است: اول سلامت دل که وقتی حاصل می گردد که از خدا گله نداشته باشد و با خلق خدا جنگ نکند و ستیزه نداشته باشد و با خدا آشنا و [در امور دنیا] قانع باشد.

دومین نشان ولی، نصیحت خلق است که باید نیکوکاران را یاری دهد و بدکاران را ببخشد و برای همه نیکی بخواهد، یعنی نیکودلی، جوانمردی و کم آزاری داشته باشد.

درباره ی مقدمات و آثار ولایت، به مصداق: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» خداوند در آن جا که مقام ولایت را به افرادی خاص عطا می کند، و یا آن جا که به صورت اکتسابی به کسانی می بخشد، در هر دو مورد لیاقت هایی وجود دارد. از آیات و روایات استفاده می شود که پیش درآمدهای ولایت در مرحله ی اکتسابی به شرح زیر می باشد:

نه بر گذشته محزون بودن و نه بر آینده ترسناک شدن، تمایلات نفسانی را تسخیر کردن، بر اندیشه های پراکنده تسلط داشتن و توفیق ذکر و یاد خدا را طلب نمودن، از کار خود به کار حق پرداختن، از مهر خود به عشق حق درآمدن، حلاوت عبادت و شیرینی نماز را یافتن و از معصیت در محضر

[ صفحه ۱۴۰ ]

حق تعالی کراهت داشتن، تا سرانجام بر بساط انس با حق نشستن و حجاب ها را درهم شکستن است. علامه ی طباطبایی ذیل آیه ی ۱۲۴ سوره ی بقره (و مرحوم شهید مطهری در یکی از آثارش و نیز در میزان الحکمه، جلد ۱۰) بیانات مبسوطی ذکر نموده است که خلاصه ی آن ها مراتب و مراحل است که بدان ها اشاره گردید.

از امام صادق (ع) پرسیدند ولی کیست؟ فرمود:

آن کس که به واجبات توجه کند، زیاد نماز بخواند، در سکوت ذاکر باشد و نگاهش عبرت و نقش حکمت و پای بند سنت رسول و بی آرزو و کم لغزش باشد. [۱].

و در جایی دیگر فرمود: «هم نحن و اتباعنا» و باز فرمود: منتظرین مهدی موعود جزء اولیای خدایند، که اولی است و آن ها زمزمه ی «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن...» را دائما دارند و به برکت ولی الله اعظم، خود جزء اولیای الهی هستند.

به هر حال، نماز یکی از مهم ترین عباداتی است که انسان را برای نیل به مقام ولایت اکتسابی آماده می سازد. از حضرت عیسی (ع) پرسیدند: اولیای خدا که بدون خوف و حزن اند کیانند؟ فرمود: آن ها که به باطن دنیا می نگرند در موقعی که مردم به ظاهر آن توجه دارند و به پایان توجه دارند وقتی که مردم آغازین زودگذر را می بینند، به خدا مهر می ورزند و از نورانیت الهی بهره دارند. [۲].

در بیانی از امام علی (ع) آمده است که فرمود:

[ صفحه ۱۴۱ ]

«ان الله، اخفی ولیه فی عباده، فلا تستصغرن عبدا من عبیدالله فریما یکون ولیه و انت لا تعلم»  
یعنی خداوند ولی و دوستدار خود و شایستگان ولایت را در میان مردم مخفی ساخته است. پس هیچ کس را کوچک نشمار، چه بسا ولی خدا باشد و تو نمی دانی.

باز پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: سه چیز از خصلت های اولیای خداست:

اول، اطمینان و ثقة به خدا در همه ی امور.

دوم، بی نیازی از هر چه که هست.

سوم، احساس نیازمندی مبرم به خدا در هر چیزی. [۳].

[ صفحه ۱۴۳ ]

[۱] میزان الحکمة / ولایت.

[۲] اصول کافی، ج ۲، باب الحجة.

## مقام یقین

قوله تعالی:

«فالذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون» [۱] و قوله: «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» [۲]. در بعضی از آیات قرآنی، عبادت مقدمه ی رسیدن به مرحله ی یقین و یا یقین پیش نیاز عبادت واقعی ذکر شده است.

یقین عبارت از نورانیت دانش و علمی است که خداوند به هر کس بخواهد می بخشد، که فرمودند: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» و در قرآن آمده است: «هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون» [۳] در کتاب های حوزه ی علمیه ی قدیم ذکر شده بود: «العلم هو الصورة الحاصلة من الشیء عند العقل». صورت حاصل شده از چیزی در نزد عقل را، علم گویند،

[ صفحه ۱۴۴ ]

ولی معیار تشخیص این که صورت ذهنی همان صورت شیء خارجی است یا نه، ذکر نشده بود و آن همان است که در واقع معیار علم گویند، یعنی علم، خود نورانیتی است که از سوی خداوند به انسان افاضه می شود، که بالاتر از عقل است و همان مقدمه ی یقین می باشد. یعنی معیار تشخیص این همانی، علمی است که خدا افاضه کرده است و این علم مقدمه ی یقین است.

یقین مایه ی ثبات روح، اعتلای جان و روشنی بخش اعتقاد است که آدمی را بلندمرتبه می سازد و به قلب اطمینان می بخشد. به تعبیر خواجه، یقین است که مرکب راهوار سیر و سلوک الی الله از اولین منزل تا آخرین نقطه است و برای عامه بزرگ ترین آرزوست و برای خواص، اولین و مهم ترین خواست است.

یقین بالاترین درجه ی اعتقاد و باور است که از همه ی مراتب ادراک عقلی، برتر است. یقین بالاتر از شعور و تصور و حفظ و تذکر و برتر از معرفت و فهم و فقه و کامل تر از حکمت و درایت و فکر و ذکاوت و فراست و فطانت است. به عبارت دیگر یقین در درجه ی نخستین، تصدیق داشتن به امور نظری کلی است که از برهان به دست آمده باشد، مانند علم به وجود خورشید برای نابینا و در مرتبه ی دوم مشاهده ی خورشید به بینش باطنی و درونی است، مانند دیدن خورشید در آسمان با همین چشم و در مرتبه ی سوم متحد و یکی گردیدن نفس با مفارق عقلی، یعنی

عقل فعال است، عقلی که تمام آن معقولات است که به بیان مرحوم شهید مطهری به معقولات اولیه و ثانویه تقسیم می‌گردد [۴] برای آن مقوله و مصداق متعینی در جهان محسوسات یافت نمی‌شود. به عنوان مثال کلیت یک امر کلی در جهان خارج است که محسوس نیست که در

[ صفحه ۱۴۵ ]

مرحله ی تام و بارز آن سیر کردن مدارح کمال نفس از قوه به کمال و فعلیت است و چون متحد شدن دو چیز محسوس در جسمانیت وجود ندارد ما نمی‌توانیم این یکی شدن علم و عالم و معلوم را در فرایند بالای یقین به نیکی بفهمیم. به هر حال مرتبه ی اول را «علم الیقین»، مرتبه ی ثانی را «عین الیقین» و مرتبه ی سوم را «حق الیقین» نامیده‌اند. دانستن سوزش آتش، علم الیقین است، دیدن آتش سوزان، عین الیقین است و سوختن در آتش، حق الیقین خواهد بود و وقتی انسان به این مرتبه از یقین می‌رسد دیگر جز سوختن چیزی نیست. شاعری گفته است رسیدن به مرتبه ی یقین همان و فانی شدن همان و این است معنای «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین». و بی‌جهت نیست که عده ای کلمه ی یقین را در این آیه به معنای «مرگ» دانسته‌اند و این گونه ترجمه می‌کنند که «عبادت کن تا به مرگ برسی» یعنی به نیستی و فانی خود نائل گردی.

سوختم و سوختم و سوختم  
تا روش عشق تو آموختم

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست  
خام بدم، پخته شدم، سوختم

امام صادق (ع) فرمود: «الیقین یوصل العبد الی کل سنی و مقام عجیب» [۵]، یعنی یقین، آدمی را به بالاترین نقطه ی سیر و مقام شگفت‌انگیزی می‌رساند. سپس امام صادق (ع) به نقل از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است که

حضرت عیسی (ع) بر روی آب راه می رفت و اگر گامی در یقین جلوتر نهاده بود در هوا نیز راه می رفت. علامه ی طباطبایی صاحب تفسیر المیزان ذیل آیه ی ۱۰۵ سوره ی مائده پس از نقل همین جمله از رسول خدا که فرموده است: «لو ازداد یقینه لمشی علی الهواء» می گوید: این گونه امور خارق عادت، دائر مدار یقین به خدای سبحان و مستقل ندانستن اشیای عادی و مادی است. بنابراین انسان موقن وقتی به این مرحله رسید، تمام اشیاء برایش رام و مطیع و منقاد می شوند، که هم بهره ای است از ولایت تکوینی و هم ثمره ای است از اعتقاد و باورها و چرا نباشد، که برای بسیاری از اولیای موقن تجربه ها شده است.

به هر حال به فرموده ی امام صادق (ع) مراتب و مقامات انبیاء و اولیاء بستگی به درجات یقین آن ها داشته است که اولین مرتبه ی آن این است که بدانی حول و قوه ای نیست جز حول و قوه ی الهی، و بدانی همه ی اراده ها در برابر اراده ی او هیچ است و آن گاه به بندگی درآیی و در همه احوال، مدح و ذم و عزت و ذلت، برایت یکسان باشد. به همین جهت سالکان، در این مرحله از خودبینی و نفسانیات فارغ و به غنای خداوند واقف اند.

چیست پیوستن به او، دل باختن

خویش را در پای او انداختن

دست از تدبیر خود برداشتن

اختیار خود به او بگذاشتن

پیشوایان دینی علیهم السلام فرموده اند: صبر نصف ایمان است، ولی یقین همه ی ایمان است. در آیات کریمه ی قران مراتب یقین به «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین» تقسیم می شود. به آیات ۵۱ سوره ی حاقه و ۵ و ۷ سوره ی

تکثیر مراجعه فرمایید.

«علم الیقین» یقین استدلالی است که براساس مطالعات حاصل می شود و از مبادی احساس می روید و عبارت است از قبول ظواهر و غائبات حقیقت و توقف بر حق و خلاصه به سینه فرود می آید، که «مرحله ی نخست» است و در باب برهان منطقی ذکر شده است.

«عین الیقین» یقینی استدراکی است و بی نیاز از استدلال، مرحله ای است که از خبر به معاینه و از سمع به عین رسیده است و از مرحله ی مکاشفه ی علمی گذشته به مرتبه ی الهام ورسد و معاینه رسیده و حجاب علم را شکسته است. خلاصه این که عین یقین به جان فرود آید که «مرحله ی وسطی» است.

اما «حق الیقین» یقینی است که از معاینه فارغ شده و به حق و حقیقت و بلکه به مشاهده حقیقت نائل آمده و با فنای در یقین به مقام بصیرت و انس نائل گشته و سرانجام به مقام بقاء و اصل آمده است، به طوری که از ملک و ملک پران شود. و این مرحله، مرحله ی «عالی» یقین است.

به هر حال مراتب مکاشفه، معاینه و مشاهده برای موقین حاصل می شود، بدین ترتیب که در آغاز «مرتبه ی مکاشفه ی» ایمان تقریر می گردد و در واسطه ی امر، مرتبه ی معاینه به اخلاص می رسد و سرانجام مرتبه ی مشاهده به معرفت خواهد رسید. یعنی یقین در مراتب سه گانه ی «ایمان»، «اخلاص» و «معرفت» خودنمایی می کند. و در این جاست که انسان لیاقت ولایت و شأنت امامت دارد که در آیه ی ۲۴ سوره ی سجده به آن اشارت رفته و نیز در آیه ی ۷۵ سوره ی انعام، در داستان حضرت ابراهیم، از آن یاد شده است که فرمود: هم چنین ما به ابراهیم آنچه از نشانی قدرتمان در آسمان ها و زمین است، نمودیم تا از یقین کنندگان باشد.

حضرت ابراهیم (ع) در مرحله ی اول، با شکستن تفکر بت پرستی و تکیه بر

[ صفحه ۱۴۸ ]

روی یکتایی خدا، به «علم الیقین» دست یافت و در مرتبه ی دوم، با نمودن ملکوت آسمان ها و زمین به عین الیقین رسید و چون از آن گذشت، به «حق الیقین» نائل آمد؛ و هم چنان، مراتب در آیات بعد نیز تکرار شده تا آنگاه که به نشان خلیل مفتخر آمد و رسالت و نبوتش، قوت گرفت تا به امامت امت نائل آمد. یعنی با گذشتن از مراحل یقین، لباس خلت و خلوت پوشید تا به رسالت و نبوت و امامت نایل گردید. در آیات مربوط به نماز، یقین و مراتب آن

در انجام دادن عبادات، محور اصلی ذکر شده و از آثار نماز نیز، رسیدن به درجه ی والای یقین یاد شده است. البته در مراتب یقین و در ارتباط با تقدم و تأخر از نماز و درجات نماز، تفسیرهایی شده است. پس «و اعبد ربك حتى يأتيك اليقين» به والاترین ثمره ی عبادت که یقین است اشارت کرده، گرچه بعضی یقین را در این آیه به مرگ تفسیر کرده اند که آن هم دارای وجه خاصی است که قبلاً ذکر شده است.

نه حافظ را حضور درس و خلوت

نه دانشمند را علم یقینی

از آیات کریمه ی قرآن چنین استفاده می شود: کسانی که به مرتبه ی اعلا ی یقین نائل شوند، بر مؤمنین، امامت و ولایت و پیشوایی خواهند یافت که فرمود: «و جعلنا منهم ائمةً يهدون بامرنا و كانوا بآياتنا يوقنون» [۶].  
شیخ الانبیاء خواستار رؤیت ملکوت شد تا یقین او افزون گردد، ولی

[ صفحه ۱۴۹ ]

ابوالائمہ، علی بن ابی طالب (ع) فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا». یعنی امام علی (ع) در نیل به یقین تا بدان جا رسیده است که با رفع حجب چیز دیگری اضافه نمی شد، بلکه او خود معیار یقین گردیده بود. باز از روایات استفاده می شود که از جمله ثمرات یقین؛ صبر، زهد، توکل، رضا و تهوین المصائب است. (در این باره به کتاب میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۸۸ مراجعه کنید).

[ صفحه ۱۵۱ ]

[۱] آیه ی ۳ سوره ی نمل و آیه ی ۴ سوره ی لقمان.

[۲] آیه ی ۹۹ سوره ی حجر.

[۳] آیه ی ۲۰ سوره ی جائیه.

[۴] شرح منظومه ی استاد شهید مطهری.

[۵] مصباح الشریعة.

## مقام یقظه، یا مقام محمود

قوله تعالی:

«و من اللیل فتهجد به نافله لک، عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا» [۱].

آن دم که به یک خنده دهم جان چون صراحی  
مستان تو خواهم که گزارند «نمازم»

«محمود» بود عاقبت کار در این راه  
گر سر برود در سر سودای ایازم

تاکنون به توضیح مختصری راجع به ارتباط مقامات عرفانی با نماز در قرآن کریم پرداختیم. اینک به ترتیب حروف تهجی به مقام یقظه اشاره

[ صفحه ۱۵۲ ]

می کنیم.

بعضی عرفای اسلامی، یقظه را اولین منزل سلوک، بعضی دوازدهمین منزل، بعضی نود و یکمین منزل و بعضی دیگر به مصداق «النهایات هو البدایات»، آن را در تمام مراحل سیر و سلوک، مخصوصا برای پریدن از اوسط ها به اعلی ها، ساری و جاری دانسته اند- و هو المختار- که تا رفع غفلت ها نشود، گام در مرحله ی بالاتر حاصل نیاید. اما در مورد این که اقامه ی نماز، مقدمه ی یقظه و از آثار بیداری است، توضیحی لازم است و آن این است که، قیام برای خداوند عبارت است از همان یقظه و بیداری که خداوند در این آیه به آن سفارش کرده و فرمان داده است: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله متنی و فرادی». یعنی ای پیامبر بگویشان که فقط به یک مطلب شما را سفارش می کنم و آن این است که به طور انفرادی یا گروهی و دو تایی برای خدا قیام کنید، و منظور از این قیام، بیرون شدن از غفلت و رسیدن به بیداری و یقظه است.



هوشیار شو که مرغ سحر گشت مست، هان

بیدار شو که خواب عدم در پی است هی

قیام برای خدا یعنی حرکت از حالت قعود جمود به رکوع و قیام و حرکت کردن از سکون، و به پاخاستن از بی حالی فکری و بیماری روحی و خروج از غفلت و جهالت. و آن عبارت است از بیداری و یقظه که در نماز متحقق است. تنها عبادتی که انجام آن با کلمه اقامه و به پاخاستن و سرپا کردن بیان شده، نماز است. پس نماز عین قیام، یعنی همین کلمه ای که محور اصلی این آیه است

[ صفحه ۱۵۳ ]

می باشد و نماز عین یقظه و خروج از تعلقات مادی و غفلت های روحی است. وقتی این اقامه و قیام حاصل می گردد که آدمی، نعمت های الهی را بفهمد و باور کند که این نعمت ها لا تعد و لا تحصی است. «از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش به درآید» و بداند که خداوند تبارک و تعالی، از دادن این همه نعمت ها به کسی منت ندارد (البته منت در برابر نعمت نبوت و هدایت، نیازمند بحث جداگانه ای است).

بنابر آیات کریمه ی قرآن، خداوند در قبال هیچ نعمتی منت نگذاشته است، جز در برابر امر هدایت و نبوت پیامبران که آن ها هم فراهم آورنده ی یقظه و بیداری و رفع غفلت اند. خلاصه این که آدمی بداند که حق نعمت های الهی را ادا نکرده است و از طرف دیگر کوتاهی ها و تقصیرات را تا حد امکان جبران کند، گذر عمر را بداند، گذشته ها را تدارک کند و باقی مانده را قدرشناس باشد.

این ها در مجموع به آدمی مقام یقظه و بیداری می بخشد و از غفلت دور می سازد. خواجه عبدالله انصاری در «صد میدان» با استشهاد به آیه ی «و لا تکن من الغافلین» یقظه را بیان داشته است. یعنی یقظه بیرون آمدن از غفلت است. البته برای نیل به این مقام باید از نورانیت عقل و بهره مندی بزرگواران و سالکان، کمک بگیریم و در یک کلام از خدا توفیق بطلبیم. این مطلب به خوبی روشن است که برای راه رفتن، دو تصمیم لازم است یکی پا را از آن جا که هست برداریم و جدا کنیم و دیگری این که پا را به جلو بگذاریم که این هر دو منتقل و ملحق به کلمه ی بعدی هم زمان انجام می گیرد تا حرکت و راه رفتن تحقق پیدا کند، پیش رفتن در امور معنوی نیز چنین است، و این هر

دو را باید انجام داد. نقطه ی اشتراک میان این دو خطوه را بیداری و یقظه می نامند. پس اساس بیداری، از یک سو تنزه و از سوی تدارک و مراقبت و در مجموع

[ صفحه ۱۵۴ ]

تحرك است، و در اولین گام های اقامه ی نماز، این شایستگی ها ملحوظ باشد و در تکبیره الاحرام، هم معرفت و تنزه و هم تدارک و مراقبت دیده می شود.

مؤمن نمازگزار با نور فطرت و تقویت شعور و انتباه، حیات حقیقی روح را حائز می گردد، تا آن جا که نقشه ی تجلیات «در نمازش» خود را نشان می دهد.

ملاحظه می شود که در حج، «مناسک» به کار رفته و در روزه «امساک» و در زکات «طهارت» و در قتال «جهاد» آمده، ولی در نماز، از کلمه ی «اقامه» استفاده شده است. کعبه را قیاما للناس یاد کرده و مصلاى ابراهیم را مقام گفته و به جای کلمه ی تلاوت یا قرائت نماز، از کلمه ی اقامه نماز یاد شده است. همه ی عرفای اسلامی نیز برای بیان مقام یقظه و بیداری، از مشتقات قیام بهره گرفته و از رفع غفلت استفاده کرده اند. بنابراین بیداری فقط و فقط در نماز خود را نشان می دهد و حسنات و خیرات دیگر بر آن مترتب است که فرمود:

«ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت، ردت ما سواها»

به عبارت دیگر، هر عمل خیر و هر کار نیکی بدون معرفت و بیداری، سودی ندارد.

تا این جا به اختصار معلوم شد که یقظه در نماز متعین است و اصولا در نماز بیداری حاصل می شود. نماز تعین خارجی یقظه است و بیداری در آن محقق می باشد. ناگفته پیداست که نورانیت یقظه، اثر جذبه ای است از جذابیت ربوبی حق تعالی که به قلوب مستعده افاضه می شود.

هر که در خواب است بیداریش به

مست غفلت عین هشیاریش به

[ صفحه ۱۵۵ ]

و اما مطلب دیگری که باید به آن پرداخت این است که این مقام، مقام محمود است که در آیه ی ۷۹ سوره ی اسراء به آن اشاره شده است. یعنی اقامه ی حقیقی نماز خود مقامی است محمود که تعیین یقظه و انتباه است. در کتب عرفای بزرگ اسلامی در هر کجا که به مقام جامعیت پرداخته شده آن را مقام شامخ احمدی و محمودی ذکر کرده اند و از آثار و برکات مقام یقظه برشمرده اند، در این زمینه به نمونه هایی اشاره می شود: در کتاب مشارق الدراری که از عارف بزرگ، سعیدالدین سعید فرغانی است و به شرح قصیده ی تائبه ابن فارض پرداخته است وقتی به این بیت می رسد که:

صوامع اذکار، لوامع فکره

جوامع آثار، قوامع غره

می گوید: وقتی مؤمن تخلق به اخلاق الهی یافت، چهار نوع کمال از او صادر می شود: اول، حصول اسباب تمکن در خلوات به اذکار زبانی، قلبی و روحی که آن را «صوامع اذکار» نامیده است. دوم، ظهور آن اسماء به صورت لوامع و درخشش های فکری که منجر به اعراض از غیر خواهد بود. یعنی «لوامع فکره». سوم، ظهور آن مفاتیح بر حس سامعه. یعنی در پی نورانیت ذکری و خلوص فکری، هدایت آثاری پیدا می شود، یعنی «جوامع آثار». و چهارم، ظهور همه ی تجلیات زبانی، فکری و عملی، در قوامع و رفع

[ صفحه ۱۵۶ ]

حجاب هاست که مرحله ی عالی مقام یقظه خواهد بود و «قوامع غره» اشاره به آن است. و چون این مقام، مقام احدیت جمعی است، به حقیقت محمدی مخصوص است و می گوید: این ذوق احدیت در وجود حقیقت احمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) مخصوص مقام محمود ادنی و پایین ترین کنایت از آن حضرت است و این حضرت و دیدار و شمول حضور محمدی، دریایی است که هیچ کس از انبیاء و اولوالعزم من الرسل در

آن خوض نموده است. و همان گونه که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) جامع رسالات است، مقاماتش جامع مقامات است که در آن مقام یقظه نیز ملحوظ است. البته در مقام محمودی محمدی، یقظه و حضور دائمی، مساوق و ملازم اند، پس یقظه در این جا بیرون شدن از غفلت نیست بلکه به معنای حضور و شهود دائمی و مستمر است. (دقت کنید)

سپس اضافه می کند که خطاب: «الم یجدک یتیمًا» به خاتم الانبیاء اساس یقظه ی احمدی است و یتیم بودن آن حضرت یعنی «متفردا بکمال القابلیة و متوحدا بانقطاع نسبتک عما سواک فاواک الی حضرت احدیة الجمع». که چون در این تفرد، منحصر است و در این توحید، بی بدیل، پس یتیم است. خطاب ذات احدی به تقطه ی واحد احمدی، بیان مقام محمودی محمدی است که «لا تقربوا مال الیتیم»، اشاره به آن است که غیری را در این مقام حقی نباشد و از این مقام، غافلان ممنوع اند که مقام یقظه است و به مال یتیم نزدیک نشوید تا هیچ متفرد دیگری حتی از سلسله ی رسل را در این جا حقی نباشد. از این رو فقط تو سزاوار عروجی و عروج به کماله در نماز محقق است که فرمود: «الصلوة معراج المومن».

بناء علی هذا، یقظه مقام والایی است که خاصان را فرامی رسد و بس که

[ صفحه ۱۵۷ ]

مقام جامع محمودی است. گرچه مقام محمودی را به «شفاعت» هم تفسیر کرده اند، ولی حق این است که چون محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است، شفیع مطلق است نه چون شفیع است محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است و شفاعت جرقه ای است از مقام جمعی آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که در قیامت ظاهر می شود (به شرح فصوص مؤید جندی مراجعه فرمایید).

ناگفته نماند این که بگوئیم حضرت رسالت پناه به مقام یقظه می رسد، برای حضرت رسول بی اعتبار است، چون که او خود مقیم دائمی مقام است نه این که اکتسابا به این مقام نائل می شود. به کار بردن یقظه برای کسی که عین بیداری است و از سهو و نسیان به دور است نابجاست. آری او تبلور حقیقت، معرفت و محبت است و وجودش دلیل اتم بر اکملیت ربوبیت حق تعالی است و نماز هم برای او جامع جلوات و مجمع تجلیات ربوبی است که فرمود: «جعلت قره عینی فی الصلوة».

پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) محبوبیت هایش را در نساء به اعتبار تأخر وجودی و در بوی خوش به اعتبار روایح طیب تکوینی و در صلوة به اعتبار بیداری، محو غفلت و یقظه در امر مناجات با حق تعالی بیان فرموده که: «الصلوة هی المشاهدة و اعلى مرتبة اليقظة بمرتبة» و عرفای اسلامی، از مقام شهود به نماز تعبیر کرده اند [۲].

در پایان، یادآوری این نکته لازم است و آن این است که یکی از مهم ترین عوامل و محوری های اساسی برای نیل به مقام محمودی و مرتبه عالی ی بیداری،

[ صفحه ۱۵۸ ]

نمازهای مستحب و مخصوصا نماز شب و تهجد و استغفار و دعا و تسبیح و سجود در نیمه ی دوم هر شب می باشد و از خداوند در آیات متعددی (از جمله آیات ۷۹ سوره ی اسراء، ۱۷ سوره ی آل عمران، ۱۸ سوره ی ذاریات، ۱۶ سوره ی طور، ۴۹ سوره ی دهر، ۶ و ۲۶ سوره ی مزمل و ۱۶ سوره ی سجده) به آن دستور داده و تأکید فرموده است.

برخیز شتربان که دمید آفتاب  
وقت رحیل است نه هنگام خواب

پیغمبر خدا فرمود: جبرائیل علی الدوام به من سفارش نماز شب می نمود و یا می فرمود مقام خلیل اللهی حضرت ابراهیم به خاطر دو چیز بود: اول اطعام، دوم نماز در دل شب. پیامبر فرمود: خدا رحمت کند بیداران شب زنده دار را که به مرتبه ی بیداری و یقظه می رسند، چون نماز شب موجب «نورانیت قلب»، «تمسک به اخلاق انبیاء»، «شادمانی صورت»، «سلامت بدن»، «زایل کننده ی گناه روزانه» و «طهارت نفس» می شود. به کتاب، راز شبانه که در همین معنا نوشته ایم، مراجعه کنید.

خواب در عهد تو در چشم من آید هیئات!  
عاشقی کار سری نیست که بر بالینست

دوش در حلقه ی ما قصه ی گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله ی موی تو بود

[ صفحه ۱۵۹ ]

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: «صلوة اللیل، مرضات للرب و نور المعرفة و اصل الایمان و اجابة للدعاء و بركة فی الرزق و سراج فی القبر و مونس فی القبر».[۳].

یعنی نماز شب مایه ی «خشنودی پروردگار عالم»، «روشنی بخش شناخت»، «اساس ایمان»، «روا شدن دعاها»، «برکت در روزی» و «چراغ مونس در قبر» است. باز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: به صفی، نماز صبح را، به خلیل نماز میانه را و به یونس نماز عصر را و به موسی و عیسی نماز مغرب و عشاء را و به من تهجد در شب را سفارش کرده اند و فرمان رسید که: «فتهجد به نافله»، که تهجد از هجود یعنی خواب است و تهجد یعنی بیداری بعد از خواب که بیداری از همه ی غفلت ها را تداعی می کند، و «محمود» در آیه به طور مطلق آمده و مقید به هیچ قیدی نیست، پس می فهماند که مقام محمود مقامی است که هر کسی آن را می پسندد و همه ی خلائق آن را حمد می کنند و از این رو به شفاعت عام محمدی در قیامت معنا شده است. البته خداوند در آیات بعد از آن می فرماید: «قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا».[۴].

که دخول و خروج و سلطنت را همراه صدق و نصرت بیان فرموده، بیانگر آن است که خروج از تمام مراحل نقص، و ورود به تمام شایستگی ها یعنی «یقظه» کامل، مقدمه ای برای رسیدن به مقام محمودی و محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) که شفاعت و اذن تصرف در عاقبت انسان ها و همراه شدن در آن هنگامه ی صراط، یکی از شؤون آن خواهد بود.

[ صفحه ۱۶۰ ]

«خداوند همه را مشمول شفاعت عام محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار دهد».

خداوندا به حق نیک مردان

مرا هم عاقبت «محمود» گردان

درون جان «محمود» او مکان یافت

زبی یسمع و بی بیصر نشان یافت

نیل به مقامات مذکور جز با تأییدات خداوندی میسر نیست، همان گونه که در دعای بعد از زیارت امام حسین علیه السلام ذکر شده است:

«فان بتوفیقک یفوز الفائزون و یتوب التائبون و یعبدک العابدون و بتسدیدک یصلح الصالحون المحسنون المخبثون العابدون لک الخائفون منک و بارشادک نجا التاجون من نارک و اشفق منها المشفقون من خلقک».

[۱] آیه ی ۷۹ سوره ی اسراء.

[۲] اشاره است به بیان ختمی مرتبت که فرمود: نور چشم نماز است و از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم.

[۳] میزان الحکمة / صلاة اللیل.

[۴] آیه ی ۷۹ سوره ی اسراء.